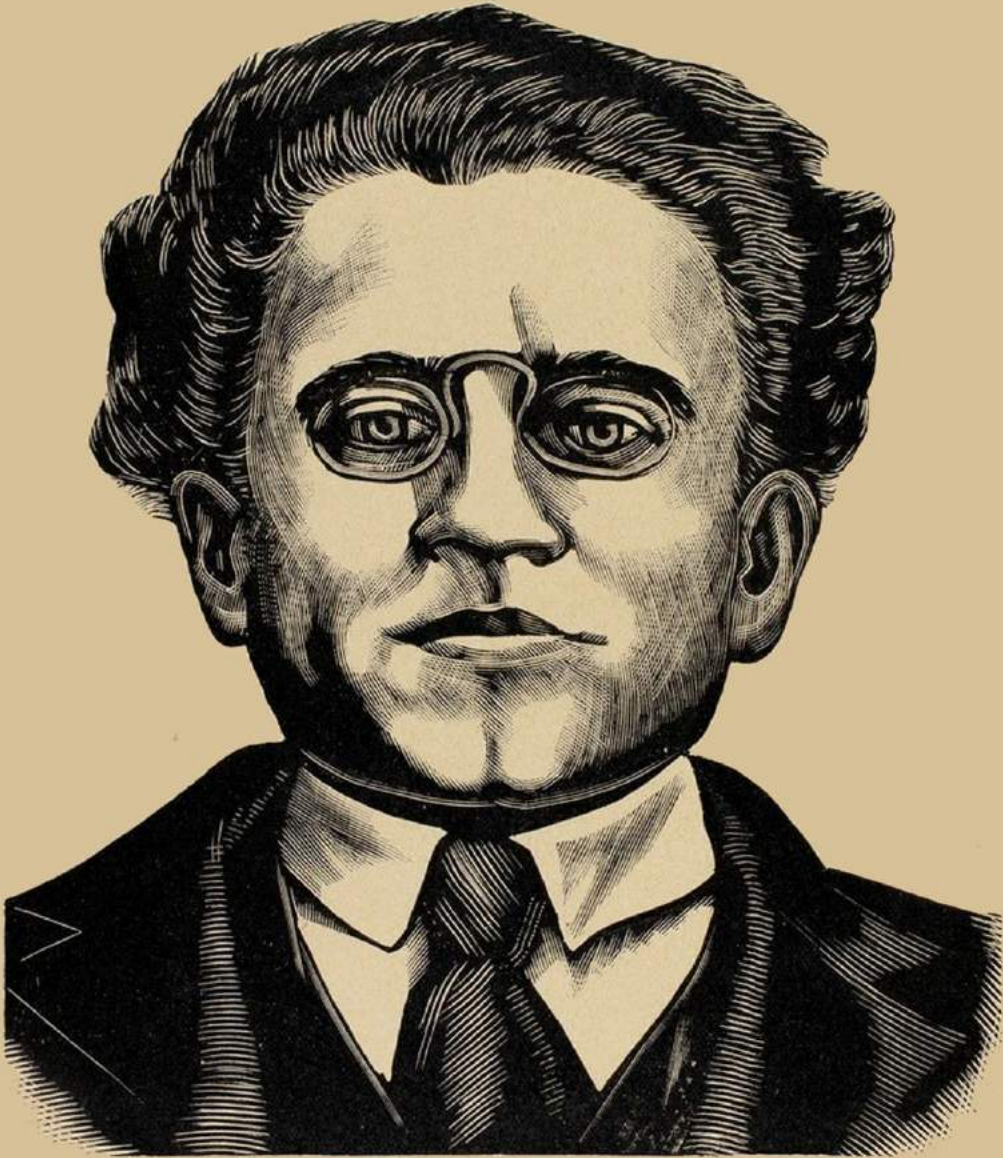


آنتونیو گرامشی



آنتونیو سانتوچی
برگردان: نیکو پورورزان





انتشارات پروسه

فروردین ۱۳۹۷

آنتونیو گرامشی

نوشته‌ی: آنتونیو سانتوچی / ترجمه‌ی: نیکو پورورزان

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Antonio Gramsci; by Antonio A. Santucci, Eric Hobsbawm, Lelio La Porta, Joseph A. Buttigieg,
Graziella DiMauro, Monthly Review Press; (April 2010)

فهرست

یادداشت مترجم.....	۴
سرُسخن.....	۵
پیش‌گفتار.....	۶
یادداشت ناشر.....	۱۶
آنتونیو گرامشی.....	۱۸
نوشته‌های سیاسی.....	۳۲
نامه‌های زندان.....	۹۶
دفترهای زندان.....	۱۲۱
گرامشی در پایان سده‌ی بیستم.....	۱۴۵
ضمیمه‌ی ۱ (گاه‌شمارِ حیاتِ آنتونیو گرامشی).....	۱۶۲
ضمیمه‌ی ۲ (فهرست و شرح کوتاه‌نوشته‌ها در متن اصلی).....	۱۶۵

یادداشت مترجم

کتاب حاضر به زبان اصلی (ایتالیایی) با عنوان *"آنتونیو گرامشی، ۱۸۹۷-۱۹۳۷"* در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات سلاریو در شهر پالرمو در ایتالیا منتشر گردید و سپس در سال ۲۰۱۰ توسط انتشارات مانتلی ریویو به زبان انگلیسی در نیویورک انتشار یافت.

من در ترجمه فارسی این کتاب از متن انگلیسی آن استفاده نمودم. تمامی مطالب کتاب به جز یکی از ضمیمه‌ها به همان شکل و ترتیبی که در نشر انگلیسی کتاب آمده ترجمه شده است. ضمیمه‌ای که از ترجمه افتاده است، ضمیمه شماره دو با عنوان *"زندگی‌نامه شخصیت‌های عمده سیاسی"* بود که ترجمه‌اش را چندان ضروری تشخیص ندادم. به جای آن، فهرست کلمات اختصاری را به عنوان ضمیمه شماره دو قرار داده‌ام که در ویرایش انگلیسی کتاب پیش از متن اصلی آمده است.

در ضمن، تمامی منابع نقل قول‌ها را که ناشر در خود متن و در پایان بندهای مربوطه جا داده بود، من در زیرنویس مطالب قرار داده‌ام. به علاوه، اسامی مکان‌ها و افراد را نیز به خاطر روشنی بیش‌تر، در زیرنویس نیز به شکل اصلی‌شان آورده‌ام. تمامی زیرنویس‌هایی را هم که خود افزوده‌ام با (م) مشخص شده است.

در مورد جامعیت ترجمه، تردیدی ندارم که بسیار مفید می‌بود اگر که می‌شد آن را با متن اصلی برابری داد. اما، متأسفانه به علت عدم آشنایی با زبان ایتالیایی، امکان برابری دادن ترجمه با متن اصلی برای‌ام وجود نداشته است. اما، در برخی موارد که نیاز دیدم، و تا جایی که امکان داشته، سعی نمودم که متن را با ترجمه انگلیسی دیگری که در دسترس بود مقایسه کنم.

امیدوارم که ترجمه این کتاب بتواند در چارچوب ادبیات چپ و انقلابی کمکی باشد به شناختی جامع‌تر از زنده‌گی و اندیشه گرامشی که یکی از فرهیخته‌ترین رهبران نهضت بین‌المللی کارگری در سال‌های آغازین سده بیستم بود.

نیکو پوروزان

زمستان ۱۳۹۶

سرِ سخن اریک هابسبام^۱

در میان برجسته‌ترین روشن‌فکران سده بیستم شاید کمتر کسی را بتوان یافت که به اندازه گرامشی حجم سنگینی از کار خویش را در پس مرگ‌اش به این اندازه غیرقابل فهم رها کرده باشد. اما، با این وجود، این مسئله به هیچ روی نتوانسته است مانع تبدیل وی به شناخته شده‌ترین و بانفوذترین اندیش‌مند قرن شود. این امر در وهله نخست مدیون دو دانشور برجسته است که بخش بزرگی از حیاتِ خویش را صرف سازمان دادن و تحلیل‌گری رَوشمندِ کار وی نموده‌اند: ولن‌تینو جرراتانا^۲ و آنتونیو سانتوچی^۳. این هر دو، اما، دیگر در میان ما نیستند؛ هنوز از مرگ جرراتانا چیزی نگذشته بود که سانتوچی، هم‌کارش و یا در حقیقت جانشین وی به مثابه برجسته‌ترین کارشناسِ مطالعات گرامشیایی، نابهنگام در گذشت. مرگ سانتوچی در پنجاه-و-چهارمین سال حیات‌اش چندان سوگناک بود و بسا که حُزن‌انگیز. از این مرد با توانایی‌های شگرف‌اش هنوز انتظارات بسیاری می‌رفت؛ مردی که پژوهنده‌گی در زمینه‌های مختلفِ تاریخِ تئوریِ سیاسی را با خردی خلل ناپذیر و منشی شوخ و کمکی سودازده‌گی در هم آمیخته بود! وراء دانشوری در زمینه زبان‌شناسی تطبیقیِ متون گرامشیایی، سانتوچی هم چنین در تحلیل نقادانه از گرامشی، و از میان عدسیِ دفترهای زندان^۴، از دوره تاریخی‌ای که گرامشی در آن می‌زیست، زبان‌زد بود. بنابراین، سانتوچی را باید هم به خاطر دانش پژوهنده‌گی‌اش در زمینه زبان‌شناسی تطبیقی و هم به خاطر کارهای خودِ وی که در مقاله‌های بسیاری ارایه شده و هم به خاطر نظرش در مورد تداوم اهمیت گرامشی در جهانی "بدون کمونیسم"^۵ ستود.

^۱ Eric J. Hobsbawm

^۲ Valentino Gerratana

^۳ Antonio A. Santucci

^۴ Prison Notebooks

^۵ Antonio A. Santucci, *Senza Comunismo, Labriola, Gramsci, Marx*. (Roma: Editori Riuniti 2001).

آنتونیو سانتوچی و آنتونیو گرامشی: گفت-و-شنودی علنی جوزف باتی گیگ^۱

سهم عظیم آنتونیو سانتوچی در مطالعه و نشر آثار و افکار گرامشی آن چنان شکل‌های مختلفی داشته است که نه تنها نمی‌توان آن را به شکل موجزی بیان نمود، بلکه شرح‌اش در این کوتاه سخن نیز نمی‌گنجد. ملموس‌ترین و در دسترس‌ترین نمود فعالیت‌های گرامشیایی سانتوچی همانا حجم بزرگی از انتشارات است که وی تولید نموده است. در فهرست طولانی کتاب‌شناسی گرامشیایی^۲ که جان کمت^۳ در طی سالیان دراز جمع-آوری نموده، اسم سانتوچی در بیش از ۲۵۰ عنوان آمده است. فهرست کتاب‌شناسی به خودی خود تنها شمای کم‌رنگی از زحمات کار نویسندگان را ارائه می‌دهد. این گونه فهرست صرفاً زمان، مکان و ناشر مقاله‌ها و کتاب‌های نویسندگان را به دست می‌دهد. از این داده‌های جسته-جسته البته می‌توان برخی اطلاعات جالب را نیز خوشه-چینی نمود. نوشته‌های سانتوچی از خمیر-مایه‌های فوق‌العاده گوناگونی برخوردار بود. وی برای خواننده‌های متفاوتی می‌نوشت و ناشران بسیاری از سراسر جهان، از اسپانیا، فرانسه، اتریش، مجارستان، فنلاند، برزیل، شیلی و ژاپن، خواهان چاپ و نشر آثار وی بودند. این فهرست، اما، قادر به ارائه یک ارزیابی کیفی از کارهای سانتوچی نبوده و نیست. تنها آن‌هایی که از این فهرست قدمی فراتر نهاده و اقدام به مطالعه این متن‌ها کنند، می‌توانند زبان‌شناسی تاریخی، زندشناسی (تأویل)، و مهارت‌های

^۱ Joseph A. Buttigieg

ویراستار و مترجم [انگلیسی] متن کامل و چند-جلدی *دفترهای زندان* آنتونیو گرامشی است. وی عضو بنیان‌گذار جامعه بین‌المللی گرامشی بوده و رئیس فعلی آن نیز می‌باشد. کتاب‌های‌اش در باره گرامشی عبارتند از:

- Borg, Carmel, Joseph A. Buttigieg, and Peter Mayo, eds. *Gramsci and Education*. Lanham, MA: Rowman & Littlefield, 2002.
- Gramsci, Antonio. *Prison Notebooks*. Edited and translated by Joseph A. Buttigieg. Vols. 1 - 3. New York: Columbia University Press, 2011.

(م)

^۲ *Bibliografia Gramsciana*

^۳ John Cammett

جان کمت کارگر ماشین-سازی و از سازمان‌دهان اتحادیه‌ای بود. پس از جنگ جهانی دوم وی وارد دانشگاه شده و در سال ۱۹۴۹ پایان‌نامه تحصیلی‌اش را دریافت نمود و پس از آن بقیه عمرش را به تحقیق و پژوهش پرداخت. در سال ۱۹۵۹ دکترای فلسفه‌اش را از دانشگاه کلمبیا دریافت نمود. وی در طی سفری به رم که به منظور تحقیق انجام شده بود به اهمیت گرامشی برای جنبش کمونیستی ایتالیا پی برد. رساله دکترای وی جایزه بهترین اثر چاپ نشده را در سال ۱۹۵۹ از *جامعه پژوهش‌های تاریخی/ایتالیا* دریافت نمود. این رساله سرانجام در سال ۱۹۶۷ و با عنوان *آنتونیو گرامشی و منشأ کمونیسم/ایتالیا* توسط انتشارات دانشگاه استنفورد چاپ شد. وی به خاطر کارش با عنوان کتاب‌شناسی گرامشیایی که شامل تمامی عنوان‌هایی است که گرامشی نوشته و یا در مورد وی نوشته شده معروفیت جهانی یافت. این کتاب-شناسی شامل ۱۷۰۰۰ عنوان به ۴۰ زبان مختلف است. وی در سی‌ام ژوئیه ۲۰۰۸ در سن هشتاد و یک سالگی درگذشت. (م)

نقدگرانه‌اش، جدیت و عمق پژوهش‌اش در تمامی زاویه‌های زندگی و کار گرامشی، و توانایی‌اش در اقناع خواننده را درک نمایند.

افزون بر این، کتاب‌شناسی سانتوچی در مورد تأثیری که وی بر کار افراد بسیاری گذارده (و کماکان خواهد گذارد) چیزی به دست نمی‌دهد. این فهرست به نام و نشان دانش‌پژوهان و دانشجویان بی‌شماری که وی به طور رسمی و یا غیررسمی در طی دو دهه کمک و رایزنی نمود نیز نمی‌تواند اشارتی کرده باشد. در این کتاب‌شناسی از کنفرانس‌هایی که وی به راه انداخت، سمینارها و سمپوزیوم‌هایی که وی در آن‌ها سخنرانی نمود، و انتشارات دیگر دانش‌پژوهان – از جمله اثر اوجینیو گارین^۴ با عنوان *در باره گرامشی*^۵ – که به مدد وی میسر گردید نیز اشاره‌ای در کار نیست. این فهرست ابزاری را به دست نمی‌دهد که بتوان با آن اهمیت تأثیر کارهای وی بر جریان‌های مختلف گرامشیایی را در درون و بیرون ایتالیا سنجید. اگرچه در همه موارد از نفوذ و تأثیر سانتوچی رد پایی به جا نمانده، اما نفوذ وی به خاموشی در بیشتر آثاری که از اواخر دهه هشتاد به این سو در مورد گرامشی نوشته شده جریان داشته است.^۶

سانتوچی با وسواسی تمام آثاری مانند *نظم نوین* (به همراه ولن‌تینو جرراتانا)، *نامه‌ها: ۱۹۲۶-۱۹۰۸*، و *نامه‌های زندان* را ویراستاری نموده و با انتشار آن‌ها برخی از مهم‌ترین نوشته‌های گرامشی را در اختیار دانش‌پژوهان و دانشجویان قرار داد – متونی تعیین کننده که تا آینده دوردستی باقی خواهند ماند. ویراستاری دیگر آثار رایج‌تر گرامشی به توسط وی به همان اندازه در ترویج مکتب گرامشی در پهنه وسیع‌تر فرهنگی نقش مهمی داشته است. چاپ جیبی *نامه‌های زندان* (که در ۲۴ ژانویه ۱۹۸۸ به شکل ضمیمه روزنامه *یونیتا*^۷)، برگزیده‌ای از نوشته‌های ژورنالیستی‌اش زیر عنوان *باران می‌بارد، لعنت بر حکومت!* (۱۹۹۶)، برگزیده آثار (۱۹۹۷) تنها اشاره به سه مورد است که وی توسط آن‌ها توانست آثار گرامشی را به بخش وسیعی از خوانندگان و دانشجویان معرفی نماید که در غیر این صورت ممکن بود که آثار وی به عنوان به اصطلاح آثار "کلاسیک" باقی مانده و در قفسه‌های کتابخانه‌ها در کنار کتاب‌های قطور دیگر برای همیشه خاک بخورد.

^۴ Eugenio Garin

^۵ *Con Gramsci*

^۶ از این زمان است که وی به عنوان معتبرترین و موفق‌ترین کارشناس زندگی و کار این ساردینی [اشاره به گرامشی] کبیر پا به عرصه نهاد.

^۷ *L'Unità, Quotidiano degli operai e dei contadini*

اونیتا روزنامه چپ ایتالیا بود که توسط *گرامشی* در ۱۲ فوریه ۱۹۲۴ و به عنوان "روزنامه کارگران و دهقانان"، و ارگان رسمی حزب کمونیست ایتالیا شروع به کار نمود. پس از آن که حزب کمونیست ایتالیا منحل گردید، این روزنامه به عنوان ارگان حزبی که جایگزین حزب کمونیست شده بودند (مانند حزب دموکراتیک چپ، دموکرات‌های چپ، و از اکتبر ۲۰۰۷ تا زمان بسته شدن اش به عنوان ارگان حزب دموکراتیک) به کارش ادامه داد. این روزنامه در ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۴ تعطیل گردید. (م)

البته، مراد این نیست که گفته شود که از نظر وی گرامشی یک "کلاسیک" نبوده است. در حقیقت، اولین کتاب سانتوچی دقیقاً با بحثی پیرامون موقعیت کلاسیک گرامشی آغاز می‌شود؛ اما، دل‌نگرانی وی آن است که مبدا گرامشی نیز به سرنوشت بسیاری از کلاسیک‌ها مبدل شود که عموماً مورد احترام‌اند، به طور مکرر در این جا و آن جا از آن‌ها نام برده می‌شود، اما، آثارشان به ندرت خوانده می‌شود، مگر آن که به واسطه موقعیت دانشگاهی و فرهنگی معینی باشد. به این دلیل است که سانتوچی تمام تلاش‌اش را به کار می‌گیرد که تا خواننده را به طور مستقیم در ارتباط با متون گرامشی قرار دهد. وی این کار را نه تنها با ویرایش آثار وی، بلکه هم چنین از طریق کتاب‌ها و مقاله‌های تحلیلی‌اش انجام می‌داده است. زیرکار این همه، باور بر این نکته بود که گفت-و-گو با گرامشی می‌تواند از طریق متون‌اش ادامه یابد. پس، از نظر وی گرامشی نه تنها در زمره کلاسیک‌ها قرار داشته، بلکه هم‌چنین به زمان حال نیز تعلق دارد. به عبارت دیگر، آن چه که گرامشی را از برخی از کلاسیک‌های دیگر متمایز می‌سازد این است که نوشته‌های وی خواننده را، حتا در زمان حال، به شرکت فعال در رویارویی با ایده‌ها و خطوط فکری وی فرا می‌خواند که در مورد نامه‌های زندان همواره در روندی سیال از بسط، بازسازی، و بازنگری باقی می‌ماند. از این منظر است که خواندن آثار گرامشی کاملاً متفاوت از خواندن آثار کلاسیکی است که از موضعی اساساً خنثی خوانده می‌شود.

گرامشی در یادداشت‌های‌اش پیرامون نقد ادبی به فرق فاحش میان نقدِ جانب‌دارِ فرانچسکو دِ سانتس^۸ از موضع "با حرارت یک شخص متعهد با باورهای اخلاقی و سیاسی خدشه‌ناپذیر" نشأت گرفته و موضع "مافوق آرام" و "مدارا-جویی از روی نیت خیر" بنه‌دیتو کروچه^۹ (که موضعی واقعاً حساب شده بود) اشاره می‌کند. وی بر سر این نکته که خود کدام یک را ترجیح می‌دهد هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد: "نقد ادبی‌ای که مناسب حال ماتریالیسم تاریخی باشد را دِ سانتیس ارایه می‌دهد، نه کروچه". این گونه مشاهدات نه تنها نمایان‌گر رویکرد گرامشی به شاه‌کارهای ادبی (مانند رمان نامزد نوشته مانزونی)^{۱۰} است، بلکه هم‌چنین رویکرد وی را به برخی متون کلاسیک فلسفی و تئوری سیاسی نشان می‌دهد. تنها یک نظر بر انبوهی از یادداشت‌های وی در باره ماکیاولی^{۱۱} کافی است که تا دریافت که گرامشی به چه اندازه خود را درگیر تفسیر کارهای این فلورانسی ساخته بود. این یادداشت‌ها نشان می‌دهند که مطالعات‌اش چگونه وی

^۸ Francesco De Sanctis

^۹ بنه‌دیتو کروچه (Benedetto Croce) فیلسوف ایده‌آلیست ایتالیایی (۱۸۶۶-۱۹۵۲). وی از هواداران سرسخت لیبرالیسم کلاسیک بوده و به لحاظ سیاسی فعال بود. (م)

^{۱۰} رمان *The Betrothed* اثر آله‌ساندرو مانزونی (Alessandro Manzoni). یکی از بزرگ‌تری کارهای ادبی به زبان ایتالیایی است که اولین بار در سال ۱۸۲۷ منتشر گردید. این رمان به فارسی با عنوان *پیونده* توسط انتشارات ارغنون منتشر شده است. (م)

^{۱۱} Niccolò di Bernardo dei Machiavelli

فیلسوف، تاریخ‌نگار، سیاست‌مدار، و دیپلمات ایتالیایی دوره رنسانس که غالباً به عنوان پدر علوم سیاسی مدرن نام برده می‌شود. (م)

را، بدون نادیده انگاشتن اهمیت ویژه گی‌های تاریخی متون اصلی، به آزمون رابطه قدرت در دوران معاصر رهنمون ساخته، (امری که به نوبه خود وی را قادر می‌سازد که به تعمیق و توسعه فراتر ایده‌اش از پیشوایی^{۱۲} دست یازد)، و به نیاز برای دستیابی به یک استراتژی سیاسی که بسنده زمان‌اش باشد هدایت نموده است. خوانش گرامشی از شاهزاده ماکیاولی سرمشقی است از یک کار تفسیری، که وی در عین حالی که محتاطانه از ابزارسازی متن خودداری می‌نماید، آن را به گویشی مدرن "ترجمه" می‌کند. گرامشی در برخوردش به شاهزاده نشان می‌دهد که چگونه یک متن می‌تواند کلاسیک بوده و در عین حال به زمان حاضر تعلق داشته باشد.

اما، بی فایده خواهد بود اگر که بخواهیم در نوشته‌های گرامشی به دنبال یافتن فرمول تفسیری حاضر-آماده ای باشیم که متون کلاسیک را مثلاً به زمان تاریخی معینی ربط بدهد. در حقیقت، برخی اوقات نه تنها این روش مطالعه ممکن نبوده، بلکه مطلوب هم نیست. این، اما، به معنای آن نیست که متون کلاسیک (بر خلاف ادعای برخی از نظریه‌پردازان فرهنگی افراطی) محکوم به فنا بوده صرفاً به این دلیل که بیان‌گر و تجسم جهان‌بینی‌ای است که با پنداشت خواننده امروزین از جهان مبنای مشترکی ندارد. متنی کلاسیک را که ربطی به جهان امروز نداشته و یا نمی‌تواند داشته باشد، دست‌کم می‌توان (و باید) به خاطر کیفیات ذاتی‌اش ستود. گرامشی در نامه‌ای به همسرش جولیا^{۱۳} در یکم ژوئن ۱۹۳۱ در این باره به نکات جالبی اشاره می‌کند:

چه کسی دانته را عاشقانه می‌خواند؟ استادان پیر-و-پاتال که شاعر یا نویسنده‌ای را بت ساخته و با اجرای شعایر عجیب-و-غریب واژه‌شناسی تاریخی به ستایش از وی می‌پردازند. از دیده من، فرد مدرن و فرهیخته باید آثار کلاسیک را عموماً با نوعی "بی طرفی" بخواند، یعنی این که صرفاً برای ارزش زیباشناسیک‌شان، در حالی که "عشق" حاکی از هم‌سویی با محتوای ایدئولوژیک شعر است؛ کسی به شاعر "خودی" عشق می‌ورزد، و دیگری هنرمند را "به طور کلی" می‌ستاید. ستایش زیباشناسیک می‌تواند با نوعی تحقیر "موءدبانه" همراه باشد، مانند نحوه برخورد مارکس به گوته.

¹² hegemony

¹³ Julia Schucht

البته، حفظ بی‌طرفی هنگام ستودن یک کار هنری آسان‌تر از برخورد با اثری در زمینه فلسفه سیاسی است. به این دلیل است که، مثلاً، یک محافظه‌کار آمریکایی که "هواخواه" توکویل^{۱۴} است تقریباً ناممکن است که نخواهد مارکس را به دست فراموشی ابدی بسپارد اگر چه سرمایه^{۱۵} دستکم به همان اندازه دموکراسی در آمریکا^{۱۶} یک اثر کلاسیک است. در عین حال، شاید نیازی به گفتن این نکته نباشد که در فضای فرهنگی-سیاسی محافظه‌کارانه موجود صرفاً از روی تصادف نیست که این مهم‌ترین کار توکویل مثال‌گونه‌نمایی از یک اثر کلاسیک معرفی شده که گویا بدون هیچ تردیدی موضوعیت‌اش را کماکان در زمان حال حفظ نموده است. البته، سرچشمه این تصور که متن کلاسیک توکویل کماکان موضوعیت‌اش را در زمان حاضر حفظ نموده غالباً در خوانش ساده‌انگارانه و ناتاریخی این متن سرچشمه می‌گیرد، قرائتی که وضعیت تاریخی و سمت‌گیری سیاسی نویسنده را به طور کامل نادیده می‌گذارد. ناگفته نماند که خام‌انگاری محض است اگر که به تنها ابرقدرت قرن بیست و یکم به آن گونه برخورد شود که گویا ساختار اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی آن در اساس همان است که توکویل در اوایل دهه سی قرن نوزدهم مشاهده نموده بود. این گونه مطالعه ناسنجش‌گرانه یک متن کلاسیک و بدون در نظر گرفتن شرایط عینی، به واقع، هیچ گونه وجه مشترکی با روش تفسیر و "ترجمه‌ای" که ویژه‌نمای رویکرد گرامشی به ماکیاولی است را در بر ندارد. به جای آن، روش وی ما را از آن گونه تلاش‌های خام‌سرانه‌ای برحذر می‌دارد که غالباً بر آن است که تا متون کلاسیک را از آن خود ساخته و آن‌ها را تبدیل به ابزاری برای دستیابی به هدف‌های خام و کوتاه‌بینانه سیاسی مبدل سازد. (نسخه‌ای از کتاب *شاهزاده* که توسط موسولینی ویرایش شده مفتضح‌ترین نمونه از این پدیده است.)

به رغم این واقعیت که *دفترهای زندان* حاوی هشدارهای آشکار گرامشی در مورد تحریف و دست‌اندازی در متون و تفسیرهای ناصادقانه است، اما، کارهای وی نیز از کژتفسیری‌ها و از آن خودسازی‌های کژمدار مصون نمانده است. در یکی از معروف‌ترین یادداشت‌ها که بارها از وی نقل قول شده، زیر عنوان "تحریف متون" آمده است:

به عبارت دیگر، به دلیل بستگی تعصب‌آمیز به یک تز، می‌شود که کسی از متنی بیش از آن چه که گفته است بیرون آورد. این گونه اشتباه در روش زبان‌شناسی تاریخی در خارج از این

¹⁴ Alexis de Tocqueville

¹⁵ Das Kapital

¹⁶ De la démocratie en Amérique متن کلاسیک فرانسوی اثر توکویل است که در دو جلد در سال ۱۸۳۵ و ۱۸۴۰ انتشار یافت. این کتاب به انگلیسی با عنوان Democracy in America ترجمه شده و به عنوان یکی از اولین آثار در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی محسوب می‌شود. (م)

چارچوب و از جمله، در مطالعه و بررسی تمامی جنبه‌های حیات نیز رخ می‌دهد. از نظر قانون جنایی، مثل این است که چیزی با کیفیت و وزنی کمتر از آن چه که در معامله بر سر آن توافق شده بود فروخته شود. اما، این عمل تا مادامی که قصد فریب [در معامله] بی هیچ شبهه‌ای مسلم گردد، جرم محسوب نخواهد شد. اما، مگر نه این است که اهمال و بی‌کفایتی باید محکوم گردد - اگرچه نه محکومیت قضایی، دست‌کم یک محکومیت نظری و اخلاقی؟^{۱۷}

دقت ادبی و سخت‌گیری گرامشی در زبان‌شناسی نیز نتوانست حفاظی در برابر تحریف نوشته‌های‌اش به دست خواننده‌های بی‌دقت و نالایق ایجاد نماید. برخی از سوء استفاده‌هایی که از کارهای گرامشی شده را هم می‌توان به "قصد فریفتن" نسبت داد. در بسیاری موارد، خوانش غرض‌ورزانه و ابزاری [آثار] گرامشی ظاهراً وی را مطرح نشان داده، به ویژه هنگامی که این سوء استفاده در راستای تقویت یا مشروع ساختن یک موضع خاص سیاسی و یا یک گرایش ایدئولوژیک صورت گرفته باشد. در حالی که در انتهای طیف، برخی از محافظه‌کاران متنفذ در ایالات متحده این ایده را ترویج می‌کنند که "گرامشیسم" کماکان زنده است؛ در نظر این‌ها، گرامشی تئوریسین و استراتژیست سرآمد یک جریان سیاسی ضد-سرمایه‌داری و ضد-دموکراتیک ارتجاعی است که در دوره به اصطلاح سرنگونی کمونیسم در ۱۹۸۹ جان سالم به در برده، و این که در حال حاضر نیز خطری فوری برای وضع موجود فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود. به دیگر سخن، گرامشی هم از سوی ستایش‌گران آن چنانی و هم از سوی آن‌هایی که در صدد اهریمن جلوه دادن وی‌اند، و اغلب بر زمینه‌هایی دروغین و به دلایلی کاملاً نادرست، بر سر لوحه بحث روز نشاندۀ شده است.

برای مدتی، به دلیل سرشت تکه-پاره‌گی و ناتمام بودن کار اصلی وی، یعنی *دفترهای زندان*، از یک سو، و از سوی دیگر به خاطر کاربرد روش‌های به خطای زبان‌شناسی تاریخی از سوی ناشر چاپ اول کتاب‌اش که به صورت موضوعی عرضه شده بود و به این خاطر ترجمان گونه-گون از متن را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، جملگی چشم‌پوشی بر قرائت نادرست و برداشت‌های غلط از گرامشی را ممکن می‌ساخت. اما، انتظار بر این بود که ویرایش انتقادی کتاب که در سال ۱۹۷۵ و با دقت بسیار و نقل با امانت نوشته‌های‌اش دقیقاً به همان ترتیب دست‌نوشته‌ها توسط ولن‌تینو جرراتانا ویراستاری شده بود، بر این اثر سترگ گرامشی پرتوی تازه افکنده، دست‌کم برخی از به اصطلاح ابهام‌های آن را زدوده، ساختار درونی آن را آشکار ساخته و بدین ترتیب امکان ترجمان دقیق و قابل اتکا از محتوای این دست‌نوشته‌ها را فراهم آورد. برخی از پژوهنده‌گان

¹⁷ Q6, p198

جدی آثار گرامشی از این کار جراتانا به بهترین وجهی سود جسته و توانستند که به درک درست‌تری از خط سیر اندیشه گرامشی دست یازیده، و ایده‌های^{۱۸} وی را به شکل کامل‌تری درک نموده، و عناصری در این دست‌نوشته‌ها را که تا به آن زمان نادیده مانده بود^{۱۹} هویدا ساخته و بدین ترتیب نقطه آغازین با ارزشی را برای پژوهش‌های تازه و تشریح تئوریک فراهم سازند. متأسفانه، اما، این راهبردهای ارزشمند در زبان-شناسی گرامشیایی نتوانست عادت‌های دیرینه و جا افتاده را بزدايد. هنوز هم بسیار اتفاق می‌افتد که با نوشته‌های گرامشی به عنوان مجموعه‌ای از جمله‌های قصار رفتار می‌شود. بخش‌هایی از نوشته‌های‌اش از متن اصلی خارج شده و صرفاً به عنوان پشتیبانی از یک تز و یا موثق جلوه دادن تئوری‌هایی که شاید هیچ ربطی هم به اندیشه گرامشی نداشته باشد، استفاده می‌شود. گفتمان جاری بر سر جامعه مدنی جهانی که مُدِ روز شده نمونه‌ای از این گونه رفتار است. تأکید گرامشی بر این که: "جست-و-جو برای یافتن مغز مطلب و روند اندیشه‌گی بسا مهم‌تر از بسنده کردن بر بازگفته‌های پراکنده و مجزاست" نیز نتوانست مانع از گشت-و-گذارگری در نوشته‌های وی جهت یافتن چند بند و یا حتا عبارتی مناسب برای آذین بخشی به هر بحثی شود.

در واقع امر، هیچ گونه دلیل موجهی برای بسیاری از مواردی که نوشته‌های گرامشی در راستای خویشتن-خدمت‌گری و جهت استفاده در بحث-و-جدل به کار گرفته شده وجود ندارد. بسیار پیش‌تر از آن که کار روی ویرایش نقدگرانه کامل *دفترهای زندان* شروع شود، خواننده‌های آگاه ویرایش موضوعی کتاب می-دانستند که علت تکه-پاره‌گی و ناتمامی آن را نمی‌توان تنها به شرایط هولناکی که کتاب در آن نوشته شده بود نسبت داد. در عین حال، می‌دانستند که این تکه-پاره‌گی و ناتمامی نباید به عنوان بهانه‌ای برای بازآرایی بخش‌های مختلف آن و پُر کردن جاهای از قلم افتاده قرار گرفته و به عرضه روش‌مندی از یک تئوری تمام عیار تغییر شکل یابد. به عنوان نمونه، اوجینیو گارین در مقاله‌ای عالی در سال ۱۹۵۸ اشاره نمود که پیوستگی منطقی کارهای گرامشی را باید در تکرار درون‌مایه‌ها و مسایل مشخص، و در عین حال درگیرهای ذهنی مشخص جست-و-جو نمود.^{۲۰} در نقل قول‌هایی که وی می‌آورد، دو عبارت به ویژه خودنمایی می‌کند. یکی از آن‌ها مربوط به زمانی می‌شود که گرامشی تلاش بوخارین را در روش‌مند سازی ماتریالیسم تاریخی به نقد می‌کشد. "کسانی هستند که بر این باورند که علم مطلقاً باید به معنای "سیستم" باشد، و از این رو دستگاه‌های مختلفی را می‌سازند که تنها ظاهر بیرونی مکانیکی یک دستگاه را

^{۱۸} ایده‌هایی مانند هژمونی و جامعه مدنی که در مورد شان تا کنون سخن بسیار رفته است.

^{۱۹} مثلاً یادداشت‌های‌اش در باره تاریخ گروه‌های اجتماعی فرودست و در باره لوریانیسم.

^{۲۰} Eugenio Garin, *Gramsci e la cultura italiana* – printed in *Lecture di Gramsci* (1987), edited by Antonio Santucci.

داراست.^{۲۱} نقل قول بعدی از بحثی پیرامون یکی از کارهای فرعی فلسفی کروچه گرفته شده است: "تجزیه مفهوم یک "دستگاه" فلسفی بسته و ثابت - و از این رو دانشمند مآبانه و غامض؛ تصدیق این که بر عهده فلسفه است که تا مسایلی را که روند تاریخی گاه-به-گاه به صحنه می آورد حل کند. روش مندی را باید در سازواری درونی و بازدهی هر راه حل مشخصی جست-و-جو نمود، نه در ساختار معماری خارجی آن.^{۲۲}

وی همواره نسبت به طرح‌های بزرگی که گویا تبیین همه چیز را در بر داشته مشکوک بود و برای "آن‌هایی که بر این باورند که فرمول‌های موءجز حاضر-آماده‌ای را در اختیار دارند که کلید مشکل-گشای تمامی درهای بسته است"^{۲۳} احترام چندانی قایل نبود. گرامشی همواره بر اهمیت پرداختن به پدیده‌ها با تمامی ویژگی‌ها و جزئیات‌شان تأکید داشت. صفحه‌های بی‌شماری از دست‌نوشته‌های وی مملو از یادداشت‌هایی است بر سر مقاله‌های معینی از نشریه‌های مختلف، شرح اتفاقات به ظاهر حاشیه‌ای، مشاهدات‌اش از برخی جزئیات تاریخی و غیره. گرامشی هنگامی که به تشریح و تبیین واقعیت‌های تاریخی، مثلاً هژمونی، می‌پردازد پیشاپیش به ایده ساخته و پرداخته‌ای مجهز نبوده، بلکه، وی در ابتدا به بررسی جزئیات دقیق روابط مشخص اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی‌ای می‌پردازد که افراد در شرایط مشخص تاریخی‌شان تجربه نموده، و آن گاه به تدریج به درک پیچیده از چگونگی عمل‌کرد هژمونی به گونه‌های مختلف و از جنبه‌های مختلف در جریان‌های جامعه دست می‌یازد. سانتوچی در مقدمه‌اش بر چاپ نامه‌های زندان، به عدم رضایت گرامشی از تعمیم‌دهی و انتزاعی که در نقل قول از نامه‌اش به جولیا، مورخ نوزدهم نوامبر ۱۹۲۸، صورت گرفته اشاره می‌کند:

کتب و نشریات تنها ایده‌ها و شیماهای کلی (کم-و-بیش موفق) از جریان‌های عام در هستی را ارائه می‌دهند، اما نمی‌توانند درک مشخص، مستقیم و روشنی از حیات پیترو، پال، و جان، به عبارتی، افراد معین و واقعی را به دست دهند؛ و بدون درک این جزئیات، نمی‌توان آن چه را که کلیت و تعمیم داده می‌شود درک نمود.

تمرکز تزلزل‌ناپذیر گرامشی بر جنبه‌های مشخص و معین و خواست دایمی وی بر نزدیک بودن با واقعیت وجودی افراد انسانی حاکی از جنبه مشخص دیگری از حیات و فعالیت خود وی می‌باشد: یعنی، جدایی

²¹ Q7, p. 29

²² Q10, p. I, 4

²³ Q23, p. 3

ناپذیری کار تئوریک وی از فعالیت عملی سیاسی‌اش. یک گرایش بسیار قوی همواره در میان خواننده‌گان آثار گرامشی وجود داشته است که *دفترهای زندان* را به مثابه متنی خودکفا، مجزا یا مستقل به شمار آورند. این نکته را به ویژه می‌توان در این رویه متداول مشاهده نمود که نوشته‌های پیش از زندان گرامشی را از *دفترها* جدا می‌سازد، گویا که این دو بخش از کارهای گرامشی به دو فاز جداگانه از حیات‌اش تعلق دارند. اخیراً نیز در برخوردهای تحقیقی به تمامی نوشته‌های گرامشی، چندان توجهی به ارتباط این نوشته‌ها با فعالیت‌های‌اش به عنوان عضو (و بعداً به عنوان رهبر) یک حزب سیاسی معین نشده است. در این تردیدی نیست که دستگیری و زندانی شدن گرامشی واقعاً مبین یک گسست و یا جدا شدن وی از روال پیشین زندگی‌اش است. اما، بستگی‌های بسیار مهمی میان آن فعال سیاسی و این زندانی مهجور وجود دارد که چنانچه اگر فراموش شده و یا در ابهام گذاشته شود، به طور جدی بازتاب کارهای‌اش و هم چنین اهمیت ویژه‌اش به عنوان یک چهره تاریخی را کم می‌کند. آنتونیو سانتوچی در نوشته‌های‌اش به طور مرتب تأکید می‌کند که فعال سیاسی و روشن فکر در وجود گرامشی از یک دیگر فرقی نداشته و یگانه‌اند. به واقع، گرامشی در نوشته‌های سانتوچی بسیاری از ویژگی‌هایی را داراست که گرامشی خود به مارکس نسبت می‌داد: "اندیشمندی ناسیستماتیک، با شخصیتی که در آن فعالیت‌های عملی و تئوریک به طور تجزیه ناپذیری عجین شده‌اند، و با عقلانیتی که به طور مداوم در حال آفرینش و بی‌وقفه در حال حرکت است"^{۲۴}

شاید این گونه به نظر برسد که مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی حیات و فعالیت گرامشی – یعنی تعهدش به یک جنبش سیاسی که دیگر چیزی از آن باقی نمانده، ارجحیت دادن به جزییات و ویژگی‌ها به جای فلسفه جامع و اکمال تئوری، تکه-پاره‌گی و منش ناتمام آن چه که تولیاتی به درستی "میراث نظری" او می‌نامد – باید که وی را به فراموش‌خانه تاریخ بسپرد. نقیض‌وارانه، اما، همین ویژگی‌ها وی را، به همراه والتر بنیامین^{۲۵}، سرشناس‌ترین مارکسیستی ساخته که جایگاه‌اش را به مثابه یک کلاسیک مطرح در بزنگاه تاریخی معاصر حفظ نموده است. ادوارد سعید، منتقد و محقق آمریکایی فلسطینی-تبار در کتاب‌اش با عنوان *دراندیشیدن‌هایی پیرامون تبعید*، یک سری از فاکتورهایی را بر می‌شمرد که دلیل پایداری ارزش کارهای گرامشی به حساب می‌روند، از جمله:

[گرامشی] در هر چه که می‌نویسد تفاوت عامیانه میان تئوری و عمل را به نفع وحدت این دو در هم می‌شکند ... کیفیت به طور رادیکال گهگاهی و تکه-پاره‌گی نوشته‌های گرامشی بخشاً

²⁴ Q4, p. 1

²⁵ Walter Benjamin منتقد ادبی مارکسیست آلمانی. (م)

به دلیل حساسیت و شدت وضعی کار وی بوده؛ در عین حال، اما، به واسطه آگاهی نقدگرانه‌ای است که گرامشی می‌خواسته که تا حفظ‌اش کرده باشد، که به نظر من برای وی به مفهوم قرار نگرفتن در چارچوب یک دستگاه بود ... گرامشی این شیوه‌ها [ی نوشتن] را به خاطر بی‌پایان گذاردن گفتمان‌اش برگزید. وی از بیم این که مبدا کارهای‌اش شکل متون درسی را به خود گرفته و تبدیل به هیئتی از ایده‌های ثابت سیستمیک شوند که سلطه‌شان را هم بر او و هم بر خواننده‌اش اعمال کنند هرگز نخواست که گفته‌های‌اش را به اتمام برساند.^{۲۶}

آنتونیو سانتوچی خود نیز به نکته مشابهی، اگر چه به اختصار، اشاره می‌کند. کارهای گرامشی نیز مانند دیگر کلاسیک‌های موثق، بیان حال عصر خویش است، اما در عین حال "از پیش‌گویی خودداری نموده و درب‌های بحث و گفت‌وگو را با نسل‌های آینده باز می‌گذارد".^{۲۷} سانتوچی با تمرکز استوارش بر نوشته‌های گرامشی، خواننده‌های‌اش را وادار می‌سازد که با آن‌ها وارد بحثی بی‌انتها شوند. او بر این باور راسخ بود که ارثیه گرامشی به راستی جاودانی است.

²⁶ Edward Said, "Reflections on Exile", pp. 466-67.

²⁷ Gramsci, p. 13.

یادداشت ناشر^۱

لیو لا پورتا^۲

کتاب حاضر در واقع بازتولید کامل اثر آنتونیو سانتوچی با عنوان "آنتونیو گرامشی: راهبردی به اندیشه و نوشته‌های/ش" ^۳ به علاوه فصل نخست کتاب "گرامشی" ^۴ می‌باشد. کتاب نخست در نشر اندیشه‌های گرامشی در ایتالیا نقش بزرگی را ایفا نموده و کتاب دوم بازتاب بسیار تند-و-تیزی از سرنوشت ایده‌های/ش پس از سال ۱۹۸۹ است. همان گونه که اریک هابسبام در مقدمه‌اش اشاره می‌کند، چاپ این اثر یادآوری از "برجسته‌ترین زبان‌شناس تاریخی نوشته‌های گرامشی" و "مفسر عمده گرامشی" است.

فهرست کامل آثار سانتوچی در "کتاب‌شناسی آنتونیو سانتوچی" در خبرنامه جامعه جهانی گرامشی (دسامبر ۲۰۰۴) ^۵ منتشر شده است. سانتوچی تنها تاریخ‌نگار گرامشی نبود، بلکه هم چنین ویراستاری چند مجموعه از نامه‌های مارکس-انگلس و نامه‌های لا بریولا ^۶ را نیز به عهده داشت. وی اثر دیده‌رو ^۷ با عنوان بازگشت به طبیعت ^۱ را در سال ۱۹۹۳ منتشر نمود. سانتوچی با مطالعه دیده‌رو که با تأکید بر زمینه‌های ضد-استعماری و صدمات استعمار بود، این پرسش را مطرح ساخت که: آیا ممکن است که جامعه‌ای را در نظر گرفت که به مثابه میعادگاهی میان پیشرفت مدنی و ریشه‌های طبیعی بشریت عمل کند؟ نظر وی این بود که بازگشت به طبیعت بی‌تردید به مثابه آرمان‌شهر تجلی خواهد نمود، اما امکان برداشت مفید از اخلاقیات دیده‌رو (زیست-بوم‌شناسی بشریت) را نباید نادیده گرفت.

سانتوچی در کنفرانسی که با عنوان قدرت و میراث آنتونیو گرامشی در سال ۱۹۸۷ در شهر سانتیاگو (پایتخت شیلی) برگزار شده بود، شرکت نمود. ^۹ وی غالباً از این تجربه سخن می‌گفت که به طرز شگفتی در دوره

^۱ Sellerio editore

^۲ Lelio La Porta

^۳ Editori Riuniti, 1987.

^۴ Fin de Siecle Gramsci (Newton & Compton, Rome 1996)

^۵ http://www.internationalgramscisociety.org/pdf/igan_14.pdf

^۶ Antonio Labriola از اندیشمندان مارکسیست ایتالیایی قرن نوزده و اوایل قرن بیستم. (م)

^۷ Denis Diderot فیلسوف فرانسوی. (م)

^۸ Return to Nature (Editori Laterza)

^۹ این کنفرانس در روزهای ۲۵-۳۱ ماه مه و با پشتیبانی انستیتوی گرامشی (رم) برگزار شد.

دیکتاتوری پینوشه برگزار شده و نزدیک به پنج هزار نفر به رغم تمامی ممنوعیت‌ها و تعقیب‌های پلیسی در آن شرکت کرده بودند. فارغ از هر گونه عالم-نمایی و فضل-فروشی، وی همواره از سطح دانسته‌های شنونده‌گان جوان‌اش شروع کرده، و سپس با روشنی دکارتی موضوع‌های پیچیده‌تر را بررسی نموده تا آن که سرانجام به پرسش‌های تئوریک کلان می‌پرداخت.

سانتوچی در عین حالی که محوری بودن حقیقت را به مثابه درونمایه کارهای اندیشمند ساردینی باز-می‌یافت، اما، با تمام وجودش بر علیه هر گونه استفاده رفرمیستی از گرامشی مبارزه نمود. براین زمینه بود که وی آخرین کارش را با عنوان *بدون کمونیسم به مثابه راهی ممکن جهت درک سرزندگی سیاسی گرامشی* اختصاص داد.^{۱۰} این اثر مهم‌ترین میراث فکری وی است. سانتوچی در این اثر سه منبع اصلی الهام‌بخش-اش - لابیولا، گرامشی، و مارکس - را مورد بررسی قرار می‌دهد. این کتاب حاوی مقاله‌ای است که صریحاً به مقوله "زبان‌شناسی تطبیقی زنده" اشاره نموده و به روش گرامشی و گارین اختصاص دارد. سانتوچی خود تجسم "زنده زبان‌شناسی تاریخی" بود. وی هر وقت که از اسکیراولو یاد می‌کرد، همواره می‌گفت که او "عاشق کتاب بود، به آن شکل قدیمی‌اش".^{۱۱} وی خواستار این بود که از دقت و وسواس و صبری راهبانه به عنوان ابزاری جهت دستیابی به بهترین شیوه‌های تحقیق و کار سود جست.

سانتوچی - انسان، محقق، دانش‌پژوه و تاریخ‌نگار - را می‌توان به بهترین شکلی در گفته‌ای از گرامشی خلاصه نمود که خود وی در کنفرانسی در شهر رُم در سال ۱۹۸۷ نقل کرده بود:^{۱۲}

هنگام بحث با مخالفات خوب است که خود را لحظه‌ای به جای او بگذارید. در این صورت بهتر می‌توانید درک‌اش نموده و حتا ممکن است که دریابید که وی اندکی هم که شده محق است. من برای مدتی این توصیه عاقلانه را به کار بستم، اما رخت‌های مخالف‌های من آن چنان کثیف بود که به این نتیجه رسیدم که بعضاً بی‌انصاف بودن بهتر از این حالت تهوعی است که از آن کثافت به من دست می‌دهد.

آن "روحیه خلاق" که "آگاهی فرد به شخصیت تاریخی خویش را" ممکن می‌سازد، تعریفی دقیق از سانتوچی به دست داده و می‌دهد.

¹⁰ *Senza Comunismo* (Without Communism) was republished by Editori Riuniti in 2001.

¹¹ Livio Schirollo استاد دانشگاه در تاریخ فلسفه عهد عتیق بود که در چهارم آوریل ۲۰۰۲ درگذشت. تمرکز وی به طور عمده بر دیالکتیک در فلسفه باستان و مدرن بود. او هم چنین عضو فعال حزب کمونیست [ایتالیا] بود که در دولت محلی اوربینو (Urbino) شرکت داشت. (م)

¹² "Modern Times: Gramsci and the Critique of Americanism," Rome, November 20-22, 1987.

آنتونیو گرامشی

هیچ نوشته‌ای نمی‌تواند جایگزین ذهنِ اندیشه‌ورز گردد، و یا این که علایق روشن‌فکری و علمی را در جایی که صرفاً حرف‌های قهوه‌خانه‌ای مطرح بوده و یا آن که افراد زندگی را صرفاً خود-سرگرمی و خوش-گذرانی می‌دانند، از نو تعیین نماید.

-آنتونیو گرامشی، دفتر ۱-

بر اساس تحقیقاتی که در سال ۱۹۸۶ منتشر گردید آنتونیو گرامشی در ردیف ۲۵۰ نویسنده برتر جهان است که بیش از همه به آن‌ها اشاره می‌شود. صدها کتاب، جزوه و مقاله در باره این اندیشمند برجسته کمونیست، نه تنها در ایتالیا بلکه در سراسر جهان، منتشر شده است. به همین سبب است که آرایه یک کتاب‌شناسی کامل از رویکرد انتقادی گرامشیایی امر بس دشواری است.

بعضاً نوشته‌ها پیرامون برخی شخصیت‌ها و یا واقعه‌های تاریخی، سیاسی، علمی، و هنری از شمار خارج می‌گردد. این قضیه عموماً در مورد "کلاسیک‌ها" صدق می‌کند، یعنی، شخصیت‌ها، آثار، و یا وقایعی که بسا وراء مرزهای زمانی و جغرافیایی‌شان مورد توجه قرار می‌گیرند. ویژگی بنیادین یک "کلاسیک‌ها" اساساً منش جهانشمول آن‌ها است. اما، عناصر ویژه دیگری نیز هست که مجموعاً تکثیر و تنوع تحقیقات و آثار را باعث می‌گردند. شایسته است که در این جا به ویژه به یکی از این عناصر اشاره شود. غالباً به یک نویسنده کلاسیک از جنبه‌های مختلف نگریسته می‌شود. رویکرد به یک کلاسیک شاید از روی نیاز باشد، به این معنی که می‌توان در جست‌و-جوی پاسخ‌هایی بود که بسا به دور از حوزه‌ای باشد که کلاسیک مزبور در آن شناخته شده است. این گونه است که علاقه به یک کلاسیک بسیار وسعت می‌یابد. در این زمینه نمونه بسیار است، اما شاید به ندرت بتوان موردی را پیدا نمود که به اندازه کارهای گرامشی، به ویژه با توجه به فرهنگ ایتالیایی، به این وضعیت دچار شده باشد.

گرامشی در نامه‌ای در اوت ۱۹۳۲ می‌نویسد:

انسان معاصر باید سنتز آن‌هایی باشد که تجسم ویژه‌گی‌های ملی خواهند شد - مهندس آمریکایی، فیلسوف آلمانی، سیاست‌مدار فرانسوی - به اصطلاح بازآفرینی انسان رنسانس

ایتالیایی، به عبارتی گونهء مدرن لئوناردو دا وینچی^۱، که اکنون انسان توده‌ها یا به عبارت دیگر انسان مشترک است، اگرچه که شخصیت قوی و اصالت فردی‌اش را حفظ می‌کند. همان گونه که تصدیق می‌کنید، یک امر پیش پا افتاده.^۲

نتیجه‌گیری کنایه‌آمیز در انتها حاکی از آگاهی گرامشی بر این نکته است که انسان رنسانس در واقع چیزی جز یک مدل موهومی برای "انسان معاصر" نمی‌باشد. در یادداشتی در *دفترهای زندان* آمده است: "هر آن گاهی که توده‌های وسیعی از انسان‌ها فعالانه و به طور مستقیم در امر ساختن تاریخ درگیر می‌شوند، انسان رنسانس را دیگر جایی در دنیای مدرن نیست."^۳

منصفانه نخواهد بود اگر که بخواهیم دلایل محبوبیت کارهای گرامشی را در همه-کارایی عام‌اش، در طیف وسیع علایق روشن‌فکری‌اش، و یا این که در برخی گرایش به آمیزگری بجویم. در مورد گرامشی، استعارهء "انسان رنسانس" تنها هنگامی مفهوم خواهد داشت که نحوهء استفادهء وی از آن را دریابیم که در اشاره به بنه‌دیتو کروچه تنها ایتالیایی قرن نوزدهم است که کارهای‌اش همان نفوذ عمیق و پایدار را در میان طبقات روشن‌فکری گوناگون داشته است. توانایی‌های بی‌مانند گرامشی در بیان "روابط و نیازهای بین‌المللی و جهان-میهن" و ارتباط دادن روابط و نیازهای ملی به "پیوندهای مدنی بسا بزرگ‌تر از ملی" نهفته است.^۴ در این چنین ظرفیتی است که می‌توان وی را در مقام مقایسه با آن دسته از روشن‌فکرانی قرار داد که از قرون وسطی تا آخر قرن هفدهم کارکرد مشابهی در ایتالیا داشته‌اند.

گرامشی با اشاره به کروچه، فیلسوف ناپلی، می‌نویسد:

مهم‌ترین عنصر محبوبیت کروچه ذاتی اندیشهء خود وی و طرز اندیشیدن‌اش است، که ردش را می‌توان در دلواپسی‌های بزرگ‌تر فلسفه‌اش برای زنده‌گی یافت وی مفهوم پردازی‌های فلسفه را به مثابه سیستمی "بسته" و متحجر، و بالطبع فضل‌فروش و پیچیده، افشا نمود. بدین ترتیب، وی تصریح نمود که کار اصلی فلسفه یافتن پاسخ برای پرسش‌هایی است که در روند

^۱ Leonardo da Vinci

^۲ LC, p. 601

^۳ Q, p. 689

^۴ Q, p. 1302

حرکت تاریخ مطرح می‌شوند. گرایش به روش‌مندی را نباید در ساختار معماری بیرونی دریافت، بلکه در عوض باید در هم‌بستگی درونی و همه-جانبه‌گی پربار هر راه حل ویژه دید.⁵

در یک معیار کلی، عین همین ارزیابی از محبوبیت کروچه در مورد خود گرامشی نیز صدق می‌کند. دقیقاً از این نقطه نظر است که باید درک نمود که چرا نوشته‌های گرامشی از سوی تاریخ‌شناسان و فیلسوف‌ها، نمادهای ادبی و مورخین تئاتر، دانشمندان، رهبران حزبی و فعالین سیاسی، دانشجویان و استادان، با اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیک بسیار متفاوت خوانده شده و مورد نقد-و-بررسی قرار می‌گیرد.

هم‌سانی میان کارهای گرامشی و کروچه ناگزیر و پیچیده است. این درست است که هر دو به فلسفه به عنوان "تاریخ فلسفه" می‌نگرند. به این معنا که فلسفه به موازات توسعه تاریخ عمومی جهان پرورده می‌شود، "نه تنها به این خاطر که یک فیلسوف بزرگ با یک فیلسوف بزرگ‌تر جایگزین شده باشد."⁶ اما، از این پیشگذاشته مشترک این دو نفر به نتایج و دیدگاه‌های متضاد رسیدند.

میان نوشته‌های گرامشی و کروچه، حتا از نقطه نظر ساخت-و-پرداخت ساده نیز، تفاوت‌های عمیقی وجود دارد. با توجه به تاریخ فرهنگی ایتالیا، لازم است که این نکته را به خاطر بسپاریم که این دو محقق برجسته کارشان را در خارج از چارچوب نهادهای آکادمیک به پیش بردند. این دو نه تنها خارج از محافل آکادمیک جای داشتند، بلکه هیچ کدامشان نیز تحصیلات دانشگاهی را برای گرفتن مدرک تکمیل نکردند. به رغم این هم‌آیندی، اما، شرایط کاری و تجارب کروچه و گرامشی در دو قطب مخالف قرار می‌گیرد.

به رغم این که کروچه خود-آموخته بود، اما، هیچ گاه از مجال‌های فعالیت علمی محروم نگشت. وی در طول یک برهه زمانی پنجاه ساله توانست یافته‌های‌اش را به طور منظم منتشر سازد. اما، در مورد گرامشی وضعیت کاملاً متفاوت است.

سامان دادن کارهای یک نویسنده به ترتیب زمانی یک امر متداول دانش‌پژوهی است. گاهی، حتا خود نویسنده وجود دوره‌های مختلف را در اثرش مطرح می‌سازد، که یا آن‌ها را به شرایط بیرونی (نظیر شرایط تاریخی و یا بیوگرافیک) و یا به شرایط درونی (مانند تحول، بازنگری، گرویدن به ایده‌های نو و غیره) ربط می‌دهد. دستگیری و به زندان افتادن گرامشی به چرخشی دراماتیک در حیات خصوصی و روشن‌فکری وی انجامید که خط و مرز روشنی را در کارهای‌اش آفریده است. از این رو باید میان آثار وی در مرحله پیش و

⁵ Q, p. 1216

⁶ Q, p. 1273

پس از زندانی شدن فرق گذاشت. صدها مقاله که در نشریه‌های مختلف تا پایان سال ۱۹۲۶ منتشر گردید به مرحله پیش از زندانی شدن وی تعلق داشته؛ در حالی که نامه‌های زندان و دفترهای زندان به مرحله بعد تعلق دارند.

گرامشی در اثرش با عنوان پرسش‌هایی پیرامون روش، به چارچوب لازم برای درک درست اندیشه‌های مارکس می‌پردازد. او می‌گوید که در میان کارهای بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی "باید میان آن دسته از کارها که تکمیل شده و منتشر گردیدند و آن‌هایی که به دلیل ناتمام ماندن منتشر نشده‌اند فرق گذاشت." وی در ادامه می‌گوید:

پر واضح است که محتوای آن بخش از کارهایی که پس از مرگ‌اش منتشر شده‌اند را باید با احتیاط و اختیاری‌مندی خواند زیرا که آن‌ها را نمی‌توان چیزی جز مطالبی در نظر گرفت که در مرحله ساخت-و-پرداخت قرار داشته و کماکان می‌توانستند مورد تغییر و بازنویسی قرار بگیرند هیچ اثری را نمی‌توان با مواد خامی که جهت نوشتن‌اش گردآوری شده ارزیابی نمود. در واقع، آن چه که اثر واقعی را تشکیل می‌دهد عبارت است از گزینه نهایی، سر-و-سامان دادن به عناصر گوناگون، و اصلی-فرعی کردن این و یا آن مطلبی که در مرحله آماده سازی گردآوری شده است.^۷

بعید نیست که چنین برداشتی به دل‌واپسی‌های گرامشی در مورد وضعیت خود وی مرتبط بوده باشد. گرامشی در دفترهای زندان به دفعات به خواننده هشدار می‌دهد که یادداشت‌های‌اش "باید به طور کامل بازنگری شود." حتا ممکن است که "پس از آن که بازنگری شده، به این دلیل که عکس آن چه که گفته شده مصداق دارد کل مطلب اساساً بازنویسی شود."^۸ اما، این هم کافی نیست:

حتا مطالعه نامه‌نگاری‌ها بایستی با درجه‌ای از احتیاط انجام شود: عبارتی که در نامه‌ای قلم خورده است نباید در کتابی آورده شود. شادابی ادبی در روش نامه‌نگاری از نظر هنری غالباً کارآتر از روش سنجیده و حساب شده در نگارش یک کتاب است. بعضاً، اما، این روش از نظر استدلالی دچار ضعف می‌شود. در نامه‌نگاری، همانند سخنرانی و گفت-و-گو، اشتباهات

^۷ Q, p. 1842

^۸ Q, p. 1365

استدلالی بیشتر اتفاق می‌افتد. انتقال سریع‌تر اندیشه به بهای احتمالی از کف دادن درستی مطلب به دست می‌آید.^۹

اگر این توصیه‌های روش‌شناسیک در مورد *دفترهای زندان* و *نامه‌های زندان* به کار برده شوند، آن گاه این پرسش پیش خواهد آمد که کدام یک از این دو اثر معرفِ بهترِ نیتِ وی می‌باشد. اولی به طور عمده مجموعه‌ای از یادداشت‌های تکه-پاره‌ای است که باید تکمیل گردند. در حالی که *نامه‌ها* متونی خصوصی – و بعضاً حتا محرمانه – است که برای عموم نوشته نشده‌اند.

از این روست که باید به نوشته‌های سیاسی‌اش که زیر نظر مستقیم خود وی منتشر گردیدند رجوع شود. گرامشی، اما، بر علیه ساده‌سازی بیش از حد هشدار می‌دهد. نباید معیارهایی را که به توسط آن کتاب ویراستاری شده بر مطالب ویراستاری نشده ترجیح داده می‌شود مطلق در نظر گرفت. مقاله‌های روزنامه نیز مانند *نامه‌ها* گفت-و-شنود فی‌البداهه است. تعقیب روزمره و واقعیتِ دایماً در حال تغییر مجالی برای اندیشه-ورزی همه جانبه، که معمولاً در نوشتن کتاب به کار برده می‌شود، باقی نمی‌نهد. گرامشی در سپتامبر ۱۹۳۱ در *نامه‌ای به تاتینا شوخت*^{۱۰} یادآور می‌شود که:

در طی ده سال روزنامه نگاری آن قدر نوشته‌ام که می‌توان با آن‌ها پانزده-بیست جلد کتاب چند-صد صفحه‌ای درآورد. اما، به نظر من هر کدام از آن مقاله‌ها برای شرایط یک روز معین نوشته شده که در انتهای آن روز موضعیت‌اش را از دست داده است. من همواره مخالف دسته-بندی کردن‌شان در یک مجموعه بوده‌ام.^{۱۱}

تمامی این پرسش‌ها پیرامون تفسیر [نوشته‌های گرامشی] ارزش بررسی دقیق و از نزدیک را داراست. اما، وزن این پرسش‌ها به طور عمده در بررسی‌های زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی احساس می‌شود که هنوز ناتمام مانده و به پایان رساندن‌اش امری ضروری در پروسه بازسازی بدنه آثار گرامشی است. برای به انجام رساندن این امر باید "دقت، امانت‌داری علمی، و صداقت فکری را به کار بسته و از هر گونه پیش-داوری و تعصب بری بود."^{۱۲}

^۹ Q, p. 1۸۴۳

^{۱۰} Tatiana Schucht خواهر جولیا، همسر گرامشی

^{۱۱} LC, p.457

^{۱۲} Q, pp. 1840-1841

پرسی که در این جا مطرح می‌شود بر سر چگونگی دنبال نمودن تکامل اندیشه‌ورزی گرامشی در تمامیت-اش است. شاید به جا باشد که در این مورد سفارش وی را بپذیریم:

عناصری که پایدار و "دایمی" شده، یعنی عناصری که درونی گشته، و متفاوت و برتر از "مطالبی" هستند که پیش‌تر مورد بررسی قرار گرفته و به عنوان انگیزاننده عمل کرده‌اند، جست‌و-جو برای یافتن درون‌مایه، روند پیش‌رفت اندیشه، باید بسیار مهم‌تر از پرداختن به گفته‌ها و کلمات قصاری باشد که جسته-گریخته در این جا و آن جا آمده است.^{۱۳}

این همه زمانی بیشتر مصداق می‌یابد که "با شخصیتی روبرو باشیم که فعالیت‌های عملی و تئوریک وی از یک-دیگر جداناپذیر بوده، روشن‌فکری که به طور پایایی در کار آفرینش و حرکت ابدی است."

خود وی گواه صادقی بر این مدعا است که برای درک درست نویسنده‌ای که در عین حال درگیر فعالیت‌های سیاسی است می‌باید که از "بازسازی زیست‌نامه‌اش نه تنها از نظر فعالیت‌های عملی‌اش بلکه به ویژه از نقطه نظر فعالیت‌های اندیشه‌گی وی"^{۱۴} آغاز نمود.

در میان نامه‌های گرامشی، نامه‌ای که وی به تاتینا در نوزدهم مارس ۱۹۲۷ نوشته بسیار معروف است. او در این نامه زیربنای دفترها را ترسیم می‌کند. این دفترها پیرامون چهار تم سازمان یافته‌اند. تم اول بررسی شکل‌گیری روحیه همگانی در قرن نوزدهم است، یعنی، "در باره اندیشه‌ورزان ایتالیایی، منشاء آن‌ها، دسته‌بندی آن‌ها بر اساس جریان‌های فرهنگی، شیوه‌های متفاوت اندیشیدن، و غیره." تم بعدی زبان-شناسی مقایسه‌ای است. تم سوم بررسی کارهای نمایشی لوییجی پیراندلو^{۱۵} است. و نهایتاً، طرحی برای یک "مقاله پیرامون داستان‌های سریال و سلیقه رایج در ادبیات است." وجه مشترک این مباحث "روح خلاق عمومی، در فازها و درجات گوناگون از رشد" می‌باشد.

سپس، در مقدمه‌ای که بر دفتر هشتم که نوشتن آن در ۱۹۳۱ آغاز شد، سازمان کار از نو فرمول‌بندی شد. عنوان این دفتر یادداشت‌ها و تأملات پراکنده پیرامون تاریخ اندیشه‌ورزان ایتالیایی^{۱۶} است. سال بعد، عنوان دفتر دوازدهم با عنوان یادداشت‌ها و تأملات پراکنده برای مجموعه‌ای از مقالات پیرامون تاریخ اندیشه-

¹³ Ibid.

¹⁴ Ibid.

¹⁵ Luigi Pirandello

¹⁶ Note Sparse e appunti per una storia degli intellettuali italiani

ورزان^{۱۷} نوشته می‌شود. بدین ترتیب است که گرامشی به تدریج افق تاریخ اندیشه‌ورزان را می‌گسترده. وی نخست محدودیت زمانی را که در نامه ۱۹۲۷ قید شده بود حذف کرده و آن را به اندیشه‌ورزان در "سده گذشته" تغییر می‌دهد. بعداً، محدودیت ملی نیز تغییر داده می‌شود. مسئله دیگر صرفاً "اندیشه‌ورزان ایتالیایی" نبوده، بلکه بر سر "روشن‌فکران" به طور عام است.

توجه گرامشی به مسایل فرهنگی را می‌توان در مطالعات و نوشته‌های اولیه وی به روشنی دید. وی درس-های ماتئو بارتولی^{۱۸} پیرامون زبان‌شناسی را با علاقه خاصی دنبال نمود. اولین نقد تأثیری وی در سال ۱۹۱۵ در بخش تأثیر روزنامه آوانته^{۱۹} به زبان پیه‌مانتیز^{۲۰} چاپ شد. از همان ابتدا می‌توان احساس عمیق این روزنامه نگار بیست ساله را نسبت به این موضوعات و توان بالقوه موجود در آن‌ها را دید. گرامشی در طی مقاله‌ای با عنوان سوسیالیسم و فرهنگ^{۲۱} که در شماره ژانویه ۱۹۱۶ نشریه فریاد خلق^{۲۲} منتشر گردید مستقیماً فرهنگ را به سوسیالیسم ربط می‌دهد. وی در این مقاله اشاره می‌کند که پرولتاریا بار سنگین تأثیر منفی رویکرد غلط به آموزش به مثابه دانش دایرةالمعارفی را به دوش می‌کشد:

[نحوه آموزشی] که در آن فرد صرفاً به مثابه مخزنی در نظر گرفته می‌شود که باید توسط داده‌های تجربی پر شده، با فاکت‌های خام و بی ارتباطی که وی موظف است بعداً در ذهن‌اش مانند ستون‌های لغت‌نامه هضم کرده تا این که بتواند به مدد آن در پاسخ به انگیختارهای خارجی واکنش نشان دهد.

از نظر گرامشی، این گونه تربیت فرهنگی (آموزشی) تنها به این درد می‌خورد که:

نخاله تولید کند، یعنی کسانی که خودشان را نسبت به بقیه بشریت برتر دانسته صرفاً به این دلیل که مقداری تاریخ و داده‌های مختلف را در کله‌شان انبار کرده، که تا در وقت و ناوقت با اتکا به آن به پرچانه‌گی بنشینند، تو گویی که می‌خواهند حصار بی‌خود و دیگران بکشند.

گرامشی در برابر این گونه رویکرد دانش‌نمایی [به آموزش] خود گونه‌ای کاملاً متفاوت را ارایه می‌دهد:

¹⁷ *Appunti e note sparse per un gruppo di saggi sulla storia degli intellettuali*

¹⁸ Matteo Bartoli

²⁰ piemontèis

²¹ *Socialismo e cultura*

²² *Il Grido del Popolo's* [The People's Cry]

¹⁹ *Avanti!* ارگان حزب سوسیالیست ایتالیا

فرهنگ ... عبارت از سازمان و انضباط درونی خود یک فرد، تصاحب هویت خود خویش، و دستیابی به آگاهی برتری است که از طریق آن ارزش تاریخی فرد، جایگاه فرد در زندگی، و حقوق و وظایف وی درک می‌شود. این همه، اما، نمی‌تواند در پروسهء تکامل خود-به-خودی صورت پذیرد، آن گونه که در حیات نباتی و حیوانی رخ می‌دهد که هر موجودی اندام‌های مورد نیازش را ناآگاهانه و بر اساس نظمی از پیش مقرر شده انتخاب و تعیین می‌کند. انسان، بیش از هر چیزی، محصول روند تاریخ است. چه در غیر این صورت، توضیح این که چرا استثمار-شده و استثمارگر، آفریدگار ثروت و مصرف‌گران خودخواه آن همواره زیسته‌اند، و این که چرا سوسیالیسم هنوز تحقق نیافته است امر دشواری می‌بود. واقعیت این است که بشریت به تدریج - لایه به لایه - توانست به ارزش خویش آگاهی یافته و حق حیات مستقل خویش را به دست آورد. این آگاهی نه به واسطهء فشار سخت‌سرانهء نیازهای تن‌کرداری، بلکه از طریق تفکر هوشمندانه، که در ابتدا توسط معدودی و سپس از سوی کل یک طبقهء اجتماعی، کسب گردید. این بهترین شیوه‌ای است که با آن می‌توان به وضعیت خراج‌گزاری خاتمه داده و آن را با شورش‌گری و بازسازی اجتماعی جایگزین ساخت. به این معنا که مقدم بر هر انقلابی دوره-ای از فعالیت‌های شدید سنجش‌گرانه، نفوذ فرهنگی، تراوش ایده‌های تازه از طریق گرد هم آمدن افرادی سرکش که در آغاز صرفاً به فکر حل مشکل‌های اقتصادی و سیاسی خویش بوده و فاقد هر گونه احساس همبستگی با دیگرانی بودند که شرایط مشابهی را تجربه می‌کردند.^{۲۳}

نقل قولی که در بالا آمده حاوی عناصری مهم و سازنده در اندیشهء گرامشی است. آن چه که فراتر از هر چیزی رخ می‌نماید پیوند میان فرهنگ و سیاست است. فعالیت‌های فرهنگی در طی دوره‌های تاریخی معینی شکل فعالیت‌های سیاسی را به خود می‌گیرند: "فعالیت پُر شوری" که پیشاپیش هر انقلابی به راه می‌افتد. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه برآمد جنبش روشن‌گری بود که در سراسر اروپا به "آگاهی همگانی و معنویت بین‌المللی بورژوازی شکل داد که به سهم خود نسبت به دردهای مشترک و بدشگونی‌ها حساس بوده و نشان داد که خود بهترین زمینه‌ساز انقلاب خونینی بود که بعداً در فرانسه رخ داد."^{۲۴}

وظیفهء روشن‌فکران، اما، تنها این نیست که زمین را برای انقلاب "شخم" زده، یا این که به پیش‌گویی تاریخ بنشینند. به واقع، بر عهدهء انسان‌های فرهیخته است که به نقد آن دسته از جهان‌بینی‌های پردازند

²³ CT, pp. 100-101

²⁴ CT, pp. 101-102

که موعد کارکرد ترقی-خواهانه آن‌ها به سر رسیده است. اما، تعریف گرامشی از روشن فکر تعریف بسیار وسیعی است. در سال ۱۹۳۱ در این مورد می‌نویسد که: "من خود را به برداشت جاری که اشاره به روشن-فکران کبیر دارد محدود نمی‌سازم."^{۲۵} بدین ترتیب، برداشت از فرهنگ، از یک سو، به مثابه نقد ویران‌گر ایدئولوژی‌های مسلط بوده، و از دیگر سو، به مثابه پروژه سیاسی سازنده، متنفاذ، و انبوهش فرهنگی است. "این که گفته شود که تمامی اعضاء یک حزب سیاسی را باید روشن فکر قلمداد نمود جز یک شوخی و یا کاریکاتوری بیش نیست؛ اما، در عین حال، اگر در این مورد به دقت بیندیشیم، در خواهیم یافت که حرف بسیار دقیقی است."^{۲۶}

در راستای این چنین گفته‌ها دقیقی است که آشکار می‌گردد که مقوله‌هایی که در نگاه اول متفاوت از یک-دیگر به نظر می‌رسند به واقع هر کدام بخشی از موضوع تحقیق پیرامون روشن فکران است: مقوله‌هایی نظیر زبان و فولکلور، رنسانس و جنبش دین‌پیرایی، فلسفه کروچه و اندیشه نیکولو ماکیاولی، و هم چنین تحلیل دولت و جامعه آمریکا، بازبینی تئوریک و سیاسی مارکسیسم در پرتو انقلاب اکتر و تجارب اترناسیونال کمونیستی، بحران جنبش پرولتری و عروج فاشیسم.

علل مقبولیت عمومی کارهای گرامشی را نویسنده در دستور کار تحقیق‌اش به دقت فرمول‌بندی نموده است. اما، برخی موضوعات و زمینه‌هایی نیز هست که به آن‌ها کم-و-بیش عمیقاً پرداخته نشده است. در دفترها، در یک جا گرامشی به یک اندرز بسیار اشاره می‌کند. وی می‌نویسد که: "بابل واقعی بیش از آن که جایی باشد که در آن به زبان‌های گوناگون سخن گفته می‌شود جایی است که همه فکر می‌کنند که به یک زبان سخن می‌گویند، در حالی که به واژه‌های همانند معانی مختلف داده می‌شود."^{۲۷} این طیف وسیعی از معانی که در حال حاضر برای واژه‌هایی هم چون "فرهنگ"، "روشن فکران"، و "سیاست" به کار برده می‌شود ممکن است که آن‌ها را در هاله‌ای از ابهام فرو برد. بنابراین، توضیح حساسیت ویژه گرامشی در این زمینه با اشاره به یک مورد معین، موردی که وی در آن شبکه سیاسی-فرهنگی محوری اندیشه‌اش را نشان می‌دهد، ممکن است که مفید باشد.

اسم آنتونیو لایولا - که از سوی برخی به عنوان اولین تئوریسین معتبر مارکسیسم ایتالیایی شناخته شده است - به طور مرتب در دفترها آورده می‌شود. وی نویسنده اثر مشهور مقاله‌هایی پیرامون مفهوم

²⁵ LC, p. 458.

²⁶ Q, p. 1523.

²⁷ Q, p. 1818.

ماتریالیستی تاریخ است که در آخر قرن نوزدهم منتشر گردید. گرامشی توصیه می‌کند که "مواضع فلسفی لابیولا که جز در برخی محافل محدود در کل ناشناخته مانده است"^{۲۸} دوباره چاپ شود. یکی از دلایل این ناشناخته ماندن در سطح عموم پیچیده بودن سبک نوشتاری وی است.

نشریه دولت پرولتری^{۲۹} که از سوی رهبران تبعیدی حزب کمونیست ایتالیا در پاریس منتشر می‌شد در ژوئیه ۱۹۲۸ مقاله‌ای را با عنوان دِ امیچیس و سوسیالیسم/ش^{۳۰} چاپ نمود. این مقاله در ضمیمه جداگانه-ای بر نامه‌های لابیولا و فردریک انگلس گنجانده شده بود. نویسنده این مقاله که اول بار به زبان آلمانی در ۱۸۹۲ در روزنامه عصر نو^{۳۱}، ارگان سوسیال دموکرات‌های آلمان چاپ شده بود، آدام موریتسیو^{۳۲} سوسیالیست سویسی بود. وی در سال‌های دشوار اولیه سوسیالیسم ایتالیایی، در نامه‌نگاری میان لابیولا و انگلس واسطه بود. مقاله در مورد ادموندو دِ امیچیس^{۳۳} کاملاً با الهام از لابیولا نوشته شده که در واقع می‌توان او را نویسنده واقعی مقاله دانست. "گرویدن به سوسیالیسم" دِ امیچیس که در سال ۱۸۹۱ علنی شد جار-و-جنگال بسیاری را به راه انداخت. یکی از هدف‌های این "نیکوکار بورژوا" این بود که با ارایه سوسیالیسم عمدتاً به مثابه "یک موضوع وجدانی به جای یک مسئله علمی" آن را به اصطلاح "پذیرفتنی" بسازد. گرامشی نیز احتمال می‌داد که منافع کوتاه نظرانه‌ای در پس انتخاب‌های سیاسی نویسنده کتاب قلب^{۳۴} بوده باشد. این مسئله وی را به نتیجه‌گیری زیر رساند:

امروز دلایل بسیاری موجود است که دِ امیچیس را به همان اندازه پیشین‌اش یک سلطنت-طلب، وطن‌پرست، و بورژوا بدانیم. گرویدن وی [به سوسیالیسم] به دلیل چاشنی تندى که به همراه دارد سرنوشت ادبی ایشان را از دام ورشکستگی می‌رهاند. ما نسبت به این که آیا دِ امیچیس، به آن اندازه که سوسیالیسم برای او منفعت داشته، بتواند منشأ خدمتی برای سوسیالیسم باشد عمیقاً دچار تردید هستیم.

²⁸ Q, p. 1507

²⁹ The Proletarian State

³⁰ De Amicis and His Socialism

³¹ The New Time

³² Adam Maurizio

³³ Edmondo De Amicis رمان‌نویس، شاعر و روزنامه‌نگار ایتالیایی (۱۹۰۸-۱۸۴۶) که با انتشار رمانی برای کودکان با عنوان Heart گرایش‌اش به سوسیالیسم را

آشکار ساخت. (م)

³⁴ Heart [Cuore] اثر ادموندو دِ امیچیس، رمانی است که برای کودکان نوشته شد و در سال ۱۸۸۶ منتشر گردید. (م)

نقد گرامشی از گرایش‌های سیاسی جیووانی پاسکولی^{۳۵}، یکی دیگر از نویسندگان بسیار سرشناس ایتالیایی، به همان اندازه به دور از مفاصل است. این شاعر، که به عنوان یکی از اعضای انترناسیونال در ۱۸۷۸ مدت کوتاهی را در زندان به سر برده بود، بعداً از نوعی سوسیالیسم رمانتیک و درک ناسیونالیستی از سوسیالیسم دفاع نمود.

"من خود را یک سوسیالیست، عمیقاً سوسیالیست می‌دانم - سخنانی که پاسکولی زمانی بر زبان جاری کرده بود - اگر چه سوسیالیست تمام بشریت، نه سوسیالیست یک طبقه. و سوسیالیسم من، مادامی که تمامی مردم را در بر می‌گیرد، هیچ تعارضی با خواسته‌ها و امیال استعماری ندارد. آه که ای کاش یک حزب سوسیالیست جوان و گستاخ وجود داشت که تا خود را در رأس استعمار ایتالیا جا دهد. اما، دروغا که نظریه‌پردازان آن را از پا در آورده‌اند."

نکته قابل توجه این است که با آوردن این نقل قول در دفترها، گرامشی دغدغه‌هایش را - وراء محکوم نمودن سیاسی - نسبت به "وجود این چنین نظری در شعر پاسکولی"^{۳۶} نشان می‌دهد. گرامشی خصلت "حماسی" در نحله ناسیونالیستی سوسیالیسم پاسکولی را به مثابه یک اختلاف نظر هنری می‌نگرد. "آرزوی وی این بود که شاعری حماسی و محبوب عام باشد، اگرچه از خلق - و - خویی "رام" برخوردار بود." در مجموع، سبک سخن‌ورانه سوسیالیسم پاسکولی "بی‌قواره‌گی نگارش‌های بسیاری، که به ساده‌لوحی کاذب که سر به حماقت واقعی می‌زند"^{۳۷} ترجمه می‌شود.

گرامشی عموماً در نوشته‌های خویش بیشترین توجه را به آفرینش فرهنگی به جای هنری اختصاص می‌دهد. فرهنگ نقش تعیین‌کننده‌ای را در ساختن انسان و جستارهای تاریخی دارد، و از این رو پاره‌ای اساسی در سیاست است. در حالی که هنر از مرز مستقل از سیاست برخوردار است. وی در نامه‌ای به همسرش در ژوئن ۱۹۳۱ می‌نویسد: "به نظر من انسان آگاه عصر ما باید آثار کلاسیک را با قدری از بی‌طرفی، یعنی این که فقط به خاطر ارزش زیباشناسیک آن‌ها بخواند."^{۳۸}

تا به این نقطه، گرامشی از باورهای بنیادین مارکسیسم کلاسیک به دور نیست. در اظهار نظری پیرامون رئالیسم بالزاک، وی بر توافق نقطه نظرش با "بنیان‌گذاران فلسفه عمل" یعنی مارکس و انگلس، تأکید

^{۳۵} (1855 – 1912) Giovanni Placido Agostino Pascoli شاعر و نویسنده ایتالیایی. (م)

^{۳۶} Notebooks, p. 206

^{۳۷} Q, p. 210

^{۳۸} LC, p. 425

می‌ورزد.^{۳۹} اگر چه مواضع سیاسی یک هنرمند نمی‌تواند به عنوان معیاری برای سنجش عظمت وی باشد، اما درست این است که نقد می‌باید که همواره "جانب‌دار" بوده و هرگز از زاویه "زیباشناسیک خشک" صورت نگیرد. از نظر گرامشی، گونه‌ای از نقد ادبی که در خور حال ماتریالیسم تاریخی باشد را فرانچسکو در سانتس به دست می‌دهد، "انسانی که جانب‌دار است، کسی که بر باورهای سیاسی و اخلاقی درست استوار بوده، و هیچ گاه در مسیر کتمان حقیقت گام بر نمی‌دارد." نقد "ساختار" یک اثر باید به "مبارزه‌ای برای فرهنگ، یعنی، یک اومانیسم نو، نقدی از عادت‌ها و احساسات، اشتیاقی آتشین"^{۴۰} تبدیل شود. در این جا بار دیگر، بیانی روشن در کارکرد سیاسی فرهنگ را مشاهده می‌کنیم.

گرامشی به عنوان یک سوسیالیست مبارز و رهبر حزب کمونیست در توسعه جنبش پرولتری و مبارزات آن در ایتالیا و در جهان سهم بزرگی داشت. از این رو خطای بزرگی است اگر که بخواهیم به وی صرفاً به عنوان یک روشن‌فکر بنگریم. بلکه بر عکس، مهم است که روشن سازیم که گرامشی در وهله نخست سیاست‌مداری بود که بی هیچ واهمه‌ای اندیش‌مندانی را که از مداخله جدی در سیاست خودداری می‌کردند به باد انتقاد می‌گرفت.^{۴۱}

هدف مجموعه حاضر معرفی کارهای گرامشی است که در سه بخش تنظیم شده است: نوشته‌های سیاسی، نامه‌های از زندان، و دفترهای زندان.

تجارب انسانی و سیاسی گرامشی مدت‌هاست که در متون تاریخی نقش بسته است. در واقع امر، بسیاری از معاصرین وی او را "یکی از برجسته‌ترین مردان ایتالیا" و حتا "پیامبر" نامیدند. الگوبرداری از گرامشی به دلیل توانایی وی در به هم تنیدن تئوری و عمل و ظرفیت وی در ادغام اندیشه و کردار امر بسیار دشواری است. هنگام خواندن آثار وی ایماژ انسانی آشکار می‌گردد که عمیقاً در وقایع کوچک و بزرگ عصر خویش دخالت داشت. وی در باره خود نوشت که هستند کسانی که: "مرا شیطان بزرگی دانسته و دیگرانی هم که تقریباً قدیس‌ام می‌دانند. اما، من نه می‌خواهم که شهید باشم و نه قهرمان. من خود را صرفاً انسان متوسطی می‌دانم با باورهایی عمیق، باورهایی که با هیچ چیزی در جهان معامله نمی‌کنم."^{۴۲}

³⁹ Q, p. 1699

⁴⁰ Q, p. 426

⁴¹ Q, p. 1499

⁴² LC, pp. 117-118

نسل‌هایی از دموکرات‌ها و ضد-فاشیست‌ها وی را هم-طراز شخصیت‌های افسانه‌ای قرار دادند. نشر اول نامه‌ها زمینه را برای آفرینش یک اسطوره مهیا ساخت، اسطوره‌ای که گرامشی را به مثابه یک انسان انقلابی با باورهای تزلزل‌ناپذیر و اراده‌ای آهنین به تصویر کشید. نشر برخی نامه‌های منتشر نشده‌اش اما "گرامشی حقیقی"، انسانی که او واقعاً بود را به ما بازگردانید. برای او قابل قبول نبود که به عنوان رهبر فرمند طبقه کارگر تصویر شود. از نظر گرامشی، آن چه که در دوران معاصر "فره‌مندی" نامیده می‌شود همواره بر "فاز ابتدایی احزاب توده‌ای، آن وقتی که اصول سیاسی به مثابه انبوهی از داده‌های متناقض و مبهم به خورد توده‌ها داده می‌شود که ترجمان و وفق دادن آن بر شرایط موجود تنها از پس یک پاپ معصوم بر می‌آید"^{۴۳} منطبق است. در جای دیگری، گرامشی با لحنی طعنه‌آمیز نسبت به این باور که "یک سیاست‌مدار الزاماً بایستی که سخن‌وری بزرگ بوده و یا آن که روشن‌فکری برجسته باشد، و یا این که نابغه‌ای "مقدس" و غیره و غیره." هشدار می‌دهد. این چنین باوری بسیار نزدیک به "عقب مانده‌گی برخی مناطق روستایی می‌ماند ... که کسی را به رهبری می‌پذیرند که ریش داشته باشد."^{۴۴}

دل‌سوزترین محققین گرامشی مدت‌هاست که بیشترین تلاش‌شان را به کار برده‌اند که تا از تبدیل شدن میراث وی به نوعی از "گرامشیسم"، به مفهوم یک دگم خطاناپذیر جلوگیری کنند. امروز آسان‌تر است که به گرامشی فارغ از اسطوره شخصیت کبیر تاریخی نگریست. با گذشت زمان، احساسات جای خود را به تعمق پرثمر در آثاری که از وی به جا مانده می‌دهد. گفت‌وگو با این اندیشمند انقلابی کماکان از طریق نوشته‌های‌اش میسر است.

⁴³ Q, p. 233.

⁴⁴ Q, p. 1302.

نوشت‌های سیاسی

۱- "از آزادترین ژورنالیست‌ها، همواره برخوردار از نظری واحد."

در اظهار نظری در دفترهای ۲، با عنوان مقدمه‌ای بر پژوهش فلسفه که بعداً در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ توسط گرامشی ویراستاری شد، می‌خوانیم که:

این امکان وجود دارد که شخصیت برجسته‌ای پربارترین اندیشه‌های‌اش را به جای آن که در فضایی که، بر پایه یک طرح طبقه‌بندی بیرونی، ظاهراً برای وی "منطقی‌ترین" به نظر برسد، در یک فضای ظاهراً بیگانه عرضه نماید. هنگامی که یک سیاست‌مدار در مورد فلسفه می‌نویسد، احتمالاً فلسفه "حقیقی" خویش را در نوشته‌های سیاسی‌اش عرضه می‌کند. در هر شخصیتی یک کنش عمده و یک کنش غالب هست. اندیشه‌های وی را باید در کنش غالب ارزیابی نمود.^۱

برای سال‌ها روزنامه‌نگاری کار عمده گرامشی بود. حتا پس از آن که وظیفه وی به عنوان یک رهبر سیاسی غالب گشت، وی کماکان و تا زمان دستگیری‌اش به کار روزنامه‌نگاری ادامه داد.

گرامشی در نامه‌ای در اکتبر ۱۹۳۱ از زندان توری می‌نویسد:

من هیچ گاه یک ژورنالیست حرفه‌ای نبوده‌ام که قلم‌اش را به هر کسی که مزد بیشتری بپردازد می‌فروشد و لاجرم می‌باید که به خاطر بخشی از حرفه‌اش دائماً دروغ بیاورد. من ژورنالیستی کاملاً آزاد بودم که همواره نقطه نظرات‌ام را حفظ کرده و هیچ گاه به خاطر خوشامد رییسی و یا هر پفیوز دیگری باورهای‌ام را پنهان نساختم.^۲

این گفته گرامشی که سرشار از غرور و تعصب اخلاقی است نوع نوینی از روزنامه‌نگاری را عرضه می‌کند که هدف‌اش بنای جامعه‌ای حقیقتاً نوین است. پیش از آن که به منشاء فعالیت‌های گرامشی به عنوان یک روزنامه‌نگار و چگونگی توسعه آن به بیان ارگانیک فعالیت‌های سیاسی و آراء تئوریک‌اش بپردازیم، لازم است که آن را در متن آثار نوشتاری وی جای دهیم.

^۱ Q. p. 1493.

^۲ LC, p. 478

پیش‌تر اشاره شده است که گرامشی مخالف انتشار مقاله‌های‌اش به شکل مجموعه بود، زیرا که به جای حفظ خصلت موقتی و مشروط آن‌ها در زمان چاپ اصلی‌شان در عوض این شبهه را ایجاد می‌کند که مقاله‌های‌اش پیوستگی منطقی مورد انتظار از یک کتاب را دارا می‌باشند. به رغم این، انتشارات اینودی^۳ اولین مجموعه^۴ کامل^۴ کارهای گرامشی را در دوازده جلد در طی سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۱ منتشر ساخت. این مجموعه شامل پنج جلد از نوشته‌های سیاسی وی بود. مقاله‌های درج شده در مطبوعات عمده^۴ این نوشته‌ها را تشکیل می‌دهد که به شرح زیر طبقه‌بندی شده‌اند:

- نوشته‌های دوران جوانی، ۱۹۱۸-۱۹۱۴ (۱۹۵۸)
- در زیر طاق بنای تاریخی آنتون‌الیانا، ۱۹۲۰-۱۹۱۶ (۱۹۶۰)
- نظم نوین، ۱۹۲۰-۱۹۱۹ (۱۹۵۴)
- سوسیالیسم و فاشیسم: نظم نوین ۱۹۲۲-۱۹۲۱ (۱۹۶۶)
- بنای حزب کمونیست، ۱۹۲۶-۱۹۲۳ (۱۹۷۱)

مجموعه‌های دیگری نیز پس از آن به این فهرست افزوده شد. اینودی در سال ۱۹۸۰ انتشار مجموعه^۴ جدیدی از کارهای گرامشی را آغاز نمود که شامل هفت جلد از نوشته‌های سیاسی وی است که آخرین تحقیقات را در زمینه^۴ نوشته‌ها و روش‌شناسیک نقادانه را در نظر گرفته است.

این تفکیک‌ها در بررسی کارهای گرامشی و هم‌چنین در تعیین ویژه‌گی‌های معین نوشته‌های سیاسی وی در مقایسه با نامه‌ها و دفترها می‌تواند ابزار مفیدی باشند. نخستین ایراد به این کار به نظر می‌رسد که ریشه در این حقیقت داشته باشد که با انتشار مقاله‌های مطبوعاتی گرامشی به صورت کتاب، کاری بر خلاف خواست نویسنده انجام شده است. واقعیت این است که نامه‌های گرامشی به این منظور نبوده که در اختیار عموم قرار بگیرد و خود وی نیز هرگز نمی‌توانست تصور کند که دفترها روزی به چاپ برسد. جمع‌آوری نوشته‌های سیاسی گرامشی و در دسترس قرار دادن‌شان به واقع کار بسیار مفیدی بوده است، با این حال، ملاحظه‌های گرامشی نباید نادیده گرفته می‌شد. این ملاحظات بیان‌گرانی موجه‌ای است که باید در خواندن این نوشته‌ها راه‌نما باشند. انتشار مقاله‌ها به شکل کتاب و یا زمان‌بندی و طبقه‌بندی کردن موضوعی آن‌ها نباید باعث ایجاد شبهه‌ای گردد. این مقاله‌ها به هر شکلی که ارایه شود کماکان بیان‌گر اندیشه‌های سیاسی گرامشی هستند که "برای زمان معینی نوشته شده‌اند". ارزیابی‌های کلی و نتیجه-

^۳ Einaudi Editore

^۴ Opere di Antonio Gramsci

گیری‌هایی که حاصل تحلیل متن‌های جداگانه باشد غالباً به تفسیرهای غلط راه می‌برد. برای به دست آوردن تصویری معتبر از نظرات و فعالیت‌های سیاسی گرامشی باید تمامی متون را در ارتباط با هم مطالعه نمود. در این مورد، بار دیگر باید تأکید نمود که تم اصلی مهم‌تر از عبارت‌های جسته-گریخته است که غالباً به دلیل جدل‌های ژورنالیستی وقت به کار رفته‌اند.

در رابطه با نوشته‌های سیاسی و اثرهای دیگر این نکته مهم را باید در نظر گرفت که در حالی که دفترها و نامه‌ها را می‌توان به یقین به گرامشی نسبت داد (به این دلیل که دست‌نوشته‌ها به جا مانده است)، در مورد مقاله‌ها، اما، نمی‌توان عین این را گفت. بسیاری از مقاله‌ها ناشناس بوده و یا با اسم‌های مستعار امضاء شده‌اند. از این رو، برای تعیین درستی و نادرستی مطلب به بررسی‌های دقیق و کاربست معیارهای علمی نیاز است. تنها معیاری که به خودی خود کفایت می‌کند تأیید خود وی است که در شرح حال زندگی‌اش نوشته است. در موارد دیگر باید شیوه‌هایی مانند تحلیل روش نوشتاری و محتوا، و مقایسه با نوشته‌های دیگر را به کار گرفته و یا آن که به شهادت هم‌کاران و آن‌هایی که وی را از نزدیک می‌شناختند رجوع نمود. با استفاده از روش‌های بالا مقاله‌هایی که پیش‌تر از مجموعه آثار بیرون مانده بودند به درستی به گرامشی نسبت داده شده‌اند.

چندین نمونه از نوشته‌هایی موجود است که ابتدا در مجموعه مقاله‌های گرامشی آمده‌اند، اما، بعداً مشخص گردید که متعلق به نویسندگان دیگر بوده و یا این که آن قدر مشکوک‌اند که در تحلیل اندیشه‌های گرامشی نمی‌توان به آن‌ها استناد نمود. اگرچه تعداد این موارد محدود بوده، اما بیان‌گر نیاز به زبان‌شناسی تطبیقی دقیق است که باید با امانت‌داری همراه باشد. نظر گرامشی در این مورد به دور از هر گونه ابهامی است. "کار زشتی است اگر بخواهیم بیش از آن چه که یک متن واقعاً می‌خواهد بگویند به آن تحمیل کنیم، صرفاً به این خاطر که از یک تز دفاع کرده باشیم." اما، زشت‌تر از آن تحریف کردن معیارهای علمی است صرفاً به این خاطر که بتوانیم متنی را جهت معتبر نشان دادن یک ایده پیش‌پاورانه به نویسندگان معینی نسبت داده باشیم.

حفظ یک‌پارچگی کارهای گرامشی در تمامیت‌اش امر ساده‌ای نیست. با این حال، نیازی به آن نیست که بخواهیم خود را در تحقیق دقیق و مو-به-موی هر آن چه که وی نوشته درگیر سازیم. هر نوشته تازه‌ای که با اسم گرامشی ظاهر می‌شود نیاز به کاری وقت‌گیر دارد: هر تازه پیدا شده‌ای، هر مطلب چاپ نشده‌ای باید با دقت بسیار ارزیابی شود. هر مطلبی را که نویسنده‌ای نوشته باشد نه تنها الزاماً دارای اهمیت یکسان

در تفسیر اندیشه‌های وی نبوده، بلکه حتا ممکن است که با "اثر" وی هم‌خوانی نداشته باشد. برخی مواقع، چند خط، حتا یک امضاء، چیزی جز کنجکاوی‌های ساده نبوده که به درک اندیشه‌های نویسنده چیز تازه‌ای نمی‌افزاید. برعکس، افزودن مطالب بیشتر به مجموعه نوشته‌های موجود یک نویسنده خطر کاهش علاقه عموم به کارهای وی را در بر دارد. در حال حاضر، کار کلاسیک گرامشی میراث فرهنگی ایتالیا و جهان بوده و سزاوار نیست که به موضوع درگیری‌های زبان‌شناسی تطبیقی در میان متخصصین کاهش داده شود. نوشته‌های سیاسی گرامشی، با انبوهی از مطالب که بدون دخالت تیغ هیچ سانسوری در اختیار همگان قرار دارد نشان دهنده عمق اندیشه سیاسی و روشن‌فکری وی در دوره خطیری از تاریخ ایتالیا و طبقه کارگر است.

۲- آشنایی با طبقه کارگر یک شهر صنعتی

گرامشی در ماه مارس ۱۹۲۴ نامه‌ای از وین به همسرش جولیا فرستاد. این نامه‌ای عاشقانه است که از اشک‌ها و لبخندها، از زندگی سخت و مشقت‌بار، و دوران هجران سخن می‌گوید. وی در این نامه با عباراتی قوی برخی از لحظه‌های اساسی در زندگی‌اش را که به شکل‌گیری مبانی حیات سیاسی‌اش مدد رساندند بازسازی می‌کند:

من از خردسالی به زنده‌گی در انزوا خو گرفته و به این نکته عادت کرده بودم که احساسات‌ام را در پشت نقابی از سرسختی و یا لبخندی کنایه‌آمیز پنهان سازم ... این عادت برای زمانی طولانی به من آسیب وارد ساخت. روابط من برای مدتی دراز از پیچیده‌گی سنگینی برخوردار بود. هر احساس من می‌باید در ابعادی بزرگ ضرب و یا تقسیم شود تا مانع از آن گردد که دیگران آن چه را که من واقعاً احساس می‌کردم درک کنند. چه چیزی، اما، مانع از آن گردید که به یک شی کاملاً عاری از حیات بدل شوم؟ آن سرکشی غریزی را که از نوجوانی بر علیه ثروتمندان احساس می‌کردم، به این دلیل که به رغم داشتن کارنامه‌ای عالی از مدرسه‌ای ابتدایی، من نتوانستم به تحصیل ادامه دهم، در حالی که فرزندان گوشت‌فروش‌ها، داروسازها، و بازرگانان پارچه می‌توانستند. این احساس غریزی را آن گاه من نسبت به تمامی ثروتمندانی که دهقانان ساردینی را سرکوب می‌کردند پیدا کرده و به این باور رسیدم که باید برای استقلال منطقه به مبارزه برخاست: "اروپایی‌ها را به دریا بریزیم!" من این جمله را دائماً تکرار می‌کردم. بعدها، من با طبقه کارگر یک شهر صنعتی آشنایی به هم زده و تازه معنای آن چه را که از روی کنجکاوی روشن‌فکرانه از مارکس خوانده بودم به درستی درک نمودم. از این رهگذر بود که من عاشق زنده‌گی، مبارزه، و طبقه کارگر شدم.^۱

شهری که گرامشی به آن اشاره می‌کند تورین^۲ است، شهر صنعت خودرو سازی و کارگران فلزکار- شهر کمپانی‌های بزرگی مانند فیات، لنسیا، دیاتو، و ایتالآ. در آن زمان مراکز صنعتی دیگری نیز وجود داشت که از نظر فرهنگی فعال بودند. یکی از این مراکز میلان بود؛ مرکز سوسیالیسم رفرمیستی فیلیپو توراتی^۳ و

^۱ L, p. 271.

^۲ Turin

^۳ Fillippo Turati از جمله روشنفکرانی بود که در پایه‌گذاری حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI) در سال ۱۸۹۲ نقش عمده‌ای داشت. وی در جریان مبارزه بر علیه فاشیسم خواهان اتحاد با دیگر مخالفین فاشیسم بود و به مخالفت با برنامه‌های انقلابی حزب که در سال ۱۹۱۹ تدوین شده بود برخاست. در درون حزب با این سیاست مخالفت

جایی که آینده گرایی^۴ در آنجا پا گرفت. فلورنس با انتشارات ادبی مشهورش نیز بود. و هم چنین، ناپل هم بود که اهرم سنت روشن فکری ایتالیا را با بنه‌دیتو کروچه و اثر جاویدان وی با عنوان نقد^۵ نماینده گی می-کرد. اما، شناخت کامل طبقه کارگر و درک شور مبارزاتی این طبقه تنها در تورین ممکن بود.

در گزارشی به کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی در ژوئیه ۱۹۲۰، گرامشی شهر تورین (مرکز منطقه پیدمانت^۶) را با این عبارات توصیف می‌کند:

می‌توانیم بگوییم که ایتالیا دارای سه پایتخت است: رم، مرکز اداری دولت بورژوایی؛ میلان، مرکز ملی بازرگانی و صنایع (تمامی بانک‌ها، دفاتر کمپانی‌ها، و انستیتوهای مالی جملگی در این شهر متمرکز شده‌اند)؛ و سرانجام، تورین، مرکز صنعتی که تولید صنعتی در آن به عالی-ترین سطح رشد رسیده است. به موازات چرخش سرمایه به سمت رم تمامی روشن فکران بورژوا از تورین مهاجرت نموده و نیروی اداری لازم را در خدمت دولت نوپای بورژوایی قرار داده‌اند. در عوض، رشد صنایع بزرگ باعث جذب بهترین لایه‌های طبقه کارگر به تورین شده است. رشد این شهر در ارتباط با تاریخ ایتالیا و در ارتباط با تاریخ انقلاب پرولتری ایتالیا عمیقاً شایان توجه است. بدین ترتیب، پرولتاریای تورین به رهبر معنوی توده‌های زحمت‌کش ایتالیا بدل شده است، که به طریقه‌های گوناگون به این شهر پیوند خورده‌اند: پیوندهای خانوادگی، تاریخی، سنتی، و معنوی. هر کارگر ایتالیایی رویای کار کردن در تورین را در سر دارد.^۷

گرامشی در سال ۱۹۱۱، در سن بیست سالگی، برای ادامه تحصیل در دانشگاه به تورین رفت و توانست از کمک هزینه تحصیلی، که شامل حال محصلین کم‌بضاعت می‌شد، استفاده کند. تأثیر این شهر بزرگ شمالی چرخش بزرگی را در زندگی این جوان ساردینی رقم زد. با این حال، سابقه ساردینی‌اش کماکان تأثیر خود را از برخی جهات بر شخصیت وی، و هم چنین بر اندیشه و کنش وی حفظ نمود. وی دوره دبیرستان را با مشکلات بسیار در کالیاری^۸ به پایان رسانده بود.

شده و به همین دلیل در حزب سوسیالیست با شکل گیری حزب کمونیست ایتالیا انشعاب ایجاد شد. گروه توراتی از حزب اخراج شده و حزب متحد سوسیالیست (PSU) را پایه گذاردند. (م)

^۴ Futurism

^۵ *La Critica* [Critique]

^۶ Piedmont

^۷ “*Il movimento torinese dei Consigli di Fabbrica*” [The Factory Councils’ Turin Movement], report sent in July 1920 to the Communist International’s Executive Committee, in ON, pp. 602-603

^۸ Cagliari

گرامشی از خانواده‌ای نه فقیر و نه متمول بود. پدرش کارمندی بود که دورهء دبیرستان را به پایان رسانده و مدتی نیز به تحصیل حقوق پرداخته بود. با در نظر گرفتن سطح وسیع بی‌سوادى در میان زنان در شهرهای کوچک ساردینی آن زمان، مادر وی از این نظر یک استثناء بود. او اشتیاق زیادی به خواندن داشت و این شوق را نیز به فرزندان‌اش انتقال داد.

پالمیرو تولیاتی^۹ که هم‌زمان با گرامشی به دانشگاه تورین پذیرفته شده بود، بعدها در مورد گرامشی نوشته بود که:

گرامشی پیش از آن که از ساردینیا خارج شود یک سوسیالیست بود. گرایش وی به سوسیالیسم بیش از آن که بر اساس یک اندیشهء منسجم باشد، به دلیل غریزهء انقلابی ساردینی‌اش و انسان‌گرایی‌اش به عنوان یک روشن‌فکر جوان ولایتی بود. سیستم منسجم اندیشه‌گی وی بعدها در دانشگاه تورین و در ارتباط تنگاتنگ با طبقهء کارگر به دست آمد.^{۱۰}

در ساردینیا بود که گرامشی نخست به سوسیالیسم گرایش پیدا کرد. وی شروع به خواندن نشریات سوسیالیستی، از جمله روزنامهء "به پیش!"^{۱۱}، نمود. در عین حال، او گرایش‌های سیاسی گوناگون را نیز مطالعه نمود.

گرامشی نخستین کارت خبرنگاری‌اش را زمانی که هنوز دانش‌آموز بود دریافت نمود. در ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۰ اولین مقاله‌اش را در روزنامهء *اتحادیهء ساردینی*^{۱۲} منتشر نمود. از همان نخست، تعلق وی به مارکسیسم آشکار بود. نقل قول زیر که از مقاله‌ای که وی در دوران دانش‌آموزی نوشته بود این نکته را به خوبی نشان می‌دهد:

بسیاری بر این باورند که تمام آن چه را که نوع بشر می‌بایستی که در زمینهء آزادی و تمدن به دست آورد تا کنون به دست آورده است. گویا که جز بهره بردن از این به اصطلاح دستاوردها کار دیگری باقی نمانده است. من، کاملاً بر عکس، بر این نکته باور دارم که هنوز راه بسیار زیادی در پیش روی ما قرار گرفته است. نوع بشر تنها رنگ و لعاب تمدن را بر خود دارد. این

^۹ Palmiro Togliatti صدر حزب کمونیست ایتالیا از سال ۱۹۲۷ تا زمان مرگ‌اش در سال ۱۹۶۴ بود. (م)

^{۱۰} Thinker and man of action, in Antonio Gramsci, Editori Riuniti, 1972, p. 69.

^{۱۱} Avanti!

^{۱۲} *L'Unione Sarda* [The Sardinian Union]

پوسته به ظاهر زیبا با اندک خراشی به کنار زده شده و پوست زمخت گِرد در زیر آن به سرعت نمایان می‌گردد. غرایز [حیوانی] اگرچه ممکن است که مهار شده باشند، اما هنوز در هم شکسته نشده‌اند. تنها حقوق زورمندان به رسمیت شناخته می‌شود. اگرچه انقلاب فرانسه بسیاری از امتیازات قدیمی را از سرکوب‌گران گرفته است، اما، جز جا-به-جا کردن یک طبقه سرکوب‌گر با دیگری کار دیگری انجام نداده است. این انقلاب، اما، تجربه بزرگی را در اختیار ما نهاده است: می‌توان بر امتیازات و اختلاف‌های اجتماعی، که طبیعی نبوده بلکه محصول جوامع هستند، فائق آمد. برای از میان بردن این بی‌عدالتی‌ها به حمام خون دیگری نیاز است. آن گاه است که ندامت سرکوب‌گران را فرجامی نخواهد بود.^{۱۳}

علایم مشخصی در مورد بستگی‌های کاری آینده گرامشی – حس کنجکاوی روشن‌فکرانه، اشتیاق سیاسی، و کشش اخلاقی – پیش از رفتن‌اش به تورین آشکار بود. بستگی‌های وی به سرزمین بومی‌اش نیز نقش مهمی در کارهای آینده‌اش داشته است. او در ساردینیا این فرصت را داشت که تا به دانش خویش از یک ایتالیای متفاوت عمق دهد – ایتالیای دهقان‌ها، چوپان‌ها، معدن‌چی‌ها، و خرده-بورژوازی جنوب^{۱۴}. وی به واسطه فقر و به حاشیه رانده شدن، این فرصت را به دست آورد که تا با سنت‌های کهن و فولکور توده‌ای آشنا شده که به زمینه‌ای زاینده و برانگیزنده در تحقیقات‌اش بدل گردید. نتیجه این دانش عملی – نه دانش کتابی – از "ایتالیای دیگر" بعدها در سهم‌گذاری تئوریک وی در باب مسئله جنوب، در بحث پیرامون ریشه‌های تاریخی شکاف اقتصادی و اجتماعی موجود بین جنوب روستایی و شمال صنعتی، خود نشان داد. در همان سال‌های اول اقامت‌اش در تورین، گرامشی توانست با منطقی قوی پیش‌داوری غرض-آلود رایج در شمال در مورد به اصطلاح بی‌کفایتی و "بربریت" جنوب را به چالش بکشد. این طرز فکر بورژوازی به طور وسیعی از سوی توده‌ها در شمال، حتا پرولتری، پذیرفته شده بود، و حزب سوسیالیست خود نیز در ترویج آن دست داشت. این چنین درک نادرست و بی‌اعتمادی میان کارگران شمال و هم‌تایان جنوبی‌شان به ناگزیر می‌باید به امری دوجانبه بدل شود.

گرامشی بلافاصله خود را برای غلبه بر این جدایی درگیر ساخت. اگرچه، نخست این کار تقریباً به طور غریزی انجام شد، اما به تدریج و هم‌گام با رشد آگاهی‌های وی، این مسئله به گره‌گاه مرکزی اندیشه وی بر سر تاریخ و سیاست ایتالیا تبدیل گردید. در طی مقاله‌ای در ۱۹۲۶ با عنوان چند نکته پیرامون مسئله

¹³ D, pp. 11, 15; also in SP, p. 55

¹⁴ The Mezzogiorno

جنوب^{۱۵}، گرامشی شرح کوتاهی را از رخدادی به دست می‌دهد که چند سال پیش‌تر از آن اتفاق افتاده بود. او موفقیت‌اش در ایجاد نوع کاملاً نوینی از تفاهم میان یک تیپ [ارتش] که به طور عمده متشکل از ساردینی‌ها بود و کارگران سوسیالیست تورینی را این گونه شرح می‌دهد:

تیپ ساساری^{۱۶} در سرکوب قیام انقلابی اوت ۱۹۱۷ در تورین شرکت داشت. از این رو، بدیهی فرض می‌شد که میان سربازان این تیپ و کارگران به دلیل نفرتی که هم از سوی توده‌ها نسبت به ابزار سرکوب احساس شده و هم از سوی هنگ به واسطهء کشته شدن سربازان به دست قیام‌گران، هیچ گاه آشتی بر پا نخواهد شد. تیپ از سوی گروهی از مردان و زنان با گل، میوه و سیگار مورد استقبال گرفت. کلاً، روحیهء سربازها را می‌توان در روایت این دَبَاغ ساساری که مسئول ارزیابی تبلیغاتی بود نشان داد:

من به اردوگاهی در میدان X رفتم (سربازهای ساردینی مثل این که شهر را فتح کرده باشند در میدان‌ها اردو زده بودند) و با دهقان جوان ساساری که با احترام به من سلام کرد صحبت کردم.

- واسه چی به تورین اومدی؟
- اومدیم که اون ارباب‌ها رو [سینیوری^{۱۷}] که اعتصاب کردن بزنیم.
- ولی اینا که ارباب نیستن، اینا همشون کارگرن و چیزی ندارن.
- این جا همه اربابن. همشون کُت تنشونه و کراوات می‌زنن، و روزی سی لیر گیرشون می‌آد. من فقیرا رو از ساساری میشناسم و می‌دونم که چه جوری لباس می‌پوشن؛ آره، اونجا فقیر زیاده؛ ماها، "کارگرای ساده"، همه‌مون گدا-گشنه‌ایم و روزی یه لیر و نیم بیشتر گیرمون نمی‌آد.
- ولی منم کارگرم و فقیرم، خب.
- اگه تو گدا-گشنه‌ای، واسه اینه که ساردینی هستی.
- حالا اگه منم با اونا اعتصاب کنم، به منم شلیک می‌کنی؟

¹⁵ Alcuni temi della quistione meridionale

^{۱۶} Sassari دومین شهر بزرگ ساردینیا (م)

¹⁷ Signori

سرباز اندکی فکر کرد و سپس در حالی که دستش را بر روی شانهء من گذاشته بود گفت که:

- ببین، هر وقت که خواستی با اونا اعتصاب کنی، بمون تو خونه!^{۱۸}

به رغم این حقیقت که اکثر سربازان احساس مشابهی داشتند، پس از چند ماه تیپ منحل شده و از تورین خارج شد. این خروج به طور شبانه و بدون هیچ بدرقه‌ای انجام شد. این اتفاق‌ها بدون پی‌آمد نبود:

طنین این اتفاق‌ها تا امروز به خوبی دوام داشته و کماکان تأثیر عمیقی بر توده‌ها می‌گذارد. برای مدت‌ها، ذهن‌هایی را روشن نمودند که پیش‌تر از آن هرگز به آن گونه نیندیشیده و از این به شدت متأثر شده و به طور ریشه‌ای دست‌خوش تحول شدند.^{۱۹}

در این جا نیز می‌توان ویژه‌گی مهمی را در روش گرامشی تمیز داد. کنش و تهییج سیاسی به مرور زمان به موضوع و مدلی برای تحقیق علمی تغییر شکل دادند.

¹⁸ CPC, pp. 143-144

¹⁹ CPC, p. 144

۳- تورین: دانشگاه و شرکت در امور سیاسی

آغاز حیات تحصیل دانشگاهی گرامشی بسیار دردناک بود. هنگام ورود به تورین وی خسته از یک سال درگیری با مشکلات جدی بود. یکی از نامه‌های وی که در این دوره به برادر کوچک‌ترش نوشته شده به شکلی دراماتیک زندگی‌اش را در این برهه از زمان برمی‌شمرد. وی در این نامه که از زندان نوشته شده، سعی می‌کند که به برادرش - که خود در دوره‌ی خطیری به سر می‌برد - اندرز و دل‌داری دهد:

احتمالاً از این که فرصت تحصیل به من دست داد بعضاً اندکی به من رشک برده باشی. اما، قطعاً نمی‌دانی که من چگونه توانستم ادامه‌ی تحصیل بدهم.

تاریخ نوشتن این نامه ۱۲ سپتامبر ۱۹۲۷ است:

در طی چهارده سال تنها دو بار، ۱۹۲۰ و ۱۹۲۴، به خانه برگشتم. در طول تمام این سال‌ها هیچ‌گاه زنده‌گی راحتی نداشتم. غالباً با سختی‌های بسیار رو-به-رو بوده و به معنای دقیق کلمه گرسنگی کشیدم.

در ادامه‌ی این نامه، وی وضعیت‌اش را هنگامی که در سال ۱۹۱۰ به خانه برادرش^۱ در کالیاری رفته بود، این گونه شرح می‌دهد:

در اتاق کوچکی زنده‌گی می‌کردم که گنج دیوارهای‌اش به خاطر نم زیاد تماماً ریخته بود و تنها یک پنجره کوچک داشت که به سمت حیاط، که بیشتر به یک آبریزگاه شباهت داشت، باز می‌شد ... صبح‌ها از خوردن قهوه معمولی برای صبحانه صرف نظر کردم. بعداً برای صرفه-جویی بیشتر خوردن نهار را تا وقت شام به عقب انداختم. به مدت هشت ماه در روز تنها یک وعده غذا می‌خوردم، به طوری که در آخر سال سوم دبیرستان دچار سوء تغذیه جدی شده بودم.

گرامشی در طی چند ماه، و در حالی که از نظر جسمی به شدت ضعیف شده بود، خود را برای آزمون دریافت بورس تحصیلی دانشگاه آماده ساخت:

¹ Gennaro

تورین را در حالت خواب‌آلوده ترک کردم. پنجاه-و-پنج لیر توی جیبم بود. از صد لیری که با خود آورده بودم، چهل-و-پنج لیر را خرج مسافرت (بلیط درجه سه) کرده بودم. کرایه یک اتاق روزی سه لیر بود. هشتاد لیر به عنوان خرج سفر به من تعلق گرفت. اما، جای جشن گرفتن نبود، چون که دورهٔ آزمون پانزده روز طول کشید که فقط برای محل اقامت پنجاه لیر هزینه شد. نمی‌دانم که چگونه توانستم آزمون را به پایان برم چون که دو-سه بار در طول آزمون از هوش رفتم. به هر حال، توانستم از پس‌اش بر آیم، اما، سر-و-کلهء مشکلات کم‌کم پیدا شد. مشکل اول از آن جا شروع شد که بیش از دو ماه در فرستادن اوراق نام‌نویسی دانشگاه از سوی خانواده تأخیر افتاده بود و به همین دلیل اسمم از لیست دانشجویی حذف شده و هفتاد لیر کمک هزینهٔ تحصیلی‌ام نیز قطع گردید. یکی از نظافت‌چی‌های دانشگاه خوابگاهی را به قیمت هفتاد لیر به طور نسبه برای‌ام پیدا کرد. آن چنان احساس تحقیر به من دست داده بود که تصمیم گرفتم که از مقامات بخواهم که ترتیب بازگشت‌ام را بدهند. به این ترتیب بود که هفتاد لیر به من رسید که بابت همان خوابگاه زپرتی خرج شد. زمستان را بدون پالتو و تنها با یک ژاکت نازک پاییزی گذراندم، که خوشبختانه برای آب-و-هوای کالیاری چندان سخت نبود. وضعیت جسمی‌ام در حدود ماه مارس (۱۹۲۱) چنان وخیم بود که برای چندین ماه قوه سخن گفتن را از دست داده بودم. موقع حرف زدن از کلمات نادرست استفاده می‌کردم. بدتر از همه این که درست در ساحل رودخانه دوراً^۲ زندگی می‌کردم و مه-یخی که از روی رودخانه می‌آمد جان‌ام را می‌گرفت.^۳

به رغم بحران روانی که بارها وی را مجبور به قطع تحصیل نموده و در نتیجه به قطع کمک هزینهٔ تحصیلی‌اش می‌انجامید، او عمیقاً درگیر حیات دانشگاهی بود. وی به طور جدی درس زبان‌شناسی (پروفسور مائو بارتولی^۴)، ادبیات ایتالیا (پروفسور اومبرتو کاسمو^۵)، و فلسفهٔ تئوریک (آنبیالی پاستوره^۶) را دنبال می‌نمود. از این گذشته، چندین واحد درسی نیز در دانشکدهٔ حقوق گرفته بود. در سمیناری که در مورد قانون حقوق روم برگزار شده بود با تولیاتی آشنا شده و نهایتاً دوستی به هم زد.

^۲ Dora

^۳ LC, pp. 116-117.

^۴ Matteo Bartoli

^۵ Umberto Cosmo

^۶ Annibale Pastore

به این دلیل که گرامشی بیشتر وقت‌اش را وقف مطالعه نموده و از سوی دیگر وضعیت بد جسمانی‌اش جملگی باعث تأخیر در ایجاد ارتباط مستقیم وی با جنبش سوسیالیستی تورین شد. و این دوره‌ای بود که مملو از مبارزات کارگران، اعتصابات، و هیجانات سیاسی بود. با این حال، وی با مبارزین جوان و رهبران سرشناس سوسیالیستی شهر، هم چون آنجلو تاسکا^۷، آشنایی به هم زد. اولین درگیری علنی گرامشی در مبارزه سیاسی در اکتبر ۱۹۱۳ بود. این هنگامی بود که وی به حمایت از گروه *اقدام و تبلیغات ضد-حمایتی*^۸ آتیلیو دیفینو^۹ در منطقه ساردینیا برخاست. به احتمال زیاد، وی مدت کوتاهی پس از این به عضویت بخش تورین حزب سوسیالیست ایتالیا در آمد.

گرامشی در سال ۱۹۱۴ از ابتکار جوانان سوسیالیست در اعلام کاندیداتوری گی‌تانو سالومینی^{۱۰} به عنوان نماینده پارلمان از تورین حمایت نمود. در این زمان، جنگ در پشت درهای ایتالیا خیمه زده بود. در درون حزب سوسیالیست بحث شدیدی پیرامون درخواست رهبری و گروه پارلمانی حزب بر سر "بی‌طرفی مطلق" ایتالیا در گرفت. گرامشی با نوشتن مقاله‌ای در هفته‌نامه *فریاد خلق* (شماره ۳۱ اکتبر) در این بحث وارد شد. مقاله وی با عنوان *بی‌طرفی فعال و کارآ* در ستونی زیر عنوان *جنگ و دیدگاه سوسیالیست‌ها* منتشر گردید. این مقاله اولین نوشتار سیاسی وی بود. این مقاله متنی عمیق و اصلی بود و به هیچ روی به نظر نمی‌رسید که به قلم دانشجویی گم‌نام نوشته شده باشد. گرامشی مقاله‌اش را با پرداختن به اصول آغاز نمود:

کارکرد حزب سوسیالیست/ایتالیا در دوره حاضر از حیات/ایتالیا چه باید باشد؟ زیرا که حزب سوسیالیستی که ما به طور فعال از آن حمایت می‌کنیم در عین حال حزبی/ایتالیایی است، یعنی این که، بخشی از انترناسیونال سوسیالیستی است که وظیفه جذب ملت ایتالیا به انترناسیونال را به عهده گرفته است. این امر فوری، همواره مطرح، با دادن ویژه‌گی‌های مختص و ملی، حزب را به برگزیدن کارکردی ویژه، مسئولیتی ویژه در حیات ایتالیا وادار می‌سازد. این یک دولت بالقوه در شرف تکوین است که در تضاد با دولت بورژوازی قرار می‌گیرد. در مبارزه

^۷ Angelo Tasca یکی از با نبوغ‌ترین روشن‌فکران چپ و از بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا بود. وی که از دوستان بوخارین بود، پس از محاکمه وی به دست استالین در کنار وی باقی مانده و به همین دلیل به دستور استالین از حزب کمونیست ایتالیا اخراج شد. پس از اخراج از حزب، او مارکسیسم را به طور کامل رد نموده و بلافاصله به فرانسه رفت. در آن جا، و پس از شروع جنگ، وی به کار در رادیو فرانسه پرداخت. هنگامی که ارتش آلمان به فرانسه تجاوز نمود، اگر چه وی فرصت داشت که به لندن برود، اما تصمیم گرفت که در فرانسه مانده و با ارایه تبلیغات ضد-کمونیستی به همکاری با دولت ویشی بپردازد. پس از پایان جنگ، وی به دلیل همکاری‌اش با فاشیست‌ها امکان دست‌یابی به مشاغل سیاسی را به طور کامل از دست داد. به همین دلیل، وی به نوشتن تحقیقات ضد-کمونیستی روی آورده و به همکاری با سازمان سیا پرداخت. وی در سوم ماه مارس سال ۱۹۶۰ در پاریس درگذشت. (م.)

^۸ Group of Action and Anti-Protectionist Propaganda

^۹ Attilio Diffenu

^{۱۰} Gaetano Salvemini

درازمدت بر علیه دولت بورژوازی و در روند توسعه دیالکتیک درونی‌اش، این دولت دست به خلق ابزاری مناسب برای تصرف و چیره‌گی بر دولت بورژوازی خواهد زد. [این دولت] در خلق و توسعه این کارکرد مستقل بوده، و جز در زمینه دست‌یابی به عالی‌ترین هدف و در رابطه با سرشت این مبارزه که همواره و در همه حالات باید حضور داشته باشد، که همانا مبارزه طبقاتی است، مستقل از انترناسیونال عمل می‌کند.^{۱۱}

در ارتباط با مارکسیسم سنتی، گرامشی نخستین کسی بود که "مسئله ملی" را به مثابه مشکلی داخلی برای جنبش‌های کارگری و احزاب‌شان مطرح ساخت. اختصاصی بودن ملت به مثابه یک واقعیت اجتماعی و تاریخی ملموس در نظر گرفته شده است، البته بدون آن که حوزه نفوذ انترناسیونالیستی مختص به مارکسیسم نادیده انگاشته شود. با اندک جزییات افزوده، این از مهم‌ترین مایه‌گذاری‌های گرامشی به تئوری سیاسی مارکسیستی است.

به خاطر نقطه نظرات‌اش در مقاله مزبور وی بعداً متهم به "دخالته‌گری"، به مفهوم حمایت از ورود ایتالیا به جنگ، شد. به نظر می‌رسد که مطرح شدن چنین اتهامی پیش از آن که بر پایه محتوای مقاله گرامشی باشد، بیشتر ناشی از چرخش‌های غیرقابل پیش‌بینی در مواضع سیاسی موسولینی بود.^{۱۲} در حقیقت، گرامشی با جناح رفرمیست حزب سوسیالیست، به ویژه با تاسکا که - در راستای موضع رسمی حزب سوسیالیست ایتالیا - حامی تریبی‌طرفی مطلق ایتالیا بود مجادله می‌کرد. در جای خود، تاسکا بر علیه مقاله - ای از موسولینی با عنوان *از بی‌طرفی مطلق تا بی‌طرفی فعال و کارآمد* که در ارگان حزب به تاریخ هژدهم اکتبر ۱۹۱۴ چاپ شده بود جدل می‌کرد.^{۱۳} واقع امر این است که نظر گرامشی این بود که به جای به پرسش کشیدن مفهوم این بی‌طرفی، "چگونگی این بی‌طرفی" را به بحث بکشاند. بنا به گفته وی، فرمول بندی بی‌طرفی مطلق نخست بسیار مفید واقع شده بود، اما انقلابی‌ها نمی‌توانند صرفاً در مواضع دفاعی جا خوش کنند. بلکه، به عهده آن‌هاست که نقش فعالی را در تاریخ بازی کرده و بورژوازی را به رویارویی با مسئولیت‌های‌اش وادار سازد. و از آن جا زمینه را برای "گسست نهایی"، یعنی انقلاب، فراهم سازند:

انقلابیون، اما، که به تاریخ به مثابه آفرینش جوهره خویش می‌نگرند، یعنی آفرینه‌ای که متشکل از رشته‌هایی بی‌وقفه از گسست بر دیگر نیروهای اجتماعی فعال و منفعل بوده، و در

^{۱۱} "Neutralità attiva e operante" [Active and Working Neutrality], in CT, pp. 10-11.

^{۱۲} زمانی که موسولینی مدیر نشریه *به پیش!* (Avanti!) بود.

^{۱۳} موسولینی در ۲۴ نوامبر ۱۹۱۴ از حزب اخراج شد. (م)

کار مهیا ساختن بهترین شرایط مناسب برای گسست نهایی (انقلاب) هستند، نباید به فرمول-بندی دَم‌گذر "بی‌طرفی مطلق" تن دهند. در عوض، باید این فرمول‌بندی را به "بی‌طرفی فعال و کارآ" تبدیل سازند. به این معنی که منش اصیل و راستین مبارزه طبقاتی را به حیات ملی بازگردانده، یعنی که طبقه کارگر آن‌هایی را که بر سر قدرت‌اند وادار به پذیرش مسئولیت-های‌شان ساخته و آن‌ها را وادار سازد تا به شکست برنامه‌شان اقرار کنند، زیرا که این قدرت‌مداران که خود را تنها نماینده‌گان بر حق می‌دانند، ملت را به کوچه بن‌بستی کشانده‌اند که از آن راه برون رفتی وجود نخواهد داشت مگر آن که تمامی نهادهایی را که در ایجاد شرایط شدیداً غم‌انگیز حاضر دست داشته‌اند به سرنوشت محتوم‌شان برسانند.^{۱۴}

گرامشی در دوازدهم آوریل ۱۹۱۵ آخرین آزمون دانشگاهی را به پایان رسانده و دانشگاه را برای همیشه ترک گفت. وی در پاییز همان سال همکاری‌اش را با نشریه *فریاد خلق* از سر گرفت. در شماره ۲۰ نوامبر، در طی مقاله‌ای با عنوان *شعله‌ای که خاموش شد*، او یاد و خاطره رناتو سرا^{۱۵} را که در جنگ کشته شده بود گرامی داشت. در ماه دسامبر به عنوان سردبیر نشریه به پیش! انتخاب شد. وی در مورد این انتخاب نوشته است که:

من زمانی به *آوانته!* پیوستم که حزب سوسیالیست در بدترین وضعیت‌اش قرار داشت و تمامی نویسنده‌های زبردست ترک‌اش کرده و حزب را رد کرده بودند. من آزادانه و از روی اعتقاد به *آوانته!* پیوستم. در روزهای اول دسامبر ۱۹۱۵ مدیریت سالن ورزش بخش Oulx با حقوق سالانه ۲۵۰۰ لیر و سه ماه مرخصی به من واگذار شد. در عوض، من در دهم دسامبر همان سال و با مقرری سالانه ۱۰۸۰ لیر به *آوانته!* پیوستم. بنابراین، به وضوح می‌توان دید که تصمیم من می‌توانست چیز دیگری باشد. پس اگر *آوانته!* را انتخاب کردم ... قطعاً این حق را دارم که بگویم که انتخاب من بر اساس باورهای‌ام بوده است.^{۱۶}

¹⁴ CT, pp. 10-11

¹⁵ Renato Serra

¹⁶ "Un agente provocatore" [An Agent Provocateur] in Scritti 1915-1921 [Writings, 1921-1925], edited by S. Caprioglio, Milan, 1976

۴ - تیزابی برای حماقت

گرامشی مقاله کوتاهی با عنوان "هم‌دردی با علوم پرفسور لوریا"^۱ نوشت که در *آوانته!*، شماره شانزدهم دسامبر ۱۹۱۵ چاپ شد. در طی این مقاله وی به طور مکرر و با الفاظی سخت به اکیله لوریا^۲، اقتصاددان و استاد دانشگاه تورین، حمله نمود. در دفتر ۲۸ زیر عنوان "لوریانیسم" وی اشاره دارد به:

برخی از جنبه‌های زیان‌بار و نامأنوس ذهنیت گروهی از روشن‌فکران ایتالیایی، و بنابراین، عدم تجانس در فرهنگ ملی (زبان‌آوری، فقدان روحیه نقد روشمند، بی‌دقتی در انجام فعالیت‌های علمی، فقدان نقطه تمرکز فرهنگی، ضعف و سهل‌انگاری اخلاقی در زمینه فعالیت‌های علمی-فرهنگی، و غیره).^۳

بسیاری از چهره‌های شناخته شده، از انریکو فری^۴ تا آرتورو لابیولا^۵، و از گوگلی‌المو فررو^۶ تا فیلیپو توراتی^۷، در نمایش‌گاه "لوریانیست‌ها"ی گرامشی حضور به هم خواهند رساند.

مقاله دیگر گرامشی در مورد لوریا (۱۹۱۵) گزارشی کنایه‌آمیز و نیش‌دار از یکی از درس-گفتارهای وی است.^۸ این مقاله در قالب بسیار موءثری نوشته شده که معرف گونه‌ای از روزنامه‌نگاری است که گرامشی تا سال ۱۹۱۸ به طور مرتب به کار گرفته، و بعداً در طی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ به دفعات کمتری مورد استفاده قرار داد. در واقع، بعد از چند روز شروع به نوشتن صدها مقاله کوتاه مشابه برای ستون مزبور^۹ نمود. نخست، این مقاله‌ها در نشریه *آوانته!* چاپ میلان و در صفحه‌ای مربوط به اخبار تورین درج می‌شد. از دسامبر ۱۹۱۸ به بعد، ستون وی در نشر پی‌یدمانت ارگان حزب سوسیالیست ظاهر گردید. این مقاله‌ها به طور عمده بر اساس اخبار روز، اتفاقات محلی، و یا بر اساس رفتار شخصیت معینی نوشته می‌شد. گرامشی با شیوه نگارشی مختص به خود و بسیار زیبا، شیوه‌ای نامعمول در روزنامه‌نگاری آن روز ایتالیا، بر علیه

^۱ "Pieta per la scienza del prof. Loria", CT, pp. 33-34.

^۲ Achille Loria

^۳ Q, p. 2321

^۴ Enrico Ferri

^۵ Arturo Labriola

^۶ Guglielmo Ferrero

^۷ Filippo Turati

^۸ "il pagliaccio del pensiero, il re degli zingari della scienza" [The Clown of Thought, The Gypsy King of Science], Achille Loria, in CF, p. 576.

^۹ Sotto la Mole [Under the Mole Antonelliana Monument]

اخلاق-ستیزی سیاسی، سخن‌وری‌های ناسیونالیستی، فرصت طلبی، ناصداقتی، و نخوت روشن‌فکرانه درگیر بحث سیاسی شد: "می‌خواهم که تیزابی برای حماقت باشم".^{۱۰}

فعالیت نوشتاری وی در این سال‌ها به نوشتن این ستون محدود نشده، بلکه وی در زمینه نقد تئاتر نیز فعال بود. در چند خط روان با شیوه ساده فردی که به خوبی از این که چگونه مخاطبین به طور عمده پرولتاری‌اش را مورد خطاب قرار دهد، گرامشی موفق می‌شود که نقدهای تئاتری‌اش را به مسایل فراگیرتر فرهنگی پیوند زند. وی از نمایش‌نامه‌هایی که در شهر به صحنه می‌رفت به عنوان بهانه‌ای برای به نقد کشیدن و افشاء روابط و ارزش‌های بورژوازی استفاده می‌کرد. نمایش‌نامه‌های نویسندگانی مانند هنریک ایبسن و لوییجی پیراندللو نه تنها از نظر محتوای هنری، بلکه به خاطر مطرح ساختن تضادهای اجتماعی نیز مورد موشکافی قرار می‌گرفت. وی بعداً در دفترها نوشت که، "به نظر می‌رسد که اهمیت پیراندللو به طور عمده در روشن‌فکری و منش اخلاقی‌اش نهفته باشد، یعنی جنبه‌های فرهنگی کار وی بر جنبه‌های هنری-اش غالب است."^{۱۱}

هم‌زمان، وی به همکاری با نشریه *فریاد خلق* ادامه داده و در محافل کارگری پیرامون مارکس، رومن رولان، کمون پاریس، انقلاب فرانسه، و رهایی زنان درس‌گفتار ارایه می‌داد.

به دنبال ابتکاری از سوی فدراسیون جوانان سوسیالیست پیدمانت، تصمیمی مبنی بر چاپ یک شماره تبلیغاتی با عنوان *آرمان‌شهر*^{۱۲} گرفته شد. گرامشی خود می‌خواهد که به تنهایی ویراستاری این شماره را به عهده داشته باشد و این مسئولیت نیز به وی واگذار می‌شود. این شماره در چهار صفحه در یازده فوریه ۱۹۱۷ انتشار یافت. مواضع سیاسی و تئوریک گرامشی که ریشه در تجارب اولیه‌اش به عنوان یک سوسیالیست مبارز داشت در این نوشته‌ها خلاصه شده است. عنوان‌های نوشته‌های‌اش در این شماره عبارت هستند از "سه اصل، سه نظام"،^{۱۳} "بی‌تفاوت"،^{۱۴} "حاشیه‌ها"^{۱۵}. تمایلات روشن‌فکرانه‌اش در گزینش مقاله‌های دیگر نویسندگان که در این شماره نشر یافته، انعکاس یافته است: "فرهنگ چیست؟"^{۱۶} به قلم

¹⁰ "Qualche cosa" [Something], CF, p. 306

¹¹ Q, p. 705.

¹² "La Citta Futura" [The Future City]

¹³ "Tre principia, tre ordini" [Three Principles, Three Orders]

¹⁴ "Indifferenti" [The Indifferent]

¹⁵ "Marginii" (Margins)

¹⁶ "Cos'è la cultura" [What Is Culture?] by Gaetano Salvemini

گی‌تانو سالومینی؛ "زندگی چیست؟"^{۱۷} نوشته آرماندو کارلینی، و "مذهب"^{۱۸} به قلم بنه‌دیتو کروچه که گرامشی او را به عنوان "بزرگترین اندیشمند اروپایی عصر حاضر"^{۱۹} معرفی می‌کند.

رویکرد سوسیالیست‌ها در رابطه با دو اصطلاحی که به طور مرتب در بحث‌های سیاسی وارد می‌شود، یعنی نظم و بی‌نظمی، چگونه باید باشد؟ نظم به عنوان امری هماهنگ و پایدار به شهروندان عرضه شده است. "احمقانه‌ترین درک مشترک" در وراء نظم چیزی جز بلاتکلیفی نمی‌بیند. "فرد نظم نوینی را که ممکن است که بهتر از نظم کهن سازماندهی شده باشد احتمال نمی‌دهد،" بلکه این تنها "گسست خشونت‌بار" است که به چشم می‌خورد. بدین ترتیب از بیم "از دست دادن همه چیز"، و از "بیم رویارویی با هرج-و-مرج و بی‌نظمی ناگزیر" به قهقرا می‌رویم.^{۲۰}

سوسیالیست‌ها نباید نظم را با نظم جایگزین سازند، بلکه موظف‌اند که خودِ نظم را بنا نهند. اصل مشروعی که آن‌ها به دنبال تحقق آنند فراهم ساختن امکان درک کامل خصوصیات انسانی خودِ فرد برای تمامی شهروندان است. هنگامی که این اصل به کار گذاشته شود، آن گاه تمامی امتیازات ویژه از میان برچیده خواهد شد. آن گاه است که آزادی بیشینه با حداقلِ وادارگری به دست خواهد آمد. برنامه سوسیالیستی یک برنامهء مشخص جهان‌گستر است که می‌توان به اراده محقق ساخت. اصل نظم، نظم سوسیالیستی، نظمی که ما باور داریم که پیش از هر کشور دیگری در ایتالیا تحقق خواهد یافت.^{۲۱}

اصل اراده به مثابه انگیزه‌ای انقلابی راه‌نمای گرامشی در تشویق جوان‌های سوسیالیست به دخالت‌گری سیاسی به شیوه‌ای هماهنگ و سازمان یافته است:

از بی‌تفاوت‌ها متنفرم، هم به این دلیل که از نق زدن دایم‌شان از جایگاه به اصطلاح معصومین جاودانی به تنگ آمده‌ام. پرسش من از هر کدام‌شان این است که وظایفی را که زندگی بر دوش او نهاده چگونه به انجام می‌رساند. چه کاری را به انجام رسانده و به ویژه آن چیزی را که انجام نداده چیست. احساس ترحمی نسبت به این‌ها نداشته و برای‌شان اشک نخواهم ریخت.

¹⁷ "Cos's la vita" [What is Life?] by Armando Carlini

¹⁸ "La religione" [Religion] by Benedetto Croce

¹⁹ CF, p. 21

²⁰ Tre principii, tre ordidni, in CF, p.5

²¹ Ibid., p. 11

من زنده‌ام، و جانب‌دارم. بنابراین، از هر کسی که جانب‌دار نباشد بی‌زارم. از بی‌تفاوت‌ها بی‌زارم.^{۲۲}

بر علیه تفنن‌گرایی، بر علیه روشن‌فکران "پروواکاتور"، موجودات خردی که همواره در جست‌و-جوی تکیه گاهی مطمئن بوده، و به اولین ایده‌ای که از راه رسیده و ایده‌آلی را نوید دهد چنگ می‌افکنند، گرامشی تأکید می‌کند که:

انسان‌ها دلایل شکست معنوی‌شان را همواره در بیرون از خویش می‌جویند؛ نمی‌خواهند این حقیقت را بپذیرند که علت تنها و همیشه خود خردشان است، و فقدان منش و خرد است. ... برای بسیاری بحران آگاهی چیزی جز یک حواله بانکی باطل شده و یا خواست باز کردن حساب بانکی نیست.^{۲۳}

جدل گرامشی، اما، ناشی از اخلاق‌باوری عام نیست. روی سخن وی به روشنی سنت رفرمیستی موجود در سوسیالیسم ایتالیایی و دکترینی است که از نخست بدان پایبند بوده است. سوسیالیست‌های امثال فیلیپو توراتی و کلادیو تره‌وس به این به اصطلاح یقین رسیده بودند که عصر استراتژی‌های انقلابی به سر رسیده است. از این نقطه نظر بود که فعالیت پارلمانی به عنوان مشی درست برای سوسیالیسم ایتالیایی ارایه می‌شد که گویا قرار بود که از طریق تکامل تدریجی به بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی کارگران بینجامد. این خط-و-مشی سیاسی به مکتب فکری اثبات‌گرایی مرتبط بود. این مکتب به ارزش مطلق علم باور داشته و به این که پیشرفت علمی سرانجام به بهبود شرایط عمومی اجتماعی خواهد انجامید. این اسطوره فلسفه اثبات‌گرایی که "به هر آن چه که به واژه علمی هم‌بسته است می‌توان کور-کورانه باور داشت" از نظر گرامشی از هیچ وزن علمی برخوردار نبود. این ایده صرفاً "یک ایده مکانیستی، یک ایده نازای مکانیستی است."^{۲۴} سوسیالیسم نمرده بود. آن چه که به خاک سپرده شده بود سرنوشت‌باوری محض بود که تحقق سوسیالیسم را به عنوان یک روند طبیعی معمولی تلقی می‌کرد. "فانون طبیعی و اصل شبه-علمی حاکی از نظم از پیش تعیین شده اشیاء جای‌اش را به /اراده/ آهنین /انسان/ سپرده است."^{۲۵} ما اکنون نیازمند آنیم که تا "به آینده شتاب دهیم"، به این معنا که این اراده را به تمامی آن چیزهایی که انسان برای به بار نشاندن

²² *Indifferenti*, in CF, pp. 14-15

²³ *Margini*, in CF, p. 14

²⁴ *Ibid.*, p.25

²⁵ *Ibid.*, p.26

آن نیاز دارد تعمیم دهیم. این "پیشرفت کمی" را، اما، می‌توان با "تشدید آن در جریان اقلیت به میزانی که بر تأثیرش یک میلیون بار افزوده شود" با یک "پیشرفت کیفی" جایگزین ساخت.^{۲۶}

خبرهای غالباً تحریف شده روی دادهای روسیه کم‌کم شروع به ورود به ایتالیا نمود. خبر سقوط تزار در هژدهم مارس ۱۹۱۷ رسید. گرامشی در ۲۹ آوریل در یادداشت‌های‌اش پیرامون انقلاب روسیه می‌نویسد:

"می‌دانیم که انقلاب به دست پرولتاریا (کارگران و سربازان) صورت گرفته است. ... اما، آیا همین قدر که اگر انقلابی به دست پرولتاریا انجام شود کافی است که به خودی خود به آن ویژه‌گی انقلاب پرولتری بدهد؟ جنگ هم به دست پرولتاریا انجام می‌شود، اما به این واسطه نمی‌توان آن را یک امر پرولتری نامید. ... با این حال، متقاعد شده‌ایم که انقلاب روسیه، سوای این که یک رخداد بزرگ است، اقدامی پرولتری است که به این واسطه باید به طور طبیعی به یک نظام سوسیالیستی فرا روید."^{۲۷}

کارگران تورین در ۲۳ اوت ۱۹۱۷ دست به شورش مسلحانه زدند. کمبود نان و بروز تبلیغات شدید ضد-جنگ از جمله علت‌های این قیام مسلحانه بود. در این قیام ده‌ها نفر کشته شده و تعداد مجروحین سر به صدها نفر زد. به دنبال این قیام، موج وسیعی از دستگیری فعالین سوسیالیستی به راه افتاد که منجر به عروج گرامشی به سمت دبیری کمیته اجرایی ایالتی بخش تورین و در عین حال سردبیری نشریه فریاد خلق شد. تحت این مسئولیت دوگانه، گرامشی در نشستی مخفی با بخش چپ افراطی حزب در فلورانس، موسوم به "انقلابیون ضد-سازش"، شرکت نمود. وی در این نشست با آمادئو بوردیگا^{۲۸}، یکی از رهبران جوان سوسیالیست از ناپل آشنا شده که با وی بر سر مخالفت تمام عیار با جنگ به توافق رسید.

در بیست و چهارم دسامبر، سرمقاله مهمی به قلم گرامشی با عنوان "انقلاب بر علیه 'سرمایه'" در نشریه *آوانته!* منتشر شد. نویسنده در این سرمقاله مطرح می‌سازد که مشهورترین اثر مارکس، سرمایه، در واقع:

در روسیه، بیش از آن که به پرولتاریا تعلق داشته باشد از آن بورژواها بوده است. بر اساس این کتاب، پیش از رسیدن به دوران سرمایه‌داری و برپایی تمدنی همانند تمدن غربی باید در روسیه به بورژوازی شکل داد، یعنی حتا پیش از آن که پرولتاریا بخواهد به قیام، خواسته‌های طبقاتی،

²⁶ Ibid., p.28

²⁷ "Note sulla rivoluzione russa" [Notes on the Russian Revolution], in CF, p. 138.

²⁸ Amadeo Bordiga

و یا انقلاب بیندیشد ... بالشویک‌ها کارل مارکس را رد کردند. آن‌ها با عمل‌شان و دستاوردهای عینی‌شان نشان داده‌اند که بر خلاف آن چه که تصور می‌شد، توپخانه ماتریالیسم تاریخی آن قدرها هم انعطاف ناپذیر نیست.^{۲۹}

چگونه می‌توان این گفتهء گرامشی را درک نمود که گویا بالشویک‌ها "مارکسیست" نبوده‌اند؟ البته، انگلس نیز گاهی این گفتهء معروف مارکس را گوش‌زد می‌نمود که گفته بود: "من مارکسیست نیستم!" تردیدی نیست که گرامشی پیش از هر چیزی خواسته است که بر علیه تمامی آن‌هایی مجادله کند که از دکتربین مارکس توپی از "عبارت‌های جزمی و ابطال ناپذیر" ساخته‌اند. اما، وی به دنبال اهداف دیگری نیز هست. بحث، در این جا، صرفاً بر سر علیّت-باوری و باورهای مکانیستی نهفته در مارکسیسم اترناسیونال دوم که در سال ۱۸۸۹ در پاریس برپا شد خلاصه نمی‌شود. در عین حال، هدف تکاندن جنبش کارگری ایتالیا و خارج ساختن‌اش از فاز طولانی کار تئوریک و سیاسی که در آن در جا می‌زد نیز نیست. در این مقاله، وی اختلاف‌اش را با ماتریالیسم تاریخی بیان می‌دارد که به نظر وی با رخ‌دادهای اکتبر در روسیه رد شده بود.

مارکس حرکت تاریخی – یعنی از پی هم آمدن دوره‌های زیر سلطهء یک طبقه با طبقهء دیگر – را بر پایهء یک قانون عینی تشریح نمود. روابطی که انسان‌ها در چارچوب آن می‌زیند و کار می‌کنند به عنوان "روابط تولید" تعریف شد. ابزاری که برای رویارویی با طبیعت ساخته شد، اشکال کار، و دانش لازم برای به‌کرد ابزار کار مجموعاً به عنوان "نیروهای مولد" تعریف گردید. حرکت تاریخ‌گرایش به این دارد که میان روابط تولید و سطح توسعهء نیروهای مولد ارتباط برقرار سازد. در نهایت، رشد نیروهای مولد تعیین‌کنندهء روابط تولید است. مارکس در پیش‌گفتارش بر سهمی بر نقد/اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) می‌نویسد:

انسان‌ها در روند تولید اجتماعی هستی‌شان، خواه-ناخواه به عرصهء روابط مشخصی پا می‌نهند که مستقل از ارادهء آن‌هاست، یعنی روابط تولیدی که متعلق به مرحلهء معینی از رشد نیروهای مادی تولیدی است. این روابط تولید در تمامیت‌اش ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد، یک زیربنای واقعی که بر اساس آن روبنای حقوقی و سیاسی جامعه بنا شده و اشکال مشخصی از آگاهی اجتماعی پدیدار می‌شود. شیوهء تولید حیات مادی روند حیات اجتماعی، سیاسی و معنوی جامعه را شکل می‌دهد. آگاهی انسان‌ها تعیین‌کنندهء هستی‌شان نبوده، بلکه این حیات اجتماعی است که آگاهی انسان‌ها را رقم می‌زند. در مرحلهء معینی از رشد، نیروهای مولد

²⁹ "La rivoluzione contro il 'Capitale,'" [The Revolution against "Capital"] in CF, p. 513.

مادی جامعه با روابط موجود تولید یا - به عبارت حقوقی - با روابط مالکیتی که در چارچوب آن تا به حال عمل کرده‌اند به تضاد می‌رسند. از اشکال رشد نیروهای مولد این روابط برای‌شان به زنجیری بدل می‌شود. آن گاه است که عصر انقلاب اجتماعی آغاز می‌گردد. تحولات در زیربنای اقتصادی، دیر یا زود، به تحول در کل روبنا راه می‌برد.^{۳۰}

هنگامی هم که در سرمایه به این نکته اشاره می‌شود که در طی یک روند تاریخی، یک جامعه می‌تواند "درد زایمان را کوتاه کرده و از شدت آن بکاهد"، مارکس در عین حال تأکید می‌کند که "موانع موجود در مسیر رشد هنجارش را نمی‌توان با جهش‌های متهورانه و یا با به تصویب رساندن قانون از میان برداشت".^{۳۱}

از نظر گرامشی، "پوسته‌هایی از یافت‌باوری و طبیعت‌گرایی" در اندیشه‌های مارکس وجود داشت. این طرز تفکر اگر به مثابه "ادامه‌ایده‌آلیسم ایتالیایی و آلمانی" مد نظر بوده باشد، آن گاه نیروی حیاتی‌اش را حفظ می‌نماید. اما، تفسیر سرنوشت-باورانه از روند تاریخی از این "پوسته‌ها" سرچشمه گرفته است که به نامعلومی و دودلی‌های سیاسی، که گرامشی بر علیه آن مبارزه می‌کند، دامن می‌زند. وی قوانین ماتریالیسم تاریخی را با عنصر ذهنی اراده، به مثابه "شکل دهنده واقعیت عینی"، جایگزین می‌سازد.^{۳۲}

صورت‌بندی ایده‌آلیستی گرامشی جوان را هم چنین می‌توان در نوشته‌های دیگر وی در این دوره دید. به علاوه هگل و کروچه، وی در این دوره زیر نفوذ جیووانی جنتیله^{۳۳} نیز قرار دارد. وی در پاسخ به اتهامات "اراده‌گرایی" نوشت که نسل جدید خواهان بازگشت به "دکترین اصلی مارکس" است. اما، در این دکترین "انسان و واقعیت، ابزار کار، و اراده از هم جدا نبوده، بلکه از طریق کنش تاریخی به یک-دیگر مرتبط هستند".^{۳۴} این تنها موردی نیست که گرامشی مفاهیم و اصطلاحات فلسفه جنتیله را به کار می‌برد.

³⁰ Translation [به انگلیسی] of original text from Karl Marx, A Contribution to the Critique of Political Economy, Progress Publishers, Moscow, 1859/1977, <http://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/preface.htm>. Retrieved on January 18, 2010.

³¹ Translation [به انگلیسی] of original text from Karl Marx, Preface to the first German edition of Capital, Volume 1. Progress Publishers, Moscow, 1867/1977, <http://marxists.org/archive/marx/works/1867-c1/p1.htm>. Retrieved on January 18, 2010.

³² "La rivoluzione contro il 'Capitale,'" in CF, p. 514.

³³ Giovanni Gentile فیلسوف ایده‌آلیست ایتالیایی و از دوستان کروچه بود. وی خود را "فیلسوف فاشیسم" نامیده و بخشی از دکترین فاشیسم بنیتو موسولینی را وی به نگارش درآورد. (م)

³⁴ "La critica critica" [Critical Critique], in CF, pp. 555-556.

افزون بر آن، در شماره نهم فوریه نشریه فریاد خلق، جنتیله به عنوان "پرکارترین فیلسوف ایتالیایی در زمینه اندیشه‌گی" و یک از مفسرین عمده مارکس معرفی شد.^{۳۵}

گرامشی در چهارم مه ۱۹۱۸ مقاله "مارکس ما" را در گرامی‌داشت صدمین سال تولد بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی می‌نگارد. "مارکس به معنای پا گذاردن بینش در تاریخ بشریت و در قلمرو آگاهی است".^{۳۶}

در اکتبر همان سال انتشار نشریه فریاد خلق متوقف شد. گرامشی در پیام وداع با خوانندگان می‌نویسد:

اکنون به عهده بخش تورین حزب سوسیالیست، تمامی پرولتاریای این استان و استان پی-یدمانت است که تمامی تلاش‌های‌شان و تمامی توان مالی‌شان را به چاپ *آوانته!* معطوف سازند. سردبیری که از اوت ۱۹۱۷ تا کنون بیشترین وقت‌اش و فعالیت غالباً آتشین‌اش را وقف فریاد خلق کرده بود، به نظر می‌رسد که حال باید به کمال جذب کار کردن برای *آوانته!* چاپ تورین شود.^{۳۷}

اولین شماره روزنامه سوسیالیستی چاپ تورین در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ منتشر گردید. تیراژ *آوانته!* به سردبیری گرامشی و تولیاتی در عرض چند ماه از شانزده هزار نسخه به پنجاه هزار نسخه رسید.

^{۳۵} "Il socialismo e la filosofia attuale" [Socialism and Current Philosophy], in CF, p. 650.

^{۳۶} "Il nostro Marx" in NM, p. 3

^{۳۷} "Il Grido del Popolo," in NM, p. 340.

۵ - سازمان دهی، لازمه بسیج تمامی نیروها

گرامشی در آخرین صفحهء "ارمان شهر" می نویسد که پیش از شروع جنگ با تنی چند از دوستان اش "تصمیم به چاپ یک نشریه در بارهء زندگی سوسیالیستی گرفته شده بود." اما، بحران موجود در آن سال- های خطر باعث به تعویق افتادن اجرای این پروژه شد. "آن پاره های جان ما که بر اثر جنگ از هم گسیخته شده بود بار دیگر به آتش کده باز گشته و نشریهء ما به کار خویش ادامه خواهد داد." اولین شمارهء "نظم نوین، هفته نامهء بررسی فرهنگ سوسیالیستی"^۲ در اول ماه مه ۱۹۱۹ منتشر گردید. در سمت چپ و درست در زیر نام نشریه فراخوانی به چشم می خورد که به وضوح از گرامشی الهام گرفته شده: خودآموزی کنید زیرا که تمامی آگاهی تان مورد نیاز خواهد بود. آتشین باشید زیرا که به تمامی شور و اشتیاق تان نیاز خواهد بود. سازمان دهی کنید زیرا که تمامی توان تان مورد نیاز خواهد بود.^۳

در بارهء اهمیت فرهنگی و سیاسی نظم نوین، و در مورد جایگاه ویژه ای که این نشریه در میان نشریات سدهء بیستم ایتالیا اشغال می کند بسیار گفته و نوشته شده است. اما، جالب ترین تفسیر از این پدیده را تنها می توان از نویسندهء اصلی اش شنید:

هنگامی که چهار-پنج نفر از ما در آن روز از ماه آوریل ۱۹۱۹ تصمیم به آغاز انتشار این نشریه، یعنی نظم نوین، گرفتیم، شاید هیچ کدام از ما به فکر تغییر سیمای جهان، بازسازی اندیشه و افکار انسان های بی شمار، و آغاز دور نوینی در تاریخ نبود. هیچ کدام از ما در مورد فرجام این پروژه خود را با خیال پردازی و توهم های شیرین به بازی نگرفت (اگر چه یکی خواب تیراژ شش هزار نسخه پس از چند ماه را دیده بود). ما که بودیم؟ چه کسانی را نماینده گی می کردیم؟ حامل کدام پیام تازه ای بودیم؟ تنها احساسی که در آن نشست ها ما را متحد ساخته بود از تعصبی مبهم در خدمت به یک فرهنگ پرولتری، آن هم به طور مبهم، برمی خاست؛ خواست ما کار کردن بود؛ احساس عمیقی از درد داشتیم، بدون داشتن جهتی، در حیات پر جوش و-خروش آن ماه های پس از صلح موقت غوطه ور بودیم، زمانی که توفان در جامعهء ایتالیا عنقریب به نظر می رسید.^۳

^۱ "La Citta Future," in CT, p. 34.

^۲ "Ordine Nuovo, Rassegna Settimanale di cultura socialista" [The New Order, Weekly Review of Socialist Culture]

^۳ "Il programma dell'Ordine Nuovo" [The Program of The New Order], in ON, p. 619.

در نقل قول بالا که در چهارم اوت ۱۹۲۰ نوشته شد، قضاوت گرامشی از شروع تجربه‌اش با نظم نوین منفی است. در حقیقت، شماره اول فاقد "یک برنامهء منسجم" و یک "ایدهء مرکزی" بود.^۴ این وضع تا زمان طرح‌ریزی یک "کودتای سردبیری" که با هم‌کاری تولیاتی و با توافق اومبرتو تراچینی^۵ صورت گرفت، ادامه داشت. در شماره هفتم نظم نوین به تاریخ بیست و یکم ژوئن ۱۹۱۹، سرمقاله‌ای با عنوان *دموکراسی کارگران*^۶ به چاپ رسید. در این سرمقاله، مسئلهء کمیته‌های داخلی کارخانه آشکارا به بحث گذاشته شد. این کمیته‌ها ارگان‌های آتی قدرت پرولتری در چارچوب سیستم دموکراسی کارگری محسوب می‌شدند، دقیقاً همانند آن چه که در اتحاد شوروی در حال نضج بود. بدین ترتیب "ایدهء نظم نوین" از "مسئلهء بنیادین انقلاب کارگران" و "آزادی پرولتاریا" شکل گرفت:

برای ما و برای هواداران ما، نظم نوین به "روزنامهء شوراهای کارخانه" تبدیل شده است. کارگران به نظم نوین عشق می‌ورزند (این را با رضایت خاطر تمام می‌گوییم). و علت عشق کارگران به نظم نوین چیست؟ زیرا که در مقاله‌های این نشریه بخشی از وجود خویش را می‌یابند ... زیرا که ساختار مقاله‌های آن خشک و منجمد و صرفاً روشن‌فکرانه نیست، بلکه حاصل بحث با بهترین کارگران ماست. این مقاله‌ها گویای احساسات واقعی، اراده و تعصب طبقهء کارگر تورین است.^۷

گرامشی با نادیده گرفتن مخالفت تاسکا^۸ در استفاده از نظم نوین جهت تبلیغات مستقیم در میان تودهء کارگر، *دموکراسی کارگران* را برای بحث بر سر شوراهای کارخانه ایجاد نمود. این تشکیلات کارگری از مدل شوراهای روسی الهام می‌گرفت. اما، به جای تحمیل یک سیستم خارجی بر ایتالیا، گرامشی در تلاش بود تا دریابد که آیا در کارخانه‌های ایتالیا، به ویژه در تورین، چیزی مشابه شوراهای وجود دارد که تا بتوان از آن به عنوان "بذری" برای حکومت آیندهء کارگران استفاده نمود. پاسخ به چنین پرسشی مثبت بود: "دولت سوسیالیستی در نهادهای اجتماعی نوعی طبقهء کارگر استثمار شده یک واقعیت بالقوه است." محفل‌های سوسیالیستی، کانون‌های دهقانی، به ویژه کمیته‌های داخلی کارخانه "مراکز حیات پرولتاریایی" است که باید آن‌ها را به یک-دیگر مرتبط ساخته، و میان‌شان هماهنگی ایجاد نموده و متمرکز ساخت. هدف از ایجاد

^۴ Ibid. p. 620.

^۵ Umberto Terracini از جمله کسانی بود که نشریهء نظم نوین را راه اندازی نمود. وی در کنگرهء بنیان‌گذاری حزب کمونیست ایتالیا به عضویت کمیتهء مرکزی انتخاب شد. (م)

^۶ "Democrazia operaia" [Workers' Democracy]

^۷ "Il programma dell'Ordine Nuovo" [The Program of The New Order], in ON, p. 622.

^۸ Angelo Tasca

دموکراسی کارگری مقابله با دولت بورژوازی بود،/مری که باید به فوریت انجام گیرد. این همه به خاطر "تسخیر دولت بورژوازی و به زیر کنترل درآوردن تمامی کارکردهای اساسی‌اش در امر مدیریت و کنترل ثروت ملی" بود.⁹

کمیته‌های داخلی تنها از سوی کارگران عضو اتحادیه انتخاب شده، و از آن جایی که تنها بخشی از طبقه کارگر از سوی اتحادیه‌ها و حزب سوسیالیست نماینده‌گی می‌شدند، گرامشی پیشنهاد نمود که در انتخابات کمیته‌ها به تمامی کارگران حق رأی داده شود. این حق رأی کارگران کارخانه، دهقانان، کارمندان و کاردان‌ها را، حتا اگر هم که سوسیالیست نبودند، شامل می‌شد. کوتاه سخن این که تمامی آن‌هایی که به نحوی در روند تولید دخالت داشتند می‌توانستند برای تشکیلات دموکراتیک خود، یعنی شوراهای، رأی دهند. علاوه بر آن، کارکرد شوراهای می‌باید بسیار فراتر و پیچیده‌تر از کار اتحادیه‌های صنفی باشد. نقش این شوراهای نمی‌توانست محدود به چانه‌زنی بر سر دست‌مزد و حفاظت از حقوق کارگران در محیط کار باشد. اهداف این شوراهای بسا بلند-پروازانه‌تر از این بود. هدف کنترل روند تولید در تمامیت‌اش بود. به شعار "تمام قدرت کارخانه‌ها باید به کمیته‌های کارگران واگذار شود" شعار دیگری نیز لازم بود: "تمامی قدرت دولتی باید به دست شوراهای کارگران و دهقانان سپرده شود".¹⁰

فرمول "دیکتاتوری پرولتاریا" باید از شکل صرف یک فرمول و یا به عنوان فرصتی برای فخر فروشی انقلابی خارج شود. هر کسی که هدف را می‌خواهد باید پذیرای وسیله نیز باشد. دیکتاتوری پرولتاریا به مفهوم ایجاد یک دولت نوین است، یک دولت نوعاً پرولتری که در آن تجارب نهادینه طبقه تحت ستم کارگر گرد آورده شده و حیات اجتماعی کارگران و دهقانان به سیستم سازمان یافته نیرومند و مسلط تبدیل می‌گردد.¹¹

همان طور که پیشتر اشاره شد، خواست "خودآموزی کنید زیرا که تمامی آگاهی‌تان مورد نیاز خواهد بود" بر سرلوحه نظم نوین نگاشته شده بود. حتا زمانی هم که تبلیغات و بحث سیاسی تشدید یافت، نظم نوین اما از پروردن آموزش‌های فرهنگی و "رفرم‌های روشنفکری" خودداری ننمود.

⁹ "Democrazia operaia," in ON, p. 87.

¹⁰ Ibid., p. 89.

¹¹ Ibid., p. 90.

گرامشی از دسامبر ۱۹۱۷ خواهان ایجاد انجمن فرهنگی پرولتری در تورین بود. سرانجام، وی به همراه تنی چند از جوانان "کلوپ حیات معنوی" را بنیان نهاد. در مقاله‌ای با عنوان "برای یک انجمن فرهنگی" که در هژدهم دسامبر در فریاد خلق منتشر شد، وی می‌نویسد:

یکی از جدی‌ترین ضعف‌های فعالیت ما این است: ما ابتدا منتظر می‌مانیم که مسئله‌ای ایجاد شود تا آن وقت به بررسی و پیدا کردن راه حلی برای‌اش بنشینیم. آن گاه زیر فشار فوریت موضوع سعی می‌کنیم که با سرعت راه حلی پیدا کنیم، به این معنی که تمامی آن‌هایی که به نحوی در گیر مسئله هستند فرصتی برای درک و جذب مشکل نداشته، بنابراین، اگر هم رهنمود مورد توافق را دنبال کنند صرفاً از موضع انضباطی و اعتماد به رهبری بوده، بیش از آن که از روی باور و خودانگیختگی منطقی باشد.^{۱۲}

از پاراگراف بالا می‌توان نتیجه گرفت که گرامشی نه تنها روند انقلابی روسیه را در اشکال اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی‌اش پی‌گیری می‌نمود، بلکه هم چنین مسایل وابسته به "انقلاب فرهنگی" را نیز دنبال می‌کرد. وی در اول ژوئن ۱۹۱۸ مقاله‌ای با عنوان "فرهنگ در جنبش سوسیالیستی"^{۱۳} را به قلم آناتولی لوناچارسکی^{۱۴}، اولین وزیر آموزش عمومی در جمهوری شوروی، منتشر ساخت. لوناچارسکی در این مقاله می‌نویسد که به همراه سه کنش بنیادین در جنبش‌های کارگری – یعنی فعالیت سیاسی، اقتصادی، و تعاونی – باید "کار چهارمی را نیز بدان افزود که هم‌سنگ آن سه تای دیگر بوده و عبارت است از فعالیت‌های فرهنگی خلاقیت و خودآموزی پرولتری است." گرامشی در مقدمه‌اش بر این مقاله به این نکته می‌پردازد که چگونه فرمول‌بندی لوناچارسکی بر فرمول‌بندی مورد توافق هیئت سردبیری *آوانته!* در تورین منطبق است:

این انطباق در اندیشه و طرح پیشنهادهای عملی اساساً و بدون هیچ تردیدی به دلیل همسانی-های وسیعی است که میان شرایط معنوی و فرهیختگی دو پرولتاریا، یعنی پرولتاریای روسیه و ایتالیا، وجود دارد.^{۱۵}

¹² "Per un'associazione di cultura" [Fro a Cultural Association], in CF, p. 498.

¹³ "La cultura del movimento socialista" [Culture in the Socialist Movement]

¹⁴ Anatoly Lunacharsky

¹⁵ "La cultura del movimento socialista" [Culture in the Socialist Movement], in NM, p. 77

نظم نوین علاوه بر نوشته‌های سیاسی اندیشمندانی مانند لنین، بوخارین^{۱۶}، زینوویف^{۱۷}، و بیلا کوهن^{۱۸}، روشن‌فکران و هنرمندانی مانند لوناچارسکی، گورکی، رومن رولان، آنری باییس^{۱۹}، مکس ایستمن^{۲۰}، و والت ویتمن^{۲۱} را نیز به خواننده‌گان خود معرفی نمود. هدف از این کار صرفاً ادبی نبود. در واقع، اعضاء جوان‌تر نظم نوین در تلاش بنای برنامه فرهنگی خویش با دامنه‌ای انترناسیونالیستی بودند. هدف دستیابی به جایگاهی در کنار جنبش فرهنگ پرولتری روسیه^{۲۲} بود.

در ماه مه، گرامشی به عضویت کمیته اجرایی بخش تورین حزب سوسیالیست انتخاب شد و در ژوئیه ۱۹۱۹ به اعتصاب همبستگی در حمایت از جمهوری‌های کمونیستی روسیه و مجارستان پیوست. وی به این خاطر دستگیر شده و چند روزی را در زندان به سر برد.

در سیزدهم سپتامبر همان سال، نظم نوین بیانیه‌ای را با عنوان "خطاب به مدیران بخش کارگاه‌های فیات مرکزی و اداره صدور مجوز" منتشر ساخت. با انتصاب مدیران، کمیته‌های داخلی کارگاه‌ها فرم تشکیلاتی جدیدی را به خود گرفتند.

کارگران کارخانه‌های دیگر نیز این الگوی جدید را پذیرفتند. این جنبش که "نشریه ما [نظم نوین] سهم بسیاری در آن داشته" توجه بسیاری را به خود جلب نموده است. این پرسش در ذهن سرمایه‌دارها ایجاد شده است که "هدف این جنبش چیست، و طبقه کارگر تورین چه طرحی را برای رسیدن به آن در سر می‌پروراند؟"^{۲۳}

کنگره حزب سوسیالیست در فاصله روزهای پنجم تا هشتم اکتبر ۱۹۱۹ در بولونیا^{۲۴} برگزار شد. حاصل این کنگره تصمیم حزب به عضویت در انترناسیونال کمونیستی بود.

¹⁶ Nikolai Ivanovich Bukharin

¹⁷ Grigory Yevseevich Zinoviev

¹⁸ Béla Kohn از انقلابیون کمونیست مجارستان و اولین کمیسر خارجه جمهوری شوروی مجارستان بود که عملاً نیز رهبری دولت را به دست داشت. جمهوری شوروی مجارستان دومین دولت سوسیالیستی (پس از روسیه) در اروپا بود. اما، قوام این دولت ۱۳۳ روز بیش نبود. وی پس از سقوط دولت به مسکو رفت و متعاقباً در دوره سرکوب‌های استالین دستگیر و در دادگاه تشریفاتی به مرگ محکوم شد. حکم اعدام وی در نوامبر ۱۹۳۹ به اجرا در آمد. (م)

¹⁹ Henry Barbusse رمان نویس فرانسوی. (م)

²⁰ Max Forrester Eastman نویسنده و فعال سیاسی آمریکایی که ابتدا متمایل به سوسیالیسم بود. اما پس از اقامت کوتاهی در اتحاد شوروی و بازگشت به ایالات متحده به گرایش ضد-سوسیالیستی پیوست. (م)

²¹ Walt Whitman شاعر، نویسنده و اومانیست آمریکایی. (م)

²² "Proletkult" – Union of Proletarian Cultural-Educational Organizations

²³ "Ai commissari di reparto delle officine Fiat Centro e Brevetti" [To the Section Superintendents of the Fiat Central and Patent Office], in ON, p. 208.

²⁴ Bologna

در خلال انتخابات سرپرست‌های بخش، بحثی در باره شکل‌گیری شوراهای کارخانه بین سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های صنفی در گرفت. [اولویت تشکیل شوراهای] ابتدا توسط مجمع فلزکاران تورین در اول نوامبر تصویب شده و به دنبال آن در ششم نوامبر از سوی شعبه حزب نیز تأیید گردید. حتا کنگره ویژه خانه کارگر^{۲۵} نیز دستور کاری را به نفع تشکیل شوراهای کارخانه تصویب نمود که به بحث‌های داغی میان جریان‌های مختلف سوسیالیستی دامن زد.

گرامشی "برنامه عمل بخش سوسیالیستی تورین"^{۲۶} را در نشریه نظم نوین، شماره ۳۱-۲۴ ژانویه ۱۹۲۰ منتشر ساخت. در طرح این برنامه است که جدل وی با گرایش‌های بوروکراتیک و سازش‌کار در درون حزب سوسیالیست تشدید می‌شود:

در طی فعالیت‌های سیاسی ملی و انترناسیونالیستی اخیر، نتوانسته‌ایم ثابت کنیم که توان آن را داریم که به کارگران ایتالیایی در نبرد طبقاتی که در آن درگیرند سمت‌گیری روشن و معینی را ارائه کنیم. در واقع، فعالیت حزبی با فعالیت یک گروه پارلمانی اشتباه گرفته شد. به این معنا که، فعالیت ما یا کاملاً رفرمیستی و فرصت طلبانه بوده و یا این که فعالیتی بوده است کاملاً عاری از هر گونه محتوای آموزشی واقعی، یعنی به مفهوم انقلابی‌اش که توسط کنگره بولونیا و به منظور تهییج و به میدان کشاندن هر چه بیشتر مردم در حمایت از هدف و برنامه انقلاب پرولتری طرح‌ریزی شده بود.^{۲۷}

برای غلبه بر این "در هم ریختگی" و "گم راه‌گی" که توده‌ها در آن فرو رفته‌اند می‌باید "تئوری‌های انترناسیونال سوم را به کار بست، که از سوی اکثریت بزرگی در کنگره حزبی در بولونیا پذیرفته شده و اکنون به خاطر دل‌بستگی به پارلمان به راحتی به دست فراموشی سپرده شده است."

از نقطه نظر گرامشی، به عهده شعبه حزب در تورین بود که حزب را برای فعالیت جهت شکل دادن به شوراهای کارگران و دهقانان در سراسر شبه جزیره زیر فشار قرار دهد. و هم چنین، به تمامی اشکال همکاری با سرمایه‌دارها و دولت بورژوازی خاتمه داده شود. "راه حل مشکلات کنونی را تنها می‌توان در

²⁵ Chamber of labour

²⁶ "Programma d'azione della sezione socialista torinese" [Action Plan of the Socialist Section of Turin]

²⁷ "Programma d'azione della sezione socialista torinese," in ON, p. 399.

قدرت پرولتاریایی، در دولت کارگری یافت.^{۲۸} به شعار "تمامی قدرت به شوراها!" باید معنای فوری و واقعی داد.

فراخوانی زیر عنوان "کنگره شوراهای کارخانه" در نظم نوین، شماره ۲۷ مارس منتشر شد. این فراخوان خطاب به کارگران تورین - و هم چنین تمامی کارگران ایتالیا - و خطاب به دهقانان، "متحدین طبیعی-شان" صادر شده بود. علت این که از تمامی نمایندگان کارگران خواسته شده بود که با جدیت تمام در کنگره شوراهای کارخانه (منعقد در پی‌یدمانت) شرکت کنند در زیر آمده است:

نیروی کار تورین متقاعد شده است که اگر که قرار است که پیش‌آهنگ جنبش باشد، پیش‌آهنگی که هدف‌اش ایجاد نهادهایی است که درخور مدیریت کمونیستی آینده کارخانه و جامعه باشد، نه به این سبب است که از ارزش ویژه‌ای برخوردار است، بلکه به خاطر این واقعیت است که در شرایط کار و زیستی به سر می‌برد که برای توسعه آگاهی انقلابی و ظرفیت بازسازی توده‌های کارگر مناسب بوده است. اما، تمرکز صنعتی و انضباط یک‌پارچه‌ای که در کارخانه‌های تورین مستقر شده، شرایطی است که برای گسترش در پهنه دنیای اقتصاد بورژوایی آماده است. شرایطی که طبقه حاکم رهایی خود را در آن می‌جوید.

در آن هنگام، همگان بر این نکته واقف بودند که هدف مدیران بخش و شوراها "آماده سازی جهت انقلاب کمونیستی در جامعه" بود. کارگران باید نسبت به این واقعیت هشیار باشند که ارباب‌ها "گوش به زنگ نشسته‌اند؛ این‌ها با هم به توافق رسیده‌اند که برای جنگ بر علیه شما فعالیت‌شان را هماهنگ ساخته تا در موقع مناسب دست به کار شوند."

یک روز بعد، اعلام بسته شدن کارگاه‌های فلزکاری تورین و بی‌کار شدن فلزکاران توسط کارفرماها اعلام شد. این تهاجم کارفرماها در حقیقت به دنبال به اصطلاح "توافقی" بود که به آن دست یافته بودند. در آن زمان تغییر ساعت به منظور استفاده بیشتر از روشنایی روز جهت صرفه‌جویی در انرژی تازه در ایتالیا مرسوم شده بود. اما، سرپرست‌های بخش مکانیک‌های صنعتی کارخانه تلاش کردند که ساعات کار را کماکان با وقت استاندارد زمان‌بندی کنند. در نتیجه این اختلاف نظر، کل اعضای کمیته داخلی از کار اخراج شدند.

²⁸ Ibid., p. 400

به این دلیل اعتصابی در همبستگی با کارگران اخراجی اعلام شد، که در پی آن تمامی کارخانه‌های فلزکاری تورین [توسط کارفرماها] اشغال شد.

یکی از شرایط کارفرماها برای بازگشت به کار پایان دادن به جنبش شوراها بود. کارگران، اما، از این دست‌آورد تازه‌شان بدون تزلزل دفاع نموده و به مدت یک ماه در اعتصاب به سر بردند. کارگران از ۱۳ تا ۲۴ آوریل به طور کامل از رفتن به کار خودداری کردند. در این مدت بیش از دویست هزار کارگر تورینی در اعتصاب شرکت کردند. گروه نظم‌نوین از مبارزه کارگران، که متأسفانه نتوانست شکل ملی به خود بگیرد، حمایت نمود. اعتصاب، اما، با پیروزی چشم‌گیری برای سرمایه‌دارها خاتمه یافت. بخش عمده‌ای از دست‌آوردهای جنبش شوراها به یک باره از میان رفت. گرامشی در مقاله‌ای با عنوان "قدرت/انقلاب" که به تاریخ هشتم ماه مه در نظم‌نوین انتشار یافت با لحنی مَهیج فضای آن روزها را یادآوری می‌کند. دولت با روانه کردن هزاران سرباز تا به دندان مسلح به حمایت از سرمایه‌دارها برخاست. عناصر خرابکار، "اعتصاب شکن‌ها"، و روزنامه نویس‌های جیره‌خوار جملگی سرگرم اشاعه اخبار دروغ و ایجاد فضای رعب و وحشت بودند:

طبقه کارگر تنها از طریق بولتن نیم-صفحه‌ای اعتصابی‌ها و انرژی مقاومت و فداکاری به این همه پاسخ می‌داد. کارگران فلزکار بدون دریافت مزد مدت یک ماه در اعتصاب به سر بردند؛ بسیاری از فرط گرسنگی و از روی ناچاری مجبور شدند که اسباب و اثاثیه خانه‌شان را و حتا وسایل خواب‌شان را به رهن بگذارند؛ بخش دیگر توده کارگر نیز سختی و مرارت بسیار کشیدند. شهر انگار که در محاصره بود، توده کارگران می‌باید که بار رنج و سختی یک محاصره بی‌رحمانه و بی‌وقفه را به دوش بکشند. اعتصاب با شکست خاتمه یافت. ایده‌آلی که کارگران را دل‌گرم می‌ساخت حتا توسط نماینده‌گان کارگران به استهزا گرفته شد؛ انرژی و باور رهبران اعتصاب حتا از سوی برخی از نماینده‌گان کارگران ساده لوحی، خام‌سری و اشتباه خوانده شد.^{۲۹}

نوشتن چند خط برای تشویق کارگرانی که به رغم تمامی این مسایل "اعتمادشان را به آینده طبقه کارگر و به انقلاب کمونیستی از دست ندادند" کافی نیست که گره سیاسی را که در شکست آوریل بسته شد پنهان

²⁹ "La forza della rivoluzione," [The Power of Revolution], in ON, pp. 518-519.

سازد. جنبش تورین هیچ گونه حمایتی از کنفدراسیون عمومی کار^{۳۰} و رهبری حزب سوسیالیست دریافت ننمود. به همین دلیل، سردبیران نظم نوین در همان شماره طرح ۹ ماده‌ای گرامشی با عنوان "برای بازسازی حزب سوسیالیست"^{۳۱} را که در نشست ملی حزب در میلان (۲۳-۱۸ آوریل) به تصویب رسیده بود دوباره چاپ کردند.

در تحلیل گرامشی از این مرحله از مبارزه طبقاتی در ایتالیا برخی علایم هشدار دهنده در مورد تهاجم بعدی ارتجاع که فاشیسم را به قدرت رساند دیده می‌شود. تنها راه علاج بحران‌های اقتصادی و اجتماعی که کشور را فلج کرده بودند تسخیر قدرت سیاسی به توسط پرولتاریای انقلابی بود. در غیر این صورت، تهاجمی خوفناک از سوی سرمایه‌دارها و حکومت گریز ناپذیر می‌نمود. در مورد دوم:

تمامی انواع خشونت بر علیه پرولتاریای بخش صنعت و کشاورزی برای به برده‌گی کشاندن- شان به کار گرفته خواهد شد. به طور بی‌وقفه تلاش خواهد شد تا سازمان‌های سیاسی کارگران (حزب سوسیالیست) در هم شکسته شده و بورژوازی تمامی سعی‌اش را به کار خواهد گرفت تا مقاومت اقتصادی سازمان یافته (اتحادیه‌های صنفی و تعاونی‌ها) را در دستگاه دولت بورژوایی ادغام کند.^{۳۲}

در این نقطه، گرامشی بدون هیچ ابهامی آلترناتیوی را که در برابر حزب سوسیالیست وجود داشت مطرح ساخت: "[حزب سوسیالیست] باید از یک حزب خرده-بورژوایی پارلمانی به حزب پرولتاریای انقلابی تبدیل شود." تزلزل و دودلی بیش از این تحمل نخواهد شد. شرایط موجود نیازمند آن است که حزب به حزبی "یک‌دست، به هم پیوسته، با دکترین مشخص، با استراتژی مشخص، و با انضباط [داخلی] آهنین" بدل شود. و مهم‌تر این که، هر آن کسی که کمونیسم انقلابی را نمی‌پذیرد باید از حزب اخراج شود. تمامی انرژی را باید "جهت سازمان دادن نیروهای کارگران در مسیر نبرد"^{۳۳} صرف نمود.

گرامشی در شماره پنجم ژوئن نظم نوین طی مقاله‌ای با عنوان "سورای کارخانه" بار دیگر بر درستی پروژه شوراهای تأکید نمود:

³⁰ General Confederation of Labour

³¹ "Per un rinnovamento del Partito socialista" [For a Renewal of the Socialist Party]

³² "Per un rinnovamento del Partito socialista," in ON, p. 511.

³³ Ibid., p. 515.

روند حقیقی انقلاب پرولتری را نمی توان در توسعه و در کارکرد سازمان های انقلابی داوطلبانه و قراردادی، نظیر حزب سیاسی و یا اعضاء حرفه ای اتحادیه های صنفی رقم زد. .. [این روند] در میدان تولید، یعنی آن جایی که میان سرکوب گر و سرکوب شده، استثمارگر و استثمار شده رابطه مستقیم وجود داشته و کارگر از آزادی و دموکراسی برخوردار نیست، به انجام می رسد. پروسه انقلابی در جایی به وقوع می پیوندد که در آن جا کارگر هیچ به حساب آمده و می خواهد که همه چیز شود، جایی که قدرت صاحب کار نامحدود بوده، و حاکم بر حیات و ممات کارگر، و زن و فرزندش است.^{۳۴}

با این حال، درس های آوریل را نمی شد نادیده گرفت. بدون داشتن یک سمت-و-سوی عمومی، جنبش با خطر سکون و یا نابودی روبرو بود. رویارویی با مسئله خطیر هویت حزبی با تکیه بر عزمی سترگ یک ضرورت بود. در شرایطی که حزب سوسیالیست ایتالیا به سبب درگیری های داخلی میان سازش کاران و بیشینه-خواهان سد شده بود، طبیعتاً نمی توانست رهبری یک پروسه حقیقتاً انقلابی را به دست گیرد. گروهی که بوردیگا در صدر آن قرار داشت خواهان بازسازی کامل حزب، حتا به قیمت انشعاب در درون حزب بود. از نظر گرامشی، اما، طرح چنین مسئله ای کماکان امر بسیار محدودی بود. دموکراسی کارگری، آموزش، و تبلیغات کمونیستی در میان توده ها تم مرکزی برنامه عملی وی بود. اما، زمان برای نزدیکی میان گرامشی و گروه بوردیگا بسیار مناسب بوده و برخی رخ دادهای تازه نیز به تسریع این موضوع کمک نمود.

³⁴ "Il Consiglio di fabbrica," [The Factory Council] in ON, pp. 532-533.

۶- بنیان‌گذاری حزب کمونیست ایتالیا

دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی در نوزدهم ژوئیه ۱۹۲۰ در مسکو برگزار شد. از گروه نظم نوین کسی در هیئت نماینده‌گی حزب سوسیالیست ایتالیا حضور نداشت. از جمله اعضا این هیئت بوردیگا، رهبر جناح "امتناع"^۱ و یکی از مخالفین سیاست پارلمانی و انتخاباتی حزب بود. جیاسینتو منوتی سراتی^۲ از "هواداران سیاست انتخاباتی"^۳ از دیگر اعضا این هیئت بود. اگرچه این دو بر سر مسئله پارلمانتاریسم دارای اختلاف نظر بودند، اما هر دو نسبت به خط سیاسی کمونیست‌های تورین نظری خصمانه داشتند. اما، در طی روند کنگره، گرامشی و اعضا نظم نوین اعتبار بسیار به دست آوردند.

جنبش شوراها در ایتالیا به پایگاه کارگران تورین محدود مانده بود، اما اخبار مربوط به مبارزات آن و پروژه سیاسی‌اش از طریق نوشته‌های گرامشی به لنین رسیده بود. لنین از طریق یکی از کارگزاران انترناسیونال که به ایتالیا فرستاده شده بود این فرصت را یافت که طرح گرامشی "برای بازسازی حزب سوسیالیست" را مطالعه کند. از این رو، وی در "نرهای در باره وظایف بنیادین کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی" می‌گوید که پیشنهادهای گرامشی "کاملاً در انطباق با اصول بنیادین انترناسیونال سوم" قرار دارند.

در جلسه سی‌ام ژوئیه، لنین در پاسخ به سراتی که اعلام کرده بود که وی طرفدار پاک‌سازی تدریجی جناح سازش‌کار حزب سوسیالیست بوده اما مخالف انشعاب است، تأکید نمود که:

باید به صراحت به رفقای ایتالیایی بگوییم که خط سیاسی نظم نوین منطبق بر خط انترناسیونال کمونیستی بوده، نه خط اکثریت رهبران کنونی حزب سوسیالیست و گروه پارلمانی‌شان به این خاطر است که باید به رفقای ایتالیایی و تمامی حزب‌هایی که دارای جناح راست می‌باشند بگوییم که: این گرایش رفرمیستی هیچ وجه مشترکی با کمونیسم ندارد.^۴

سیاست "امتناع" بوردیگا نیز از نقد بران لنین مصون نماند. این ادعا که هر گونه مشارکت پارلمانی در دولت بورژوایی خطرناک است به خطاست. "انهدام پارلمان" باید حاصل مبارزه‌ای باشد که در درون پارلمان

¹ Abstentionist faction

² Giacinto Menotti Serrati

³ Electionist

⁴ Lenin, V. I., 1920. Speech on the Terms of Admission into the Communist International, July 30. In *Collected Works*, 4th English Edition, translated by Julius Katzer, Progress Publishers, Moscow, 1965, Volume 31, pp. 213-263. The text is also available at <http://marxists.anu.edu.au/archive/lenin/works/1920/jul/x03.htm>. Retrieved on January 18, 2010.

جاری می‌شود. لنین، سپس، نتیجه می‌گیرد که: "در حال حاضر، پارلمان نیز صحنه‌ای برای مبارزه طبقاتی است."^۵

گرامشی در بیست-و-یکم اوت همان سال نوشت:

با یادآوری روزهای پُرشور آوریل گذشته، ما و بی‌تردید تمامی رفقای بخش‌ها و تمامی کارگران از این بابت بسیار خوشنود هستیم که نظر کمیته اجرایی انترناسیونال سوم از رأی اکثریت نماینده‌گان ایتالیایی حزب بسیار متفاوت است؛ این خبر که بالاترین مرجع جنبش انترناسیونالیستی کارگران از رأی "دو-آتشه‌های" تورین پشتیبانی نموده است برای ما بسیار مسرت بخش است.^۶

در حالی که برخی از سرشناس‌ترین رهبران سوسیالیست ایتالیا هنوز در روسیه بودند، مبارزه‌ای در ایتالیا شروع شد که شکست قطعی اقدام انقلاب ۱۹۲۰-۱۹۱۹ را به دنبال داشت. این بار نیز، این لجاجت سرمایه‌دارها بود که منجر به شورش کارگران شد. اتحادیه صنفی کارگران فلزکار خواهان افزایش دست-مزدها بود که از سوی صاحبان کارخانه‌ها رد گردید. به این دلیل، کارگران فلزکار تمامی کارخانه‌های فلزکاری را در شبه‌جزیره اشغال کردند. به مدت یک ماه، بیش از نیم میلیون کارگر، مسلح به هر چه که می‌شد، کنترل کارخانه‌ها را با حفظ تولید به دست گرفته بودند. در تورین، مدیریت کارخانه‌ها به دست شوراهای افتاد. کارگران در لومباردی^۷، لیگوریا^۸، توسکانی^۹، امیلیا^{۱۰}، و هم چنین در بعضی از شهرهای جنوب نیز دست به اقدام‌های مشابه زده و سعی نمودند که تا مدیریت تولید را به دست بگیرند.

از مجموعه آن چه که اتفاق می‌افتاد این گونه به نظر می‌رسید که فرضیه گرامشی سرانجام توسط واقعیت به ثبوت رسیده باشد. اما، او در شماره دوم سپتامبر *آوانته*، سرمقاله‌ای را با لحنی مایوسانه نوشت: "این واقعیت که اشغال کارخانه‌ها به این آسانی ممکن بوده است نیاز به تعمق بسیار دارد. کارگران نباید از این موضوع دچار توهم شوند." او در ادامه با اشاره به این امر می‌افزاید که، "آیا این نشانه ضعف سرمایه‌داری

⁵ Lenin, V. I., 1920. Speech on Parliamentarism, August 2. In *Collected Works*, 4th English Edition, translated by Julius Katzer, Progress Publishers, Moscow, 1965, Volume 31, pp. 213-263. The text is also available at <http://marxists.anu.edu.au/archive/lenin/works/1920/jul/x03.htm>. Retrieved on January 18, 2010.

⁶ "Cronache dell'Ordine Nuovo," [Chronicles of The New Order] in ON, p. 630.

⁷ Lombardy

⁸ Liguria

⁹ Tuscany

¹⁰ Emilia

بوده و یا آن که نشان از درجهء توان پرولتاریا دارد، به خودی خود نشان دهندهء موضع مشخصی نیست. قدرت کماکان زیر کنترل سرمایه باقی می ماند.^{۱۱}

در این مورد گرامشی به خطا نبود. با گذشت روزها، جبههء سرمایه دارها متحد باقی ماند، در حالی که صفوف کارگران شقه-شقه شده و تحت تأثیر دسته بندی های داخلی به شدت تضعیف شد. یک بار دیگر، عدم وجود رهبری مرکزی برای جنبش به بهاء گزافی تمام شد. نخست، شرکت در قیام یک پارچه نبود. شمار بسیاری از پرولتاریا سر در گم بوده و کناره گرفتند. اتحادیه های صنفی صرفاً میانجی گری حکومت را برای پایان دادن به دعوا در نظر داشتند. اقلیت انقلابی از وزن کافی برای ایجاد تغییر سمت رادیکال در رهبری حزب سوسیالیست برخوردار نبود. در میان کارگران، شتاب زده گی و تندروی برخی از دسته بندی ها باعث بروز اختلاف های داخلی و شکاف گردید. انقلاب عملاً به رأی گذاشته شد که از سوی مجمع عمومی کنفدراسیون کار رد گردید.

با میانجی گری و طرح مصالحه ای از سوی جیولیتی^{۱۲}، نخست وزیر وقت ایتالیا، اشغال کارخانه ها به پایان رسیده و بار دیگر شوراها شکست خوردند. در اولین روزهای اکتبر ۱۹۲۰ کارگران در همه جا به سر کار بازگشتند.

انتشار نظم نوین در دورهء اشغال کارخانه ها به طور موقت تعطیل شد. به دنبال از سر گیری انتشار نشریه، گرامشی دو مقاله زیر عنوان "حزب کمونیست"^{۱۳} در شماره های چهارم و نهم اکتبر منتشر ساخت. در این مقاله ها، وی به بررسی و تحلیل وضعیت سیاسی ایتالیا و وظایف حزب کارگران می پردازد.

گرامشی حتا در اوج مبارزهء کارگران فلزکار نیز از دادن شعارهای توخالی "کارگر گرای" خودداری نمود. در عوض، از دیدگاه وی کارگر: "[از نظر] عقلانی تنبل بوده، چیزی فراتر از وضعیت حال را نه می داند و نه می خواهد که ببیند، و به این خاطر هنگام انتخاب رهبران اش فاقد هر گونه معیار سنجش بوده و می گذارد که با وعده و وعید او را بفریبند؛ می خواهد باور داشته باشد که هر آن چه را که خواسته باشد می تواند با کمترین تلاش و بدون آن که چندان بیندیشد به دست آورد." این بیان تلخ واقعیت بود. تئوریسین شوراها بدون زیر پا گذاشتن نظرگاه عمومی اش اما به هیچ وجه حاضر نشد که تن به عوام فریبی روز بدهد. کارگر آزادی اش را تنها می تواند در حزب کمونیست پیدا کند، "جایی که وی می تواند بیندیشد، فراتر از حال را

^{۱۱} "L'occupazione" [The Occupation], in ON, pp. 646-647.

^{۱۲} Giovanni Giolitti سیاست مدار ایتالیایی و رهبر حزب لیبرال ایتالیا که بین سال های ۱۹۲۱-۱۸۹۲ پنج بار به نخست وزیری رسید. (م)

^{۱۳} "Il Partito comunista" [The Communist Party]

ببیند، و دارای مسئولیت است؛ جایی که وی هم سازمان دهی کرده و هم سازمان داده می‌شود؛ جایی که وی خود را بخشی از پیش‌آهنگ احساس نموده که به پیش می‌راند و بخش بزرگی را نیز با خود می‌برد.^{۱۴}

در فاز سیاسی داخلی و بین‌المللی معاصر مسئله شکل‌گیری حزب کمونیست در صدر مسایل قرار می‌گیرد. حزب سوسیالیست، حزب سنتی کارگران ایتالیا:

نتوانسته است خود را از روند از هم پاشی که ویژه دوره حاضر است مصون نگاه دارد. این حزب مجموعه‌ای از احزاب است؛ اگر چه حرکت می‌کند، اما با تنبلی و سستی بسیار گام بر می‌دارد؛ همواره در معرض خطر است که به راحتی طعمه آسانی برای ماجراجویان، جاه طلبان، و شهرت طلبانی شود که فاقد هر گونه جدیت سیاسی هستند؛ به دلیل نامتجانس بودن، شدت سایش در چرخ دنده‌های‌اش آن را کاملاً فرسوده کرده و از رمق انداخته است؛ این حزب هیچ گاه توان آن را ندارد که رنج و مسئولیت اقدام انقلابی را که نیاز فوری شرایط عینی است بپذیرد. با تکیه بر شناخت فوق است که می‌توان پاسخ به این معضل تاریخی را پیدا نمود که چرا به جای آن که حزب به توده‌ها آموزش داده و آن‌ها را هدایت کند، این توده‌ها هستند که به حزب طبقه کارگر "آموزش داده" و آن را به پیش می‌رانند ... در واقع، این حزب سوسیالیست، که مدعی راهبر و راهنمای توده‌هاست، چیزی جز دفتر اسناد رسمی نیست که با فروتنی سرگرم به ثبت رساندن عملیات خود به خودی توده‌هاست.^{۱۵}

به رغم این همه، اگر در جایی و یا زمانی از وقوع فاجعه‌ای برای جنبش کارگری پیش‌گیری شده باشد صرفاً به این دلیل می‌تواند باشد که "در بخش‌های شهری حزب، در اتحادیه‌های صنفی، در کارخانه‌ها و روستاها، هستند گروه‌های مصممی از کمونیست‌ها که به وظایف تاریخی‌شان کاملاً آگاهند." در آن هنگام یک حزب کمونیست در درون حزب سوسیالیست وجود داشت، "که تنها از سازمان علنی، مرکزیت، و از انضباط خاص خویش بی‌بهره بوده، که برای توسعه سریع و بازسازی حزب به مثابه حزب سراسری طبقه کارگر امری کاملاً ضروری است." بر اساس تزهایی که توسط کنگره دوم انترناسیونال سوم به تصویب رسید، بر عهده کمونیست‌ها بود که تا "بخش کمونیستی حزب سوسیالیست ایتالیا را در کوتاه‌ترین زمان

¹⁴ "Il Partito comunista," in ON, p. 655.

¹⁵ Ibid. pp. 659-660.

ممکن سازمان دهند." حزب باید "در اسم و در عمل به حزب کمونیست ایتالیا، بخشی از انترناسیونال سوم کمونیستی"^{۱۶} تبدیل گردد.

گرامشی در خلال ماه اوت ۱۹۲۰ گروهی را برای "آموزش کمونیستی" بنا نهاد. او در مقابله با تولیاتی و تراچینی، از پیوستن به گروه انتخاباتی^{۱۷} حزب در تورین خودداری نمود. به رغم بهبود روابط در دوره اشغال کارخانه‌ها، گرامشی کماکان منزوی باقی ماند. در حالی که زمان نام‌نویسی در انتخابات نزدیک می‌شد، حزب نامزدی وی برای شرکت در انتخابات را رد نموده و بدین ترتیب اسم‌اش از لیست اسامی کاندیداهای حزب قلم زده شد.

در روزهای ۲۸-۲۹ نوامبر، طی نشست در ایمولا^{۱۸}، بخش کمونیستی حزب سوسیالیست ایتالیا رسماً پا به عرصه وجود گذاشت. در درون این به اصطلاح "دسته‌بندی ایمولا" گروه بوردیگا متنفذترین بود. این گروه به سبب سابقه طولانی‌اش در سطح ملی، گرایش به جدایی از حزب داشت. گرامشی که در این نشست حضور داشت، اما، خواهان تلاش در جهت بازسازی از درون بود.

آخرین شماره هفته‌نامه نظم نوین در ۲۴ دسامبر منتشر شد. پس از آن، نظم نوین از اول ژانویه ۱۹۲۱ تحت مدیریت گرامشی به روزنامه تبدیل شد. گرامشی در مورد روزنامه نظم نوین، که جایگزین *آوانته!* چاپ تورین می‌شد، نوشت که: "سنت تهاجمی روزنامه حزب سوسیالیست را دنبال نموده، و هم زمان، اگرچه فشرده‌تر، سنت فعالیت آموزشی و تبلیغاتی هفته‌نامه را نیز ادامه خواهد داد."^{۱۹} در واقع امر، بررسی هفتگی فرهنگ سوسیالیستی به میزان زیادی به عنوان تجربه‌ای تکرار ناپذیر باقی ماند. حیات دو ساله این هفته‌نامه با یکی از دراماتیک‌ترین و در عین حال پرشورترین لحظات در تاریخ جنبش کارگری ایتالیا مصادف بود. اگرچه یک نشریه کمونیستی "گوشت و خون کارگران" است، اما، روشن‌فکرانی مانند جیوزیپه پره-زولینی^{۲۰}، پی‌رو گوبه‌تی^{۲۱}، و جورجس سورل^{۲۲} نیز در امور آن شرکت کردند. پره‌زولینی بعداً در مورد این هفته‌نامه نوشت که:

¹⁶ Ibid. pp. 660-661.

¹⁷ *Elezionista* [pro-election]

¹⁸ Imola, a town in the Metropolitan City of Bologna

¹⁹ "Dal 1 gennaio 1921 L'Ordine Nuovo" [From January 1, 1921, Ordine Nuove], in ON, p. 802

²⁰ Giuseppe Prezzolini

²¹ Piero Gobetti

²² Georges Sorel

مقاله‌های انقلابی و خردمندانه، بسا بهتر از آن چه که ما در ستون روزنامه‌ها و نشریه‌های سوسیالیستی آن روز می‌یافتیم. اما، اداره یک روزنامه و هم زمان دخالت همه جانبه در مبارزه، به نظر من موجب کاهش خلاقیت کیفی این گروه گردید، گروهی که باورهای انقلابی و ابتکار و خلاقیت‌شان در هم تنیده بود، امری که به ندرت رخ می‌دهد.

انتقاد پره‌زولینی به یقین به سبب تعصب سیاسی‌اش دچار نارسایی است. اما، تردیدی نیست که نوشته‌های گرامشی در هفته‌نامه نظم نوین در کنار دفترها، مهم‌ترین میراث تئوریک وی را تشکیل می‌دهند.

یک روز پیش از شروع کنگره هفدهم حزب سوسیالیست ایتالیا در پانزدهم ژانویه ۱۹۲۱، گرامشی مقاله‌ای با عنوان کنگره لی‌وُرنو^{۲۳} را در نظم نوین منتشر نمود:

سرانجام در لی‌وُرنو مشخص خواهد شد که آیا طبقه کارگر ایتالیا توانایی آن را دارد که حزب مستقل طبقه‌اش را از درون سازمان دهد؛ سرانجام معلوم خواهد شد که آیا تجربه چهار ساله جنگ امپریالیستی و تجربه دو ساله رکود نیروهای مولد جهان خواهد توانست کارگران ایتالیا را نسبت به وظایف تاریخی‌شان متقاعد سازد.^{۲۴}

گرامشی در آن زمان مسیری را که بوردیگا در پیش گرفته و به طور فزاینده‌ای از پشتیبانی لینن نیز برخوردار بود، آشکارا پذیرفته بود:

جدایی‌ای که میان کمونیست‌ها و سازش‌کاران در لی‌وُرنو رخ خواهد داد، به ویژه، به این معنا خواهد بود که: طبقه کارگر انقلابی خود را از گرایش‌های منحط سوسیالیستی که در زیست-واره انگلی‌شان در دالان‌های حکومتی پوسیده گشته‌اند جدا می‌سازد، یعنی راه‌اش را از آن گرایش‌هایی که سعی داشتند با سوء-استفاده از موقعیت برتر شمال دست به ایجاد اشرافیت کارگری بزنند جدا می‌سازد ... طبقه کارگر انقلابی بر رد این گونه اشکال قلابی سوسیالیستی مَهر تأیید می‌زند: رهایی کارگران از طریق کسب امتیاز از طریق سازش‌های پارلمانی و بده-بستان‌های وزارتی به دست نمی‌آید. رهایی کارگران تنها از طریق اتحاد میان کارگران صنعتی

²³ "Il Congresso di Livorno" [The Livorno Congress]

²⁴ "Il Congresso di Livorno," in SF, p. 39

شمال و دهقانان بی‌بضاعت جنوب در جهت سرنگونی دولت بورژوازی و برپایی دولت کارگران و دهقانان به دست خواهد آمد.^{۲۵}

در کنگره سه گرایش عمده به کشاکش پرداختند. گرایش "بیشنه‌گراهای خواهان حفظ وحدت" مخالف جدایی از سازش کاران بوده و از انترناسیونال پشتیبانی نمود. سازش کاران و کمونیست‌ها دو گرایش دیگر بودند. خط "بیشنه‌گراها" به رهبری سراتی مدافع برنامه "حداکثر" حزب از طریق اقدام انقلابی برای سرنگونی نظم سرمایه‌داری و اجرای کامل پروژه سوسیالیستی بود. تعداد رأی‌های بیشنه‌گراها ۹۸۰۲۸ بوده، در حالی که سازش کاران تعداد ۱۴۶۹۵ رأی و کمونیست‌ها ۵۸۷۸۳ رأی به دست آوردند. کمونیست‌ها – از جمله گروه بوردیگا و گروه نظم‌نوین – محل کنگره (تئاتر گولدونی)^{۲۶} را ترک کرده و در تئاتر سان مارکو^{۲۷} گرد آمده و پیمان بستند که تا حزب کمونیست ایتالیا را به عنوان عضوی از انترناسیونال سوم بنیان نهند.

آمادیو بوردیگا بدون هیچ رقابتی به رهبری حزب نوین‌یاد برگزیده شد. گرامشی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد، اما از کمیته اجرایی بیرون ماند. وضعیت سیاسی وی نامشخص ماند. وی که در آن زمان تنها سی سال داشت و در درون حزب گمنام بود، به طور عمده به عنوان یک روشن‌فکر معروف بود. چند سالی طول کشید تا وی به عنوان یک رهبر برجسته کمونیستی شناخته شود.

²⁵ Ibid., pp. 40-41

²⁶ Goldoni Theater

²⁷ San Marco Theater

۷- در نخستین کشور سوسیالیستی

گرامشی هنگام بررسی جدایی لی‌وُرنو به خطرات موجود در "دوران به ویژه سختی" که در آن حزب کمونیست پایه گذاری شد اشاره می‌کند. "به راستی که ای کاش امروز یک سازمان سیاسی قدرتمند کارگران وجود داشت؛ ای کاش که امروز به جای بحث پیرامون آماده-سازی، آماده بودیم که پیرامون عمل بحث کنیم."^۱

وی در صفحات نظم نوین سرسختانه به جدل با حزب سوسیالیست ادامه داده و به تحلیل جوهره و نحوه شکل‌گیری فاشیسم پرداخت. "فاشیسم در بُعد جهانی چیست؟ این پدیده به واقع تلاشی در راستای حل مُعضلات موجود بر سر راه تولید و مبادله با توسل به مسلسل و آتشباری است."^۲ در ایتالیا، خشونت انقلابی که "به طور هم‌زمان در تمامی پهنه ملی فوران نمود، به تلاش‌های انقلابی خودکار توده‌های زیر ستم دامن زد."^۳ در غیاب یک مرکز سیاسی که توان سازمان‌دهی و هدایت پرولتاریا را دارا باشد، ضد-حمله‌های پی-در-پی بر علیه سیه-جامه‌گان^۴ به معنای گام نهادن در یک دور تسلسل با نتایج غیرقابل پیش‌بینی بود. از سوی دیگر:

سوسیالیست‌ها از چشم‌انداز جنگ داخلی دچار وحشت می‌شوند، گویا که سوسیالیسم بدون جنگ داخلی قابل وصول است. این جماعت هنوز بر این باور است که می‌تواند بر علیه طبقه بورژوا که خشونت را در همه جا سازمان‌دهی نموده و به راه می‌اندازد، از طریق به اصطلاح اعتراض‌های پارلمانی و نکوهش وحشی‌گری‌های فاشیست‌ها مبارزه کند.^۵

گرامشی که نه تنها از سوسیالیست‌ها، بلکه از اعضاء حزب خودش نیز جلوتر بود فرضیه یک کودتا را نشان داد. تمامی استان‌ها و مناطق کشور به جای مقامات رسمی، توسط فاشیست‌ها اداره می‌شد. حتا مجازات اعدام از نو برقرار شده که عملاً توسط "سازمان‌ها فرا-قانونی" اعمال می‌شد.

پارلمان کماکان بر جای خود ایستاده است، حکومت کماکان از سوی پارلمان انتخاب شده و کنترل می‌شود؛ حقوق مدنی کماکان پا برجا بوده و هنوز توسط قوانین فوق‌العاده پایمال نشده-اند. اما، آیا می‌توان تصور نمود که این چنین وضعیتی بتواند برای مدتی طولانی دوام داشته

^۱ "Caporetto e Vittorio Veneto," [Caporetto and Vittorio Veneto] in FS, pp. 50-51

^۲ "Italia e Spagna," [Italy and Spain] in SF, p. 101

^۳ "Sangue freddo," [Cold Blood] in SF, p. 88

^۴ Squadristi [black-shirts]

^۵ "Socialisti e comunisti," [Socialists and Communists] in SF, p. 104

باشد؟ در حال حاضر، دو دستگاه سرکوب‌گر و کیفری در ایتالیا وجود دارد: فاشیسم و دولت بورژوازی. با یک محاسبه ساده می‌توان نتیجه گرفت که طبقه حاکم سرانجام در یک نقطه به ادغام این دو دستگاه، حتا به طور رسمی، دست یازیده، و بدین ترتیب مقاومتی که از سوی کارکرد سنتی دولت وجود دارد به توسط یک حمله غافل‌گیرانه به اندام‌های مرکزی حکومت در هم شکسته خواهد شد.^۶

گرامشی این خطوط را در ژوئیه ۱۹۲۱، هنگامی که مذاکرات "پیمان صلح" میان اعضاء سوسیالیست و فاشیست پارلمان در جریان بود،^۷ نوشت:

به جاست که این نکته را به یاد داشته باشیم که پی‌آمد پیمان صلح صرفاً فرو نشاندن خشم مردم بود که بر علیه فاشیسم در حال افزایش بوده، و در عین حال، فرصت دادن به فاشیست‌ها در جهت تلاش‌شان برای سازمان‌دهی مسلحانه بود. سوسیالیست‌ها نه می‌توانستند برای به دست گرفتن اسلحه فراخوان داده، و هم زمان، فاقد توانایی لازم برای فراخوان به از سرگیری تهاجم همه جانبه پرولتاریا بودند. سوسیالیست‌ها که از خشونت فاشیست‌ها دچار سرگیجه شده بودند، پس از پیمان صلح بیش از پیش توان انجام هر گونه اقدامی را از کف دادند.^۸

از نظر گرامشی "مقاومت منفی چیزی جز یک عبارت بی معنا نبود که برای آن‌هایی که تحت ترور فاشیست‌ها منکوب شده بودند تنفر برانگیز بود."^۹ به هر صورت، سازمان‌دهی مقاومت مسلحانه [در مقابله با عروج فاشیسم] با موانعی تقریباً غیرقابل عبور رو-به-رو بود. جنبش کارگران حتا پیش از وسعت‌یابی فضای رعب-و-وحشت از سوی سیه-جامه‌گان، بیش از پیش دچار یأس و چند-دسته‌گی شده بود. حتا رهبری انترناسیونال هم به چرخش رادیکال در "مُعضل ایتالیا" اقرار نمود. در آن هنگام، کفهء روابط قدرت به نفع پرولتاریای انقلابی نبود. این پیش‌بینی که مبارزات ۱۹۲۰-۱۹۱۹ به پیروزی نهایی خواهد رسید درست از آب در نیامد. زینوویف در مقاله‌ای به تاریخ مارس ۱۹۲۱ اقرار نمود که "سرعت انقلاب جهانی پرولتری به واسطهء برخی از شرایط موجود در حال فرو کش است". در دسامبر آن سال، هیئت اجرایی انترناسیونال که

^۶ "Colpo di Stato," [Coup d'état] in SF, p. 258

^۷ "I capi e le masse" [Rulers and Masses], in SF, p. 224

^۸ "Nella tregua," [During the Truce] in SF, p. 430

^۹ Ibid. p. 431.

از گسست جریان رادیکال در لی‌وُرنو حمایت نموده بود، تزه‌های‌اش پیرامون ایجاد "جبهه واحد کارگری" در مبارزه متحد بر علیه تهاجم ارتجاعی که سراسر اروپا را در بر گرفته، منتشر ساخت.

گرامشی در نشست طولانی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا که از هژدهم تا بیستم دسامبر در رُم برگزار شده بود شرکت نمود. کنگره دوم حزب در ۲۲-۲۰ مارس مجدداً در رُم برگزار گردید. در عین حال، شکافی میان رهبری بوردیگا و انترناسیونال در حال شکل‌گیری بود. در این کنگره، اکثریت بزرگی به نفع به اصطلاح "تزه‌های رُم" که مخالف استراتژی "جبهه واحد" بود رأی دادند. در همان جا گرامشی به عنوان نماینده حزب در کمیته اجرایی انترناسیونال سوم در مسکو انتخاب شد.

گرامشی در بیست-و-ششم ماه مه [۱۹۲۲] ایتالیا را پس از یک سال کار فشرده و با تنی رنجور، به مقصد اتحاد شوروی ترک نمود. وی در ماه ژوئن همان سال به عضویت کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی در آمد. مدت کوتاهی پس از این، وی در آسایش‌گاهی در محل ییلاقی موسوم به جنگل نقره^{۱۰} برای استراحت و کسب سلامتی‌اش اسکان داده شد. در این آسایش‌گاه بود که وی با یوجینیا شوخت، دختر یکی از تبعیدی‌های ضد-تزاری که در رُم زندگی می‌کرد، آشنا شد. رابطه دوستی بسیار صمیمانه‌ای میان این دو در این مدت ایجاد گردید. در نیمه ماه ژوئن، گرامشی با جولیا که به ملاقات خواهرش آمده بود نیز آشنا شد. جولیا در آکادمی سانتا سیسیلیا^{۱۱} در شهر رُم مشغول آموختن موسیقی (نوازنده‌گی ویولُن) بود. بعداً، وی در نامه‌ای به جولیا نوشته بود که "جرات وارد شدن به اتاق را نداشتم، چون که مرعوب تو شده بودم."^{۱۲} گرامشی عمیقاً عاشق این دختر جوان شد. جولیا شوخت شریک زندگی وی شده و از او صاحب دو فرزند به نام‌های دلیو^{۱۳} و جولیانو^{۱۴} گردید.

گرامشی در هشتم سپتامبر ۱۹۲۲، بنا به خواست تروتسکی، نامه‌ای پیرامون سبک آینده‌گرایی ایتالیا به وی نوشت. تروتسکی این نامه را یک سال بعد در کتاب‌اش زیر عنوان *ادبیات و انقلاب*^{۱۵} منتشر نمود. گرامشی که از همان آغاز کارش به عنوان یک ژورنالیست به جنبش آینده‌گرایی علاقه‌مند بود، به سرعت شرح خلاصه و زنده‌ای در مورد این جنبش بر پایه یک تحلیل سیاسی و فرهنگی را ارایه نمود. مفهوم قطعه

^{۱۰} "Serebryany bor" [Silver Forest]

جنگل نقره، جنگل صنوبر با درختان تنومند و کهن سال و پوشیده از تیره‌های گوناگون گیاهی، تفریح‌گاهی ساحلی در غرب مسکو است. (م)

^{۱۱} Santa Cecilia

^{۱۲} D, pp. 11, 46; also in L, p. 361

^{۱۳} Delio

^{۱۴} Giuliano

^{۱۵} "Letteratura e rivoluzione" [Literature and Revolution]

کوتاه زیر پیش درآمدی بر محتوای تعریف نیش‌دار وی در دفترها است: "آینده‌گراها. گروهی از پسر بچه-های دبستانی که از یک مدرسه مسیحی در رفته، در جنگل نزدیکی سر-و-صدایی به راه انداخته، و سپس به زور ترکه‌ی جنگل‌بان‌ها به مدرسه بازگردانده شدند."^{۱۶}

کنگره چهارم انترناسیونال در پنجم نوامبر ۱۹۲۲ آغاز گردید. فراخوان برای ایجاد "جبهه واحد" در برابر ارتجاع جهانی و در دفاع از صلح، دست‌مزدها، و اشتغال قبلاً از سوی حزب کمونیست ایتالیا رد شده بود. اختلاف نظر میان حزب کمونیست ایتالیا و انترناسیونال سوم عمدتاً بر سر محتوای این استراتژی نبوده، بلکه بیش‌تر به واسطه ضرورتی بود که این استراتژی برای تجدید رابطه با سوسیالیست‌ها به عنوان متحد ایجاد می‌نمود. خط کمونیست‌های ایتالیا این بود که استراتژی "جبهه واحد" صرفاً به کار با اتحادیه‌های صنفی محدود شده و ایده ائتلاف سیاسی با احزاب دیگر به کنار گذاشته شود.

گروه بوردیگا بر حفظ هویت حزب کمونیست ایتالیا و منشاء آن پافشاری نمود. بوردیگایی‌ها حتا پس از ۲۸ اکتبر ۱۹۲۲، و رژه نظامی در رم، به خطر پاگیری دیکتاتوری فاشیستی پی نبردند. گرامشی نیز، به رغم تحلیل عمیق‌تری که از فاشیسم ارایه داده بود، کماکان جانب سکتاریسم را گرفته و خواهان مشی جدا از سوسیالیست‌ها و هم چنین جنبش‌های غیر-کمونیست بود، حتا اگر هم آماده مبارزه مسلحانه بر علیه فاشیست‌ها بوده باشند.

گزارش سیاسی زینوویف به کنگره، اما بر خلاف این خط مشی، خواهان ادغام حزب کمونیست و حزب سوسیالیست ایتالیا بود. حزب متحد کمونیست ایتالیا عنوانی بود که برای این حزب در صورت تأسیس در نظر گرفته شده بود. کمیسیونی برای رهیابی این ادغام شکل گرفته و بنا بود که گرامشی جای بوردیگا را در آن بگیرد. در حقیقت، بوردیگا همواره و حتا پس از کنگره نوزدهم حزب سوسیالیست در رم که به جدایی از سازش‌کاران رقم زد، نیز مخالف چنین ادغامی بود. اما، در درون حزب جریان‌های مختلفی پا گرفت. تاسکا خواهان پیروی از رهنمودهای انترناسیونال بوده، در حالی که گرامشی به جای ادغام با کل حزب سوسیالیست تنها خواهان ادغام با جریان "هواداران انترناسیونال سوم" بود که در درون حزب سوسیالیست پا گرفته بود. پیش‌نهاد گرامشی پذیرفته شد، ولی، پروژه ادغام تحقق نیافت.

¹⁶ Q, p. 115

در طول چند ماه و در پی یک رشته از دستگیری‌ها، رهبریت چپ در ایتالیا دچار تلفات سنگینی شد. سراتی به زندان افکنده شد. سپس در سوم فوریه ۱۹۲۳ نوبت به بوردیگا رسید. تاسکا به سوییس گریخت. گرامشی در روسیه برای کار در هیئت اجرایی انترناسیونال باقی ماند. وی در نامه‌ای به جولیا نوشت که:

بنا به پیامی که از کمیته مرکزی حزب رسیده، ظاهراً حکم دستگیری من در ایتالیا صادر شده است. به دلیل این که فعلاً عبور غیرقانونی از مرز امکان پذیر نیست، چاره‌ای نیست جز این که برای مدتی در مسکو بمانم.^{۱۷}

در ماه ژوئن، کمیته اجرایی تازه‌ای از سوی هیئت اجرایی وسیع انترناسیونال برای حزب کمونیست ایتالیا برگزیده شد. در این کمیته تازه افرادی مانند تاسکا، تولیاتی، مالورو اسکوچی‌مارو^{۱۸}، جیوزیپه وُتا^{۱۹}، و برونو فورتی‌چاری^{۲۰} (که بعداً با اِجیدو جنناری^{۲۱} جایگزین شد) جای داشتند. در ۲۱ سپتامبر، اعضاء کمیته مرکزی در میلان به جرم اقدام بر علیه امنیت کشور دستگیر شدند.

در ماه نوامبر تصمیم گرفته شد که گرامشی برای پی‌گیری رخ داده‌های مربوط به حزب [کمونیست] ایتالیا و حفظ ارتباط با دیگر احزاب کمونیست اروپا به وین روانه شود. وظایف وی در مسکو به تراچینی واگذار گردید.

¹⁷ L., p. 113

¹⁸ Mauro Scoccimarro

¹⁹ Giuseppe Vota

²⁰ Bruno Fortichiari

²¹ Egidio Gennari

۸- از مسکو به وین: شکل‌گیری اجرایی حزب کمونیست ایتالیا

گرامشی در سوم دسامبر ۱۹۲۳ وارد وین شد. اگر چه وی در آن هنگام به طور رسمی در صدر حزب قرار نداشت، اما، بی‌تردید از برجسته‌ترین رهبران حزب بود.

جدایی وی از جولیا برای‌اش بسیار سخت بود. حتا هنگام اقامت در مسکو نیز رابطه با همسرش آسان نبود. ملاقات این دو همواره می‌توانست برای انجام وظایف حزبی کوتاه شود. "هر زمان ممکن است که برای انجام کاری فراخوانده شویم، در هر ساعتی از روز و من از این غیبت‌های ناگهانی ناخرسندم. ای کاش می‌توانستم بنشینم و دنیایی را با او در میان بگذارم. اما، آیا هیچ وقت امکان‌اش دست خواهد داد؟"^۱

تنهایی و دور بودن از جولیا برای او طاقت‌فرسا بود. "زنده‌گی‌ام در تنهایی شدیدی می‌گذرد و این تنهایی برای مدت‌ها ادامه خواهد داشت. دلام برای‌ات تنگ شده است؛ جای خالی بزرگی را در کنار خویش احساس می‌کنم. هر روز بیش از روز پیش نسبت به تو عشق می‌ورزم، و هر روز که می‌گذرد عشق‌ام به تو زیادتر می‌شود."^۲ وین برف-پوش برای او منظره غم‌انگیزی داشت: "چشم‌انداز این جا به رشته‌ای از تپه-های سفید می‌ماند که مرا به یاد معادن نمک کالیاری و محکومین‌اش می‌اندازد." در خیابان‌های مسکو دست‌کم سورت‌مه‌های "شاد و پر سر-و-صدا" در آمد-و-شد بود، در حالی که در وین "تنها ترامواها با صدای نخرانشیده‌شان" بود:

عزیزم، تو هم باید بیایی. نیازت دارم. بدون تو زنده‌گی سخت است. تو پاره‌ای از تن من هستی و فکر نمی‌کنم که بتوانم به دور از خود زنده‌گی کنم. احساس می‌کنم که در هوا معلق-ام، بسا دور از واقعیت. ایامی را که با هم گذراندیم، با آن همه عشق و صمیمیت، و آن گونه که یگانه بودیم، با آه و افسوس به یاد می‌آورم.^۳

جولیا نمی‌توانست خود را به او برساند. وی به هر بهانه‌ای که شده بود علایم بیماری روانی‌اش را از گرامشی پنهان می‌ساخت، بیماری‌ی که سال‌های متمادی او را فرسود.

حزب کمونیست ایتالیا از نظر سازمانی، سیاسی، و تئوریک در وضعیت بسیار نابسامانی به سر می‌برد. مبارزین کمونیست که تا آن هنگام مجبور به روی آوردن به مبارزه تماماً مخفی شده بودند، به شدت تحت

^۱ L, p. 108

^۲ L, p. 144

^۳ D, pp. 11, 31; also in L, p. 193

تأثیر شرایط مخرب ناشی از بلاتکلیفی در امر رهبری حزب و اختلافات فزاینده درونی قرار داشتند. بوردیگا از درون زندان فراخوانی بر علیه خط انترناسیونال صادر نمود. رد مطلق همکاری با سوسیالیست‌ها باعث گردید که وی عضویت حزب کمونیست در انترناسیونال را به زیر سوال ببرد. این بار، اما، گرامشی با او هم-راهی ننمود. تجاربی که وی در مسکو کسب نموده بود به او آموخت که گسستن از انترناسیونال بدون پی-آمدهای جدی امکان نخواهد داشت. الگوی انقلابی کشور شوراهای، و شخصیت افسانه‌ای لنین، احتمالاً آخرین مبنای حفظ یک‌پارچگی کمونیست‌ها بود که بر اثر سرکوب فاشیستی در هم شکسته بود.

گرامشی در تعمق سیاسی‌اش تا به آن جا پیش رفت که به بازنگری در آرمان، هویت و آینده حزب پرداخت:

ارزش سیاسی ادغام شدن. طرحی که نیروهای ارتجاعی در سر پرورانده‌اند این است که پرولتاریا را به آن شرایطی عقب برانند که این طبقه در فاز اولیه سرمایه‌داری از آن رنج برده بود – یعنی پاشیده، ایزوله، و منفرد بودن به جای یک طبقه که وحدت طبقاتی را حس نموده و خواست کسب قدرت را می‌آفریند. گسست لی‌وُرنو (یعنی جدایی اکثریت کارگران ایتالیایی از انترناسیونال کمونیستی) بدون تردید بزرگ‌ترین موفقیت نیروهای ارتجاعی است.⁴

وی در پنجم ژانویه ۱۹۲۴ خطاب به اسکوچی‌مارو نوشت که:

مطلقاً ناممکن است که بتوان با آماديو [بوردیگا] به توافقی دست یافت. وی دارای چنان شخصیت پُر حرارتی است و آن چنان متعصبانه نسبت به بر حق بودن خویش باور دارد که فکر این که بتوان وی را به سازشی کشانید بی‌هوده است. وی به مبارزه ادامه داده و در هر فرصتی که به دست آورد همان تئوری همیشه‌اش را تکرار خواهد نمود.

وی در ادامه به اظهارنظر در مورد مباحثه‌های خسته کننده پیرامون سازمان حزب می‌پردازد:

به جای ایجاد تمرکز، به یک جریان بیمارگونه اقلیتی تبدیل شده‌ایم. در شرایط کنونی، اگر می‌خواهیم که حزب رشد کرده و از تبدیل شدن آن به چیزی جز دنبالچه بیرونی حزب سوسیالیست پیش‌گیری کنیم، باید که با افراطی‌ها مبارزه کرد. در حقیقت، افراطی‌های چپ و راست با محدود کردن حزب تنها به یک بحث پیرامون رابطه با حزب سوسیالیست، حزب ما را به یک حزب دست دوم تقلیل داده‌اند. من احتمالاً تنها خواهم ماند. به عنوان عضو کمیته

⁴ “Tre frammenti di Gramsci” [Three Fragments of Gramsci], in PGD, p. 102

مرکزی [حزب کمونیست ایتالیا] و هم چنین به عنوان عضو اجرایی کمیترین، گزارشی تهیه نموده و در آن بر علیه این هر دو برای اشتباهاتشان افشاگری خواهم نمود. سعی می‌کنم که تا برنامه‌ای را بر اساس دکترین و استراتژی کمیترین جهت فعالیت‌های آینده تهیه کنم.^۵

گرامشی در نامهء مورخ نهم فوریه به تولیاتی و تراچینی، درک خویش از حزب را به طور مفصل شرح داد. وی پیش‌تر، با دقت بسیار خطرات یک تقسیم شدن احتمالی را بررسی کرده بود. با این حال زمان آن فرا رسیده بود که تا "نه تنها به بحث کامل پیرامون وضعیت درونی در برابر توده‌های حزبی پرداخت، بلکه هم چنین پیرامون شکل‌بندی گروه‌های تازه‌ای که به سمت رهبری حزب می‌چرخند بحث نمود."^۶

گرامشی منکر وجود بحران اعتماد میان انترناسیونال و حزب در کل شد. "یک چنین بحرانی تنها میان انترناسیونال و بخشی از رهبران حزب وجود دارد." باورهای بوردیگا بر باورهای حزب در کل منطبق نبود؛ او "می‌خواست" که باورهای خویش را به حزب تحمیل کند.

یک مرحلهء تاریخی نوینی "نه تنها برای حزب ما، بلکه برای کشور ما" آغاز شده بود. اشتباه کمونیست‌ها این بود که می‌خواستند به طور تجریدی به حل مشکلات سازمانی بپردازند. این باور وجود داشت که انقلاب منحصرأ بسته به وجود "سازمانی از کارگزاران حزبی است که به طور اکید خطوط رسمی حزب را دنبال می‌کنند." در نهایت باور مزبور بدان جا رسید که گویا وجود صرف چنین دستگاهی می‌تواند سرنوشت انقلاب را رقم زند:

در موقعیت‌های بی‌شماری که دست می‌داد، هیچ کاری در راستای رشد پتانسیل و الهام بخشیدن به توده‌ها جهت هم‌گامی در راستای خطوط حزب کمونیست انجام نشد. هر رخدادی و هر یادبودی، محلی، ملی و یا جهانی، می‌بایستی که به محملی برای سوق دادن توده‌ها به سمت هسته‌های کمونیستی تبدیل می‌شد. حزب کمونیست حتا مخالف ایجاد هسته‌های کارخانه بود. به جز در مواقعی که مورد تأیید مرکز بود، شرکت وسیع توده‌ها در فعالیت‌ها و حیات درونی حزب به مثابهء خطری برای حفظ وحدت و مرکزیت دیده می‌شد. مقولهء حزب [کمونیست] هیچ‌گاه به مثابهء روندی دیالکتیکی که در متن آن جنبش خود-به-خودی توده-های انقلابی می‌باید که با عزم مرکزیت برای سازمان‌دهی و هدایت تلاقی نموده درک نمی‌شد. در عوض، حزب به عنوان چیزی فرض می‌شد که از هیچ ایجاد شده و از درون و برای

^۵ Letter of January 5, 1924, to Scoccimarro, in PGD, pp. 150-152; also in L, pp. 160-162

^۶ "A Palmi, Urbani e C." [To Palmi, Urbani and C.], in PGD, p. 186; also in L, p. 223

خود رشد نموده و گویا هنگامی که زمان مناسب فرا برسد توده‌ها به پا خاسته و آن گاه قلهء امواج انقلابی به بلندای قامت حزب رسیده، و یا آن که حزب خود تصمیم به تهاجم گرفته که در آن صورت خود را به سطح توده‌ها کاهش داده تا بتواند آن‌ها را برای اقدام انقلابی هدایت نماید.^۷

اولین شماره اونیتا: روزنامهء کارگران و دهقانان^۸، در دوازدهم فوریه ۱۹۲۴ در میلان منتشر شد. از دوازدهم اوت همان سال، اونیتا به ارگان حزب کمونیست ایتالیا تبدیل شد. گرامشی این نام را برای تأکید بر اهمیت مسئلهء جنوب و همبستگی میان طبقهء کارگر شمال و توده‌های روستایی جنوب برگزید. دورهء سوم نظم نوین نیز از اول ماه مارس به شکل دو-هفته-نامهء بررسی فرهنگ و سیاست کارگری در رُم آغاز به انتشار نمود. گرامشی از اولین شماره چندان راضی نبود. وی در نامه‌ای به جولیا در این مورد نوشت که: "مطالب این شماره یک ماه پیش‌تر نوشته شده بود، و مجله را سرسری و با شتاب منتشر کردند، زیرا که به نظر رسیده بود که باید این چنین چیزی به فوریت چاپ شود."^۹ با این حال، مجله "مورد استقبال" قرار گرفت. بسیاری از رفقا عمیقاً به این نشریه دل بستند. پس از درگذشت لنین در ۲۱ ژانویه، گرامشی سرمقاله‌ای با عنوان "رهبر" در بزرگداشت لنین به مثابهء "آغازگر روند تازه‌ای از رشد تاریخی" نوشت. وی در این سرمقاله این پرسش را مطرح ساخت که مفهوم "رهبر" حزب کارگران بودن چیست؟

آیا رهبر و عناصر حزبی طبقهء کارگر، به عنوان بخشی از آن، منافع حیاتی و اساسی طبقه را نمایندگی می‌کنند، و یا این که فرع بر آن بوده و یا این که صرفاً به زور بر آن تحمیل شده‌اند؟

حزب کمونیست روسیه، هنگامی که لنین در صدر آن قرار داشت، آن چنان متعهد به رشد همه جانبهء پرولتاریای روسیه، و بدین ترتیب رشد تمامیت ملت روس بوده که اساساً یکی بدون آن دیگری قابل تصور نبوده؛ یعنی که پرولتاریا به عنوان طبقهء مسلط و حزب کمونیست به عنوان حزب حکومتی، و بنابراین، بدون کمیتهء مرکزی حزب به مثابهء الهام‌بخش سیاست‌های حکومتی، و بدون لنین در صدر دولت. ... در نهایت، حتا بورژوازی روسیه نیز، اگر چه به شکل ناقص، دریافت که لنین بدون حاکمیت پرولتاریا و بدون حزب کمونیست به عنوان حزب حکومتی، نمی‌توانست به صدر دولت رسیده و این مقام را حفظ نماید.^{۱۰}

^۷ "A Palmi, Urbani e C.," in FGD, p. 195; also in L, pp. 231-232.

^۸ *L'Unità. Quotidiano degli operai e dei contadini* [Unity: The Workers' and Peasants' Daily]

^۹ L, p. 298

^{۱۰} "Capo," [Leader] in CPC, p. 14

در ایتالیا نیز "رهبری" وجود داشت که از سوی ایدئولوژی رسمی تقدیس می‌شد: بنیتو موسولینی.

ما با این چهره، و با چرخش آن چشم‌ها در حدقه‌شان آشناییم؛ همان چشمان شرزه‌ای که، در گذشته‌ای نه چندان دور، بورژوازی را به لرزه می‌انداخت و اکنون پرولتاریا را آماج قرار داده است. با مشت‌های همیشه گره کرده‌اش به نشانه تهدید به خوبی آشناییم. با چم-و-خم این ساز-و-کارها، و تمامی این تعلقات آشناییم، و این نکته را نیز درک می‌کنیم که چگونه این همه می‌تواند جوانان مکتب‌های بورژوایی را تحت تأثیر قرار دهد. حتا از فاصله‌ای نزدیک نیز پر اُبُهت و سرگیجه آور است. اما، کدام "رهبر"؟ [وی] تجسم کامل خرده-بورژوازی ایتالیا، ملغمه‌ای تندخو و آتشین از تمامی خس-و-خاشاک‌های به جا مانده از صدها سال سلطه خارجی و کلیسا بر این سرزمین است: رهبری پرولتاریا بر قامت او نمی‌گنجید. به این سبب، رهبری بورژوازی را پیشه کرد که فریفته چهره‌های خشم‌آگین بوده، و امیدوار است که طبقه کارگر نیز همانند خود از آن چشم‌غره‌ها و مشت‌های گرده کرده در هراس افتد.^{۱۱}

تلاش سترگ لنین در بازسازی جامعه روسیه که به واسطه پنج سال جنگ تکه-تکه شده بود در یک دوره از دیکتاتوری پرولتاریا صورت گرفت، که اگر چه توسعه-طلب بود، اما سرکوب‌گر نبود. "حرکت دایمی که از پایین به بالا در جریان بود، تغییرات مویرگی دایم در سراسر جامعه، دگرگونی دایم انسان‌ها." خودکامه‌گی و سوء استفاده از قدرت، اما، پایه‌های حکومت موسولینی بودند. دکترین وی چیزی جز تهدید و ارباب جامعه و "روپوش فیزیکی" خوفناک‌اش نبود.^{۱۲}

گرامشی در ششم آوریل ۱۹۲۴ به عضویت مجلس نماینده‌گان (پارلمان) از منطقه ونیتو^{۱۳} انتخاب شد. ده روز بعد، وی در نامه‌ای به جولیا نوشت:

انتخابات برای ما به خوبی گذشت. آمار رسمی تعداد رأی‌های ما را سیصد و چهار هزار اعلام نموده، در حالی که تعداد واقعی بیش از دو برابر است. فاشیست‌ها با تقلب رأی‌های ما را به اسم خود ثبت نمودند. هنگامی که به بهایی که کارگران و دهقانان برای دادن رأی به من پرداخته‌اند می‌اندیشم، به سه هزار کارگری که در تورین و در زیر تهدید چماق فاشیست‌ها اسم مرا بر روی ورقه‌های رأی نوشتند؛ هنگامی که به بیش از سه هزار نفری که در ونیتو به من

¹¹ Ibid., p. 15

¹² Ibid., p. 16

¹³ Veneto

رای دادند، که بیشترشان را دهقان‌ها تشکیل می‌دهند می‌اندیشم، و هیچ معلوم نیست که چند نفرشان ممکن است که به شدت مورد ضرب-و-شتم قرار گرفته باشند، آن گاه در می‌یابم که این بار نماینده شدن دارای ارزش است. اما، فکر می‌کنم که داشتن قدرت صوتی و توانمندی فیزیکی برای یک نماینده انقلابی که قرار است در میان چهارصد تا میمون مست که دائماً در حال عربده کشی هستند قرار بگیرد از لازمت است که متأسفانه من فاقد آن هستم. با این حال بیشترین تلاش‌ام به کار خواهم برد. برخی از کارگران پُرشور و مقاومی را که به خوبی می‌شناسم نیز انتخاب شده‌اند که فکر می‌کنم بتوانیم با هم دست به اقدامات سودمندی بزنیم.^{۱۴}

گرامشی با استفاده از مصونیت پارلمانی و پس از دو سال غیبت توانست به ایتالیا بازگردد. "آن گوژپشت ساردینی، استاد فلسفه و اقتصاد، و بی تردید اندیشمندی قدرتمند"، آن گونه که موسولینی از او نام برده بود، بنا بود که به مهم‌ترین شخصیت ضد-فاشیست بدل شود.

¹⁴ L, pp. 324-325

۹- باید به حزبی بزرگ تبدیل شویم

در نیمه دوم ماه مه سال ۱۹۲۴ اولین کنفرانس ملی حزب کمونیست ایتالیا در شهر کومو^۱ برگزار شد. تالیاتی بحث‌های سیاسی را ارایه نمود. گرامشی نیز یادداشت مهمی را در مورد روی کرد بوردیگا مطرح ساخت.

انتخابات سراسری به واسطه اعمال نفوذ و تقلب‌های بی‌شمار در ورقه‌های انتخاباتی به افتضاح کشیده شده بود. موسولینی با به دست آوردن بیش از دو-سوم آرا که بنا به قانون لازمه کسب اکثریت مطلق بود، به موفقیت بزرگی دست یافته بود.

با همه این احوال، اپوزسیون نیز از حمایت وسیع مردمی سود می‌برد. نتایج انتخابات مقاومت ضد-فاشیستی را نیرومندتر ساخت. جیاکومو ماتیوتی^۲، دبیر حزب سوسیالیست متحد، در جلسه‌های نخستین مجلس روحیه مقاومت و مبارزه‌جویی از خود نشان داد. وی در دهم ژوئن ربوده شده و به قتل رسید. شواهد و دلایل موجود تردیدی به جا نگذاشت که حکومت و شخص موسولینی در این جنایت دست داشتند. این مسئله به بحران سیاسی عمیقی منجر شد. گرامشی در نامه‌اش به جولیا در ۲۲ ژوئن نوشت که:

در روزهای فراموش ناشدنی به سر می‌برم. صرفاً با خواندن روزنامه‌ها نمی‌توان به درستی دریافت که در ایتالیا چه می‌گذرد. بر فراز قله آشفشانی حرکت می‌کردیم که، بدون آن که کسی انتظارش را داشته باشد، به ویژه فاشیست‌ها که به قدرت‌شان بسیار غرّه بودند، این آشفشان به ناگهان فوران نمود و رودی از مواد مذاب را به حرکت در آورد که در مسیرش هر چه و هر که را که رنگ فاشیسم داشت با خود برد. وقایع با سرعت باور نکردنی برق در حال تحول بودند. رژیم از هر سو مورد تهاجم واقع شد. فاشیسم در سراسر کشور به انزوا کشیده می‌شد. این نکته به خوبی در هراس رهبران‌اش و عقب نشینی هواداران‌شان آشکار بود. جنبش ما گام بزرگی به پیش برداشت: تیراژ روزنامه به سه برابر رسید. رفقای ما در بسیاری از مراکز در مقام رهبری توده‌ها قرار گرفته و سعی در خلع سلاح فاشیست‌ها نمودند. خواسته‌های ما در همه جا مورد حمایت مشتاقانه توده‌ها واقع شده و در کارخانه‌ها از سوی کارگران به رأی

^۱ Como مرکز اداری استان کومو در ناحیه لومباردی. (م)

^۲ Giacomo Matteotti

گذاشته می‌شد. بر این باورم که در این روزها حزب ما به یک حزب توده‌ای واقعی بدل شده است.^۳

در این زمان گرامشی در صدر حزب قرار داشت. وی در نشست کمیته مرکزی در ۱۴-۱۳ اوت، به عنوان دبیر کل حزب گزارشی را با عنوان "وظایف حزب کمونیست در رویارویی با بحران جامعه سرمایه‌داری / ایتالیا"^۴ ارائه نمود.

بحث سیاسی وی بسیار موثر بوده و مرحله تازه‌ای را به روی حزب گشود. اگرچه بدنه حزب هنوز تحت تأثیر بوردیگا قرار داشت، اما آن زبان‌آوری‌های انقلابی انتزاعی و سکتاریسم پیشین به شتاب در حال رنگ باختن بود.

سمت‌گیری و استراتژی حزب ما در شرایط کنونی چه باید باشد؟ وضعیت "دموکراتیک" است، اما توده‌های کارگر سازمان نیافته، پراکنده، و شقه-شقه در میان جمعیت نامشخص رها شده است. نتایج فوری این بحران هر چه باشد، تنها می‌توان بهبودی در موقعیت سیاسی کارگران را انتظار داشت، اما پیروزی مبارزه کارگران در رسیدن به قدرت هنوز در چشم‌انداز قرار ندارد. وظیفه مبرم حزب ما به دست گرفتن رهبری اکثریت طبقه کارگر است؛ مرحله انتقالی حاضر مرحله مبارزه مستقیم برای کسب قدرت نیست، بلکه مرحله آماده‌سازی است، یک مرحله گذرا در فاز نهایی مبارزه برای کسب قدرت است. به عبارت دیگر، مرحله انگیزش، تبلیغ و سازمان‌دهی است ... اگر در درون حزب هستند گروه‌ها و یا جریان‌هایی که خواهان پیشی جستن از شرایط هستند، بر عهده ماست که از جانب تمامیت حزب و به خاطر منافع حیاتی و جاودانی انقلاب پرولتاریایی ایتالیا، بر علیه این گونه جریان‌ها مبارزه کنیم. بنابراین، موظفیم که هم بر علیه جریان دست راستی که خواهان سازش بوده، و هم بر علیه آن جریانی که سعی در ممانعت از توسعه انقلابی استراتژی ما داشته و خواهان اخلال در مرحله آماده‌سازی است، مبارزه کنیم.^۵

نتیجه‌گیری گرامشی این بود که باید به یک حزب بزرگ تبدیل شد تا بتوان:

^۳ L, pp. 356-357

^۴ "I compiti del partito comunista di fronte alla crisi della società capitalistica italiana" [The Tasks of the Communist Party in the Face of the Crisis in Italian Capitalist Society]

^۵ "La crisi italiana" [The Italian Crisis], in CPC, pp. 37-38

اکثریت بزرگی از کارگران و دهقانان انقلابی را به صفوف حزب جذب نموده و آن‌ها را برای مبارزه آماده ساخت، تا بتوان آن‌ها را به سازمان دهان و رهبران توده‌ها تبدیل ساخته، و آن‌ها را به لحاظ سیاسی ارتقاء داد.^۶

این نکته را باید به یاد داشت که "آموزش کمونیستی" موضوعی است که از همان آغاز حیات سیاسی‌اش برای گرامشی همواره از اهمیت بسیار برخوردار بود. در فوریه سال ۱۹۲۵ وی در ایجاد یک دانشکده حزبی مکاتبه‌ای هم‌یاری نموده و وظیفه‌ی بازنویسی یادداشت‌های آموزشی را عهده‌دار شد. بدین ترتیب شاهد تداوم اندیشه میان گرامشی زمان شوراها و زمان دبیر کلی حزب هستیم. اما، در مدتی نزدیک به پنج سال صحنه‌ی سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی به شدت دست‌خوش تغییر شده بود. حتا در موفق‌ترین فاز توسعه‌ی جنبش کارگران نیز تلاش‌های مشابهی که برای سازمان دادن به آموزش حزبی به کار رفته بود هرگز از سطح "گروه‌های محدود، محافل کوچک، و کار ایزوله‌ی برخی افراد" فراتر نرفته بود. تحکیم دوباره سرمایه‌داری و نیاز موجود برای رویارویی با فاشیسم به هر وسیله‌ی ممکن باعث گردید که تمامی فضیلت‌های شگرف "فرهنگ" به ناگاه کنار گذاشته شود. اگر درست است که مدافعین جوان نظم‌نویین بر این باور بودند که باید به "روشنگری" تجربیدی تکیه نمود، در حال حاضر، اما، واقعیت‌های تازه‌ای محرک پروژه‌ی آموزشی گرامشی بود، که در آن از گرایش‌های ایده‌آلیستی گذشته خبری نبود. فرهنگ و سیاست غیرقابل تفکیک باقی ماندند. اما، در این میان، نقش فرهنگ به مثابه‌ی راه‌نمای همگانی در جهت آفرینش فعالیت انقلابی رنگ باخت. در عوض، فرهنگ به "ابزاری" برای عمل سیاسی تبدیل گردید:

ما یک سازمان مبارزه‌جو هستیم، و در سطح اعضای سازمان آموزش می‌بینیم تا رشد کنیم، تا توانایی تک-تک افراد و کل سازمان را برای مبارزه ارتقاء دهیم، تا بتوانیم مواضع دشمن و جایگاه خویش را بهتر درک کرده، تا از این رهگذر بتوانیم فعالیت‌های روزانه‌مان را با آن تطبیق دهیم. آموزش و فرهنگ چیزی جز آگاهی‌تئوریک از اهداف فوری و غایی ما و چگونگی تحقق آن نیست.^۷

آگاهی‌تئوریک و دکترین انقلابی "سلاح" قاطع حزب بود. اما، پیروزی بدون حزب میسر نبود. گرامشی تا برپایی کنگره سوم، تمامی تلاش‌اش را صرف تغییر ساختار سازمانی حزب نمود که به دلیل شرایط موجود به حزبی نیمه-مخفی تبدیل شده بود.

^۶ Ibid.

^۷ "La scuola di partito" [The Party School], in CPC, pp. 49-50

در طی ماه‌های پیش از برگزاری کنگرهء لیون^۸ در ژانویه ۱۹۲۶، حزب در میان گروه‌هایی که خواهان تشدید مبارزه بر علیه ارتجاع فاشیستی بودند از نفوذ قابل توجهی برخوردار شده بود. قدرت حزب در وهلهء نخست عبارت بود از افشاء ویژه‌گی طبقاتی فاشیسم که به بورژوازی بزرگ وابسته بود، امری که گرامشی در تئوریزه کردن آن نقش تعیین کننده‌ای را ایفاء نمود. یک برنامهء عمل مشترک که شامل تشکیل یک مجمع جمهور-سالار بر پایهء کمیته‌های کارگران و دهقانان بود که از سوی دیگر احزاب چپ رد شده بود. با این وجود، ابتکار وحدت، هر اندازه هم که مبهم و سردرگم، تنها تلاشی بود که در راستای ایجاد همبستگی میان تمامی نیروهای خواهان مبارزه برای برپایی یک جمهوری دموکراتیک صورت گرفته بود. البته اهداف این دموکراسی سیاسی هنوز از سوی حزب کمونیست ایتالیا فرمول‌بندی نشده بود. اما، پیش-نهاد ایجاد کمیته‌های کارگران و دهقانان به مثابهء جبههء متحدی از پایین، و به جای صرفاً ائتلاف در میان رهبران حزبی مورد قبول قرار گرفت. در طول سال ۱۹۲۵ اقدام مشترک توده‌ای در حال شکل‌گیری بود. روزنامهء اونیتا حتا از سوی کارگران غیر-کمونیست نیز حمایت شده و عضویت حزبی رو به افزایش داشت. حضور کمونیست‌ها در سطح کارخانه‌ها و تظاهرات عمومی چشم‌گیر بود.

گرامشی و تولیاتی تزه‌های‌شان را برای ارایه به کنگرهء لیون در این چنین فضای سیاسی آماده نمودند. این تزه‌ها با یک بررسی تاریخی همه-جانبه از "ساختار اجتماعی ایتالیا"، "سیاست‌های بورژوازی ایتالیا" و فاشیسم به مثابهء "ابزار یک اُلِیگارشی صنعتی و کشاورزی برای تمرکز کنترل تمامی ثروت ملی در دست سرمایه"^۹ آغاز می‌شد. جناح راست بر مواضع سازش ناپذیرش باقی مانده که آسیب‌اش بیش از همه به حزب سوسیالیست وارد شد. به هر حال، بنا به ارزیابی کنگره، ائتلاف‌های حزب موضوع محوری بود. "نیروهای محرکهء انقلاب ایتالیا، به ترتیب اولویت عبارت هستند از: (۱) طبقهء کارگر و پرولتاریای کشاورزی؛ (۲) دهقان‌های جنوب ایتالیا و جزایر و دیگر نقاط کشور"^{۱۰}

گرامشی در سخنان‌اش در کمیتهء سیاسی حزب که در بیستم ژانویه برگزار شد، گفت:

پرولتاریا توانایی کسب قدرت و حفظ آن را به تنهایی در هیچ کشوری دارا نیست. بنابراین باید به دنبال متحد باشد. به این معنا که باید نوعی از سیاست را در پیش بگیرد که وی را در رهبری طبقات دیگر با تمایلات ضد-سرمایه‌داری قادر ساخته و آن‌ها را در مبارزه بر علیه

^۸ Lyon

^۹ "La situazione italiana e il compito del PCI" [The Italian Situation and the Task of the PCI], in CPC, p. 496

^{۱۰} Ibid. p. 498.

جامعه بورژوازی هدایت کند. این مسئله به ویژه در ایتالیا که پرولتاریا در اقلیت بوده و به لحاظ جغرافیایی در جایگاهی قرار دارد که تنها پس از حل مسئله برقراری رابطه با طبقه دهقان می‌تواند انتظار مبارزه پیروزمند جهت کسب قدرت را داشته باشد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بر عهده حزب است که در آینده به فرمول‌بندی و راه حل این مسئله همت گمارد.^{۱۱}

لیستی که گرامشی برای عضویت در هیئت اجرایی به کنگره ارایه کرده بود به طور کامل در لیون به تصویب رسید. لیست گرامشی ۹۰/۸٪ درصد رأی‌ها را به دست آورد، در حالی که بوردیگا تنها توانست ۹/۲٪ از رأی‌ها را از آن خود سازد.

بعضاً از کنگره سوم حزب کمونیست ایتالیا به عنوان کنگره بنیان گذار واقعی حزب یاد شده است. در حقیقت، پس از کنگره لیون حزب توانست به یک جهت‌گیری سیاسی دست یابد؛ اگر چه که بعضاً در ارتباط با مبارزه و فداکاری شرایط سختی را گذرانده، اما از نظر تجربه و توسعه آتی بسیار غنی بود.

^{۱۱} “*Il congress di Lione, Intervento alla ommissione politica*” [The Lyon Congress: Speech to the Political Committee], in CPC, p. 483.

۱۰- مسئله جنوب

در میان آن‌هایی که در کنگره سوم به عضویت کمیته مرکزی، اداره سیاسی، و دبیرخانه حزب انتخاب شدند می‌توان از افراد زیر نام برد: گرامشی (به عنوان دبیر کل)، تولیاتی، تاسکا، تراچینی، بوردیگا، اسکوچی-مارو، کامیلا راوهر^۱، روجه‌رو گری-یکو^۲، و آلفونسو لئونته^۳. سراتی نیز به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد. گرامشی پس از مرگ سراتی در مقاله‌ای در اونی‌تا (۱۴ مه)، با حفظ متانت و انصاف عمیق به شرح جدل درونی حزب سوسیالیست تا پیوستن سراتی به حزب کمونیست پرداخت. "رفیق سراتی هنگامی از میان ما رفت که در بالاترین رده حزب کمونیست ایتالیا و انترناسیونال کمونیستی قرار داشت."^۴

سرنوشت هیئت اجرایی حزب که در لیون انتخاب شد بسیار تأسف انگیز بود. اندکی پس از یک سال، نیمی از اعضاء کمیته مرکزی به دست پلیس فاشیستی گرفتار شد.

آنتونیو گرامشی در هشتم نوامبر در رُم دستگیر شد. بر اساس "تدبیرهای استثنایی" که رژیم به اجرا گذاشته بود مصونیت پارلمانی اعضاء پارلمان لغو گردید. برای اندیشه‌ورزان کمونیست یک دهه از سختی طاقت‌فرسا و رنج فیزیکی و روانی تصور ناشدنی آغاز شده بود.

دستگیری گرامشی در برهه‌ای از فعالیت‌های پر تب-و-تاب رخ داد. وی در ۱۴ اکتبر از جانب حزب کمونیست ایتالیا نامه‌ای را با عنوان خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی^۵ به تولیاتی نوشت که در آن زمان در مسکو به سر می‌برد. این نامه سند بسیار مهمی بود که در فاز بسیار مهمی در مبارزه درونی حزب بالشویک، که میان اکثریت و جناح مخالف‌اش در جریان بود، از راه رسید. گرامشی به نام کمونیست-های ایتالیا نوشت که:

امنیتی را که زمانی در گذشته وجود داشت، امروز به کلی از دست داده‌ایم. نگرانی عمیقی بر ما غالب شده است. به نظر ما این گونه می‌رسد که رفتار جناح مخالف و تند-و-تیزی بحث‌های داخلی حزب کمونیست شوروی نیازمند دخالت احزاب برادر باشد.^۶

¹ Camilla Ravera

² Ruggero Grieco

³ Alfonso Leonetti

⁴ "Giacinto Menotti Serrati," in CPC, p. 113

⁵ "Al Comitato centrale del Partito comunista sovietico" [To the Soviet Communist Party's Central Committee]

⁶ "Al Comitato centrale del Partito comunista sovietico," in CPC, p. 125

گرامشی به خطرات جدی‌ای که انشعاب احتمالی در هیئت اجرایی حزب [کمونیست] شوروی به دنبال خواهد داشت اشاره نمود. هشدارهای لنین در مورد بررسی مواضع دشمنان طبقاتی کافی بود که تا بتوان دید که چگونه بورژوازی بین‌المللی باور داشت که اختلاف موجود در درون حزب قادر خواهد بود که "دیکتاتوری پرولتاریا را به فروپاشی و درد تدریجی کشانده" و "انقلاب را به قهقرا" بفرستد. شدت این بحران و خطر انشعاب پروسه پیوستن احزاب نوپا به انترناسیونال را مختل ساخته، و به "انحرافات چپ و راست" دامن زده، و "بار دیگر توسعه موفقیت آمیز در پروسه وحدت ارگانیک حزب جهانی کارگران" را به عقب انداخت.

رفقا، در طی این نه سال از تاریخ جهان، شما سازمان‌ده و عنصر محرک نیروهای انقلابی تمامی کشورها بوده‌اید: کاری که شما به انجام آن نایل آمده‌اید از نظر عمق و وسعت در تاریخ بشری بی‌سابقه است. اما، در حال حاضر در حال نابودی تمامی دست‌آوردهای خود هستید؛ دارید خود را تباه می‌کنید، و مدیریتی را که حزب کمونیست اتحاد شوروی زیر فرمان لنین به دست آورده بود با خطر محو روبرو ساخته‌اید؛ به نظر می‌رسد که تعصب خشکی را که در مورد مشکلات روسیه دارید مانع از آن می‌گردد که بتوانید جنبه‌های بین‌المللی این مشکلات را ببینید. تعصب شما باعث شده است که این نکته را فراموش کنید که وظایف‌تان به عنوان مبارزین روسی تنها می‌تواند و باید که در چارچوب پرولتاریای بین‌المللی به انجام برسد.^۷

تولیاتی که نامه را تنها به بوخارین نشان داده بود، در ۱۸ اکتبر مخالفت‌اش را با نقطه نظرات مطرح شده از سوی گرامشی ابراز نمود. وی پذیرفت که گرامشی جناح مخالف، یعنی زینوویف، کامنف^۸، و تروتسکی را به درستی "مسئول عمده" وضعیت فعلی در درون حزب شوروی دانسته است. با این وجود، از نظر تولیاتی قضاوت گرامشی غیر منطقی بود. در حقیقت، به نظر تولیاتی این گونه رسید که گویا "اداره سیاسی حزب کمونیست ایتالیا همه را مسئول دانسته، و همه را به نظم فرا می‌خواند."^۹ این دیدگاه ظاهراً اکثریت را به رهبری بوخارین و استالین نیز در بر می‌گرفت. تولیاتی نوشت که "آیا می‌توان گفت که کمیته مرکزی نیز بخشاً مسئول است؟ من این گونه فکر نمی‌کنم." نقطه نظر گرامشی "بسیار بدبینانه" ارزیابی شده بود. اما، این تنها موردی نبود که درستی این چنین دیدگاه بدبینانه‌ای به توسط فاکت ثابت می‌شد.

^۷ Ibid., p. 128

^۸ Lev Borisovich Kamenev

^۹ "Togliatti e Gramsci, 18 Ottobre 1926" [Togliatti and Gramsci, October 18, 1926], in CPC, p. 132

گرامشی در پاسخی که به تولیاتی در ۲۶ اکتبر نگاشت، به وی خاطر جمعی داد که نامه‌اش به کمیته مرکزی حزب بالشویک "چیزی جز سخنرانی اختتامیه بر علیه جناح مخالف نبوده است." اگر که مبارزه برای حفظ وحدت بتواند مفید واقع شود "حتا اگر که به نفع جناح مخالف"، نباید مایه هیچ گونه نگرانی باشد:

خط لنینی عبارت از مبارزه برای حفظ یک‌پارچگی حزب است. این یک‌پارچگی نه تنها وجه بیرونی را شامل بوده، بلکه بیش از آن نیاز درونی حزب است، زیرا که در درون حزب جایی برای رشد دو خط سیاسی کاملاً واگرا در ارتباط با مسایل گوناگون وجود ندارد. تا آن جا که به ایدئولوژی سیاسی انترناسیونال مربوط است، وحدت حزبی نه تنها در تمامی کشورهای ما یک امر اساسی بوده، بلکه تا آن جا که به هژمونی پرولتاریا، یعنی محتوای اجتماعی دولت مربوط است، در روسیه نیز یک امر پایه‌ای است.^{۱۰}

اصطلاح "هژمونی" را می‌توان به عنوان علامتی برای شکل‌گیری دگرگونی عمیق در کار گرامشی در نظر گرفت که در این مقطع آغاز گردید. ایده هژمونی در بررسی و ترجمان کار گرامشی بنیادی است. این اصطلاح در نوشته‌های زندان مرتباً به چشم می‌خورد، اما تا آن زمان به ندرت در مقاله‌های وی دیده شده بود. در نشریه *نظم نوین* به تاریخ یکم مارس ۱۹۲۱ – که تماماً به لنین اختصاص داشت – می‌خوانیم که: "در تاریخ بین‌المللی مبارزه طبقاتی، بالشویسم ایده هژمونی پرولتاریا را برای نخستین بار پروراند." از نقطه نظر تاریخی و عینی، ایده هژمونی پرولتاریا "نیاز به یافتن متحدی برای طبقه کارگر را در خود نهفته دارد؛ بالشویسم این متحد را در میان توده فقیر دهقانان یافت." این ایده بالشویسم که نخست از سوی لنین در "دو استراتژی سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" مطرح شده بود، در دوره رشد جنبش کارگری ایتالیا پس از اشغال کارخانه‌ها در ۱۹۲۰ طرف‌دار پیدا کرد:

دهقانان فقیر در سراسر ایتالیا، به ویژه در جنوب و در جزیره‌ها، نیاز به زمین داشتند، اما ناآگاهی عمیق از یک سو و پراکنده بودن در میان روستاها و دهکده‌های دور از هم مانع از آن بود که بتوانند در برابر تهاجم متمرکز نیروهای فاشیست که در شهرها سازمان‌دهی می‌شدند، مقاومت کنند. این وضعیت تنها با کمک کارگران، تنها با اتحاد تنگاتنگ میان کارگران و دهقانان، می‌تواند حل شود ... دهقانان بدون کمک کارگران قادر به تصاحب زمین نخواهند بود. کارگران نیز بدون حمایت دهقانان قادر به واژگون کردن سرمایه‌داری نخواهند بود. اما، کارگر به لحاظ

¹⁰ "Gramsci e Togliatti, 20 ottobre 1926," in CPC, p. 135

سیاسی از دهقان توانمندتر است. کارگر شهرنشین بوده و به طور عمده در کارخانه‌ها متمرکز است. کارگران نه تنها از توان واژگون‌سازی سرمایه‌داری برخوردار بوده، بلکه قادرند که تا با اجتماعی کردن صنایع مانع از بازگشت آن شوند. به این دلیل است که انقلاب تحت هژمونی پرولتاریا قرار می‌گیرد که هدایت متحد دهقانی‌اش، یعنی طبقه کشاورز را به عهده دارد.^{۱۱}

نه تنها لنین اصطلاح "هژمونی" را به کار برد بلکه بوخارین، زینوویف، و استالین نیز آن را به کار گرفته و در اسناد گوناگون انترناسیونال نیز آمده است. بدون آن که بخواهیم وارد این بحث شویم که ایده گرامشی از هژمونی اساساً ریشه در لنینیسم دارد، مهم است که بر این نکته تأکید شود که تحقیقات گرامشی در خلال استفاده سیستماتیک از این اصطلاح ویژه‌گی متفاوتی پیدا نمود. نامه خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی هم‌زمان با یک جدل سیاسی نوشته شده بود که زمینه مناسبی را برای گرامشی در نوشتن مطلب برای روزنامه فراهم ساخته بود. در همان زمان، گرامشی مقاله‌های *تازهایی پیرامون مسئله جنوب*^{۱۲} را نیز نوشت. این نوشته گذار گرامشی به نوعی از کار و تحقیق را که وی بعداً به طور کامل در *دفترهای زندان* به کار گرفت رقم می‌زند. گرامشی در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۰ نوشت:

شاید به این خاطر باشد که تمامی سابقه روشن‌فکری من از نوع جدلی بوده است؛ حتا تفکر "بی-طرفانه" نیز برای من کار مشکلی است. یعنی، من صرفاً به خاطر مطالعه کردن مطالعه می‌کنم. فقط بعضی وقت‌ها، اگرچه بسیار به ندرت، خود را در اندیشیدن غرق کرده و آن گاه علاقه‌ای، مثلاً، نسبت به بعضی چیزها برای واری‌شان پیدا می‌کنم. عموماً، باید خود را در یک وضعیت مکالمه‌ای و دیالکتیکی قرار بدهم. وگرنه، از نظر خرد-ورزی تحریک نمی‌شوم. همان طور که یک بار گفته بودم، به تیر در تاریکی انداختن هیچ علاقه‌ای ندارم. باید به یک مخاطب یا یک مخالف واقعی گوش دهم.^{۱۳}

در حقیقت، متن ناتمامی که در باره مسئله جنوب نوشته شده – و اولین بار در پاریس و در نشریه *دولت کارگران*^{۱۴} در سال ۱۹۳۰ منتشر شد – در ابتدا با یک جدل سیاسی آغاز می‌شود. گرامشی در این مجادله هیئت سردبیری *نیروی چهارم*^{۱۵} را هدف قرار داده است به این خاطر که در انتقاد از موضع حزب کمونیست پیرامون مسائل جنوب ایتالیا آن را به یک "فرمول جادویی" برای صرفاً توزیع مکانیکی زمین‌های بزرگ

^{۱۱} "Vladimiro Ilic Ulianof," in ON, third series, year 1, no. 1, March 1924

^{۱۲} "Alcuni temi della quistione meridionale" [Some Themes on the Southern Question]

^{۱۳} LC, p. 374

^{۱۴} "Lo stato operaio" [The Worker's State]

^{۱۵} "Quarto Stato" (Fourth Estate)

کشاورزی میان پرولتاریای روستایی تنزل داده بود. در واقع امر، اما، هدف عمدهء کمونیست‌ها پس از دورهء نظم نوین، عبارت از ایجاد یک اتحاد سیاسی میان کارگران شمال و دهقانان جنوب بود. بنابراین، فرمول زمین به دهقانان، به گفتهء گرامشی، باید که در متن "اقدام انقلابی به دست دو طبقهء متحد تحت رهبری پرولتاریای صنعتی" نهاده شود تا این که:

... کارگران انقلابی در تورین و میلان سردمدار مسئلهء جنوب شوند. کمونیست‌ها در تورین عملاً مسئلهء "هژمونی پرولتاریا"، یعنی، پایه‌های اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا و دولت کارگران را پیش پای خود نهادند. پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به طبقهء حاکم و مسلط تبدیل شود که بتواند یک سیستم اتحاد طبقاتی را شکل دهد که توانایی به حرکت درآوردن خیل عظیمی از تودهء کارگران را بر علیه سرمایه‌داری و دولت بورژوازی دارا باشد. یعنی، در ایتالیا و تحت روابط طبقاتی موجود، توانایی کسب حمایت بخش بزرگی از دهقانان را داشته باشد.^{۱۶}

اما، از نقطه نظر گرامشی، مسئلهء دهقانی در ایتالیا یک مسئلهء "عادی" کشاورزی نبوده، بلکه یک "معضل تاریخی" بود. این مسئله در طول توسعهء تاریخ ملی دو شکل ویژه به خود گرفت: مسئلهء جنوب و مسئلهء واتیکان (در ارتباط با حضور نیرومند کلیسا در تاریخ ایتالیا). از این رو، پرولتاریای ایتالیا می‌باید که این مشکل را از آن خود ساخته و آن را در "برنامهء گذار انقلابی" خود جای دهد.

گرامشی در مقاله‌اش برخی از اصول تئوریک مسئلهء جنوب را بررسی نمود که بعداً آن‌ها را پالایش نموده و بار دیگر در *دفترهای زندان* مطرح ساخت. "بلوک کشاورزی" جنوب از سه لایهء اجتماعی تشکیل می‌شد: تودهء بزرگ دهقانان، طبقهء متوسط و پایین روشن‌فکران، و زمین‌داران و روشن‌فکران مربوطه. پراکنده‌گی دهقانان مانع از هر گونه بیان "متمرکز" نیازها و خواسته‌های مردمی شد. جوش و خروش‌های اجتماعی به تمامی تحت سلطهء زمین‌داران بزرگ در پهنهء سیاسی و روشن‌فکران در پهنهء ایدئولوژیک قرار داشت.

¹⁶ "Alcuni temi della questione meridionale" [Some Themes on the Southern Question], in CPC, pp. 139-140

به طور طبیعی، تمرکز به شکلی موثر و دقیق در پهنه ایدئولوژیک صورت می‌پذیرد. از این رو می‌توان جیوستینو فورتوناتو و بنه‌دیتو کروچه را زندان‌بان‌های سیستم جنوب دانسته، و می‌توان این دو را، به درجاتی، بزرگ‌ترین شخصیت‌های ارتجاع ایتالیا نامید.^{۱۷}

کارکرد روشن‌فکران در سیستم هژمونی بورژوازی بسیار برجسته شد. از همان نخست، تئوری هژمونی گرامشی در ارتباط با ایده دیکتاتوری پرولتاریا بُعد وسیعی از استقلال از خود نشان داد. این دو ایده آشتی-ناپذیر نبوده، اما، هژمونی را می‌توان در مورد هر طبقه اجتماعی، از جمله بورژوازی، به کار برد.

عقلانیت جنوب "تا آن جا که به دهقانان مرتبط است دموکراتیک بوده، اما آن چه که مربوط به زمین‌داران بزرگ و حاکمیت می‌شود خصلت ارتجاعی دارد."^{۱۸} وی رابطه‌ای را میان دهقانان و زمین‌داران ترسیم نمود. این نوع از سازمان به یک "بلوک کشاورزی زشتی" منجر گردید که به روابط اجتماعی محلی محدود نمی‌شد. این بلوک به عنوان "کارگزار و مباشر سرمایه‌داری و بانک‌های بزرگ شمال"^{۱۹} عمل می‌کرد.

اگرچه جنوب ایتالیا فاقد یک سازمان فرهنگی مردمی بود، اما، بر رغم آن "انباشت وسیعی از فرهنگ و خرد در افراد و یا گروه‌های محدودی از روشن‌فکران" وجود داشت.^{۲۰} فراتر از آن، نفوذ روشن‌فکران جنوب در ابعاد ملی به طور ثابتی در جریان بود. شخصیت‌هایی هم چون فورتوناتو^{۲۱} و از آن فراتر کروچه که با جریان مسلط فرهنگی در سطح اروپا پیوند داشتند، از نبوغ لازم برای تربیت جوان‌های تحصیل کرده جنوب برخوردار بودند. فلسفه کروچه با ایجاد تحول در شیوه‌های سنتی اندیشه و بنای یک جهان‌بینی نو به زمینه‌های یک رفرم "تاریخی" واقعیت بخشید:

به این مفهوم، بنه‌دیتو کروچه یک کارکرد بسیار مهم "ملی" را به انجام رساند. وی با درگیر ساختن روشن‌فکران رادیکال جنوب در امور فرهنگ ملی و اروپایی و بدین ترتیب تبدیل آن‌ها به عنوان پاره‌ای جداناپذیر از بورژوازی ملی، و بنابراین، متعلق به بلوک کشاورزی، توانست آن‌ها را از توده‌های دهقان جدا سازد.^{۲۲}

¹⁷ Ibid., p. 150

¹⁸ Ibid., p. 151

¹⁹ Ibid., p. 153

²⁰ Ibid., p. 155.

²¹ Giustino Fortunato

²² Ibid., p. 156

گروه‌بندی نظم نوین نیز تحت نفوذ کروچه قرار گرفت. اما، هم زمان، نماینده "یک گسست کامل از آن سنت و آغاز یک تحول نوین نیز بود." میان‌داری کمونیست‌های تورین میان پرولتاریا و بخشی از لایه‌های روشن‌فکران چپ توانست ذهنیت این روشن‌فکران را به طور قابل ملاحظه‌ای تغییر دهد. پی‌رو گوبه‌تی^{۲۳} شخصیت مورد ستایش گرامشی بود که "کمونیست نبوده و به احتمال قوی هیچ گاه هم نمی‌شد، اما، جای-گاه تاریخی و اجتماعی پرولتاریا را به درستی درک نموده و پس از آن نیز هیچ‌گاه اندیشه‌اش از این چارچوب خارج نشد."^{۲۴} پای‌بندی روشن‌فکری گوبه‌تی در زمان هم‌کاری وی با دوره دوم نظم نوین به عنوان منتقد ادبی و تئاتر آشکار گردید. وی که یک سازمان‌ده فرهنگی فوق‌العاده بود حرکت و فضای تاریخی نوینی را نماینده‌گی می‌کرد که اصولاً باید بر علیه آن مبارزه نمود. "عدم درک این نکته به معنای ناتوانی در فهم مسئله مربوط به روشن‌فکران و دخالت فعال‌شان در مبارزه طبقاتی است."^{۲۵} روشن‌فکران، طبعاً، نسبت به دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی با سرعت کمتری تحول می‌یابند. روشن‌فکران به مثابه نماینده‌گان فرهنگی مردم، نمی‌توانند یک باره از گذشته گسست نموده و به طور خود-به-خودی یک ایدئولوژی جدید را بپذیرند. اما، وجود "شکافی با ویژه‌گی‌های ارگانیک" در میان روشن‌فکران، و وجود "گرایشی چپ، به معنای مدرن-اش، در سمت-و-سوی پرولتاریای انقلابی"^{۲۶} واجد اهمیت بسیار است.

زره بلوک روشن‌فکران "انعطاف پذیر بوده اما در برابر بلوک کشاورزی بسیار مقاوم است." تنها از طریق تجزیه آن است که می‌توان به ایجاد یک "بلوک تاریخی" نوین دست یازید.

²³ Piero Gobetti

²⁴ CPC, p. 156

²⁵ Ibid., p. 157

²⁶ Ibid., p. 158

نامه‌های زندان

۱- کتابی که به همه‌گان تعلق دارد

نامه‌های زندان آنتونیو گرامشی "حتا به اعضا احزاب سیاسی مخالف وی نیز تعلق دارد." این کلمات را بنه-دیتو کروچه پس از انتشار چاپ نخست نامه‌های گرامشی نوشت. وی در ادامه می‌افزاید که:

به دو دلیل این نامه‌ها به او نیز تعلق دارند: نخست به دلیل احترام و علاقه‌ای که از سوی تمامی آن‌هایی احساس می‌شود که برای شأن انسان ارزش والایی قایل بوده و حاضرند که در راه آرمان‌شان خطر کرده و شکنجه و مرگ را بپذیرند ... و دوم به این خاطر که وی به عنوان یک اندیشمند به ما تعلق داشت؛ یکی از آن ایتالیایی‌هایی بود که تلاش نمود تا دیدگاه فلسفی و تاریخی‌ای را شکل دهد که توان پاسخ‌گویی به مسایل دوران حاضر را داشته باشد.^۱

واقعیت این است که این نقطه نظر بر زمینه‌ای قابل بحث مطرح شده است. در حقیقت، فیلسوف ناپلی خواسته بود که گرامشی را از سنت مارکسیستی و مواضع سیاسی-فرهنگی حزب کمونیست آن روز جدا سازد. اما، قبول این که در سخنان کروچه اندازه‌ای از صداقت وجود نداشته دشوار است - نه تنها صداقت، بلکه در عین شگفت زده‌گی از نوشته‌های خصوصی گرامشی. "هنگام خواندن قضاوت‌های وی در مورد افراد و کتاب‌ها، احساس می‌کنم که با بسیاری از آن‌ها، و یا شاید حتا با تمامی‌شان، توافق دارم."

نامه‌های زندان در سال ۱۹۴۷، یعنی دو سال پس از پایان جنگ ضد-فاشیستی و ده سال پس از مرگ انقلابی ساردینی منتشر گردید. از انتشار نوشته‌های ویراستاری نشده گرامشی بسیار انتظار می‌رفت. به هر حال، بسیاری از خواننده‌گان نیز همانند کروچه، بر اثر مشاهده چنان سطح بالایی از اخلاق و مدنیت و محتوای سرشار ادبی موجود در این نوشته‌ها دچار شگفتی شده بودند. این نوشته‌ها از خاطره نویسی‌های یک‌نواخت و کم-و-بیش شعاری زندان بسیار متفاوت بود. صفحه‌هایی زنده، سرشار از انسانیت و اندیشه-ورزی بوده که فرصت دستیابی به فضای احساسی و خصوصی‌ترین زوایای اندیشه گرامشی را برای خواننده فراهم آورده، در عین حالی که پی‌گیری مراحل مهم در نضج و تحول دفترها را ممکن می‌سازند. نامه‌ها، در میان دیگر نوشته‌های گرامشی نویسنده، بخش جدایی‌ناپذیری از عناصر لازم برای بازسازی "اندیشه در حال تحول" نویسنده را شکل می‌دهند.

¹ "Quaderni della 'Critica'" [The Notebooks of "Criticism"], no. 8, July 1947

چاپ نخست نامه‌های زندان شامل ۲۱۸ سند بود. مابقی اسناد بعداً و در روزنامه‌ها و نشریه‌های مختلف به چاپ رسیدند. در سال ۱۹۶۴ تعداد ۷۷ نامه دیگر نیز منتشر گردید.^۲ یک سال بعد، فراگیرترین نسخه به چاپ رسید که شامل ۴۲۸ نامه بود که ۱۱۹ تای آن ویراستاری نشده بود.^۳ سرانجام، شش نامه دیگر در سال ۱۹۸۶ منتشر گردید.^۴

بیشتر نامه‌های گرامشی که در دوره پس از دستگیری وی نوشته شده بود، خطاب به خانواده‌اش بود: به همسر و پسران‌اش، به مادرش، خواهران‌اش، برادرش کارلو و به خواهر-زن‌اش تاتینا. تعداد اندکی نیز به دوستان‌اش نوشته شده بود. از سوی دیگر، به جز زمانی که وی در اوستیکا^۵ زندانی بود، نامه‌نگاری گرامشی مورد محدودیت‌های زندان قرار داشت. وی از زندان میلان می‌توانست تنها دو نامه در هفته بنویسد؛ از زندان توری^۶، در ابتدا اجازه داشت که هر پانزده روز یک نامه بنویسد که بعداً به یک نامه در هفته افزایش یافت، اما تنها اجازه داشت که به اقوام‌اش نامه بنویسد.

مکاتبه وی با تاتینا، خواهر-زن‌اش، به ویژه قابل توجه است. آن گونه که وی در نامه‌ای به جولیا اشاره نموده، گرامشی در سال ۱۹۲۵ فرصت یافت که با او ملاقات کند: "با خواهرت تاتینا دیدار کردم. دیروز، از ساعت چهار بعدازظهر تا تقریباً نیمه شب را با هم گذراندیم ... تردیدی ندارم که دوستان خوبی برای یک-دیگر هستیم."^۷ تاتینا با داشتن مدرکی در علوم طبیعی در یک انستیتوی بین‌المللی در رم تدریس می‌کرد. در دوران زندان، او از نزدیک‌ترین افراد به گرامشی بود. او در زندان میلان و توری دائماً به ملاقات‌اش می‌رفت؛ و تا آخر نیز هنگامی که پس از رهایی از زندان در بیمارستان بستری شده بود کمک‌اش می‌کرد.

این را نیز نباید فراموش کرد که فرد دیگری نیز، البته با حزم و احتیاط فراوان، از هیچ تلاشی جهت حمایت معنوی و مادی به دوست‌اش فروگذار ننمود. پیه‌رو سرافا^۸، محقق سرشناس و استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه کمبریج، جانب گروه سوسیالیست تورین را گرفته و با هفته‌نامه نظم نوین هم‌کاری می‌کرد. اگرچه، حضور سرافا به طور پیوسته در نامه‌های زندان ذکر نشده، اما وی غالباً مخاطب واقعی گرامشی بود. همان گونه که پیش‌تر اشاره شده، زندانی‌های زندان توری تنها مجاز به فرستادن نامه به اقوام‌شان بودند. از

^۲ "2000 pagine de Gramsci" [2000 Pages of Gramsci] by il Saggiatore

^۳ Published by Einaudi Editore

^۴ In "Nuove lettere di Antonio Gramsci" [New Letters by Antonio Gramsci] published by Editori Riuniti

^۵ Ustica

^۶ Turi

^۷ L, p. 412

^۸ Piero Sraffa

این رو، تاتینا کپی نامه‌های گرامشی را به سرافا می‌فرستاد که وی نیز پاسخ‌اش را از طریق وی به گرامشی می‌رساند. گفت-و-گویی پیچیده‌ای که میان گرامشی و سرافا در جریان بود به بهترین شکلی در نامه تاتینا در ۲۸ اوت ۱۹۳۱ نشان داده شده است. وی در این نامه از گرامشی می‌خواهد که به جای دردِ سرِ پرداختن به "شکاک‌های علمی مفرط" و ناراحتی ناشی از عدم دسترسی به یک کتاب‌خانه بزرگ، بهتر است که وی وقت‌اش را صرف پروژه اصلی خویش در مورد تاریخ روشن‌فکران کند.^۹ در این نامه مشاهدات سرافا که در نامه‌اش به تاتینا در ۲۳ اوت بیان شده بود با امانت ذکر شده بود. گرامشی در پاسخی که چند روز بعد به تاتینا فرستاد اشاره می‌کند که: "می‌دانم که با پیه‌رو حرف زده‌ای، زیرا که او تنها کسی است که می‌تواند چنین چیزهایی را به تو بگوید."^{۱۰}

می‌توان گفت که تاتینا و سرافا در این دوره بحران و رخوت فکری در انگیزش ذهنی گرامشی با یک-دیگر همکاری می‌کردند. بسیاری از نامه‌های هنوز انتشار نیافته این اقتصاددان بر تبادل نظر وسیع با گرامشی اشارت دارد. این دو مقوله‌های علمی و فلسفی، ایده‌های اقتصادی ماکیاولی، تئوری‌های دیوید ریکاردو را بحث کرده و نقطه نظراتی متفاوت و بعضاً کاملاً متضاد را مطرح می‌ساختند. سوای این همه، سرافا به "نینو"^{۱۱} در طول گرفتاری‌اش کاملاً نزدیک باقی ماند. وی متعاقباً هر کوششی را برای مرور پرونده گرامشی به کار گرفت و تا آخر برای افشاء شرایط بی‌رحمانه زندان در سطح بین‌المللی تلاش ورزید.

سهم سرافا در بهبود برخی از جنبه‌های تراژیک وضعیت زنده‌گی گرامشی در زندان بسیار آشکار بود. حتا کار نوشتاری رهبر حزب کمونیست را نیز باید در بُعد وسیعی مدیون علاقه‌مندی این دوست دانست. در واقع، کتاب‌خانه‌ای که در اختیار گرامشی در زندان قرار گرفته بود حاصل تلاش بی‌وقفه وی بود. هم چنین، حفظ دفترها بلافاصله پس از مرگ نویسنده را باید مدیون سرافا بود.

گرامشی از سلول انفرادی‌اش به دو دنیای کاملاً متفاوت نامه می‌نگاشت: به ساردینیا، جایی که خانواده‌اش می‌زیست؛ و به اتحاد شوروی، جایی که جولیا و دو فرزندش، دلیو و جولیانو، زنده‌گی می‌کردند. ترکیب این دو زمینه که کاملاً از یک‌دیگر متفاوت‌اند، عمیقاً اشارت‌گر است. خاطرات دوران کودکی و سنت‌های سرزمین مادری‌اش به طرز دقیقی با نظم اجتماعی و توسعه نخستین کشور سوسیالیستی در هم می‌آمیزد.

^۹ AP, pp. 235-237

^{۱۰} LC, p. 457

^{۱۱} نینو مخفف آنتونیو است.

با حساسیتی فوق‌العاده، تجارب روزانه با عواطفی نرم در هم می‌آمیزد، که هم زمان در گذشته‌ای ساکن و در آینده‌ای ممکن که متضاد یکدیگر نبوده تجربه می‌شود.

۲- "مطالعه حتی در سخت‌ترین شرایط"

در اولین نامه در نامه‌های زندان که به کلارا پاسارج^۱، صاحب-خانه‌اش در رُم نوشته شده بود، وی تقاضا نموده که:

خواهش می‌کنم که کتاب‌های زیر را اگر که ممکن است برای‌ام بفرستید:

۱- کتاب آموزش زبان آلمانی را که روی طاقچه کنار درب ورودی بود؛

۲- بررسی زبان‌شناسی^۲ نوشته برتونی و بارتولی که در قفسه روبروی تخت‌خواب قرار داشت؛

۳- عمیقاً سپاس‌گزار شما خواهم بود اگر که بتوانید یک نسخه ارزان قیمت از کمدی/لهی^۳ را هم برای‌ام بفرستید، چون که نسخه خودم را به کسی قرض داده بودم.^۴

گرامشی در هنگام دستگیری یادداشتی را برای هیئت سردبیری/ونیتا به همراه داشت که در آن آمده بود که لازم است به این نکته خو کنیم که "حتا در سخت‌ترین شرایط نباید اندیشه ورزی و مطالعه را کنار نهاد." عاجل‌ترین مشغله ذهنی وی پیش‌گیری از "فرسایش اندیشه‌گی" بود.

وی در نوزدهم دسامبر ۱۹۲۶ در نامه‌ای به تاتیانا از زندان اوستیکا نوشت:

در نوزدهم نوامبر حکم پنج سال زندان انفرادی در یکی از مستعمره‌ها بدون هیچ گونه توضیحی به من ابلاغ شد. در روزهای بعد این طور شایعه شد که مرا به سوماتالی خواهند فرستاد. در عصر بیست-و-چهار [نوامبر] بود که به طور غیرمستقیم به من رسانده شد که به یکی از جزایر ایتالیا تبعید خواهم شد.^۵

یک روز پس از آن که فهمید که به تبعید داخلی فرستاده خواهد شد وی در نامه‌ای از زندان ریجاینا کوئلی به خانواده‌اش دل‌داری می‌دهد. خطاب به جولیا می‌نویسد: "مقاوم هستم و مقاوم باقی خواهم ماند؛ دوست-تان دارم و با تمام وجودم مشتاق دیدار بچه‌ها هستم." سپس، وی در ادامه خطاب به مادرش می‌نویسد:

¹ Clara Passarge

² Survey of Linguistics [*Breviario di linguistica*], Giulio Bertoni & Matteo Bartoli

³ *Divina commedia* (The Divine Comedy)

⁴ LC, p. 3

⁵ LC, p. 16

بسیار آرام و خون سردم. از نظر روانی، آماده‌گی هر چیزی را داشتم. سعی خواهم نمود که از نظر فیزیکی نیز بر سختی‌هایی که ممکن است با آن روبرو شوم فائق آمده و استوار بمانم. از خصوصیات من به خوبی آگاهی؛ همان طور که می‌دانی در عمق شخصیت من اندکی از شوخ طبعی جای دارد که به من برای زنده ماندن یاری خواهد رساند.^۶

مدت کوتاهی را که وی در جزیره [اوستیکا] گذراند برای‌اش بالنسبه مثبت بود. وی از آن جا به سرافا نوشت که: از نقطه نظر حیات حیوانی، زندگی در اوستیکا برای من بسیار دل‌پذیر است، چون که آب-و-هوای‌اش بسیار عالی بوده و برای حفظ سلامت جسمی من مفید می‌باشد."

وی به همراه بوردیگا و چهار تن دیگر در یک خانه اسکان داده شده بود. در برخی از نامه‌های‌اش به فضای دوستانه و رابطه صمیمانه با رفقای‌اش اشاره شده است. وی هم چنین برنامه آموزشی در زمینه فرهنگ عمومی را در آن جا سازمان‌دهی نموده بود که خود بخش تاریخی-ادبی را به عهده داشت، و آموزش علمی به بوردیگا سپرده شده بود.

دادگاه نظامی میلان احضاریه‌ای را در چهاردهم ژانویه ۱۹۲۷ برای گرامشی صادر نمود. وی اوستیکا را "در صبح بیستم ژانویه به طور ناگهانی" ترک نمود. سفر وی نوزده روز به درازا کشید؛ سفری که برای وی مانند یک "فیلم بسیار طولانی" بود.

می‌خواهم که از این سفر تصویر کاملی، آن سان که در ترن بسیار آهسته‌ای نشسته باشی، را برای‌ات ترسیم کنم. یک کرم بسیار عظیمی را در نظر بگیر که در مسیر راه‌اش از پالرمو به میلان پیچ-و-تاب می‌خورد؛ به طور دایم تکه-پاره شده و هر بار خود را باز ساخته، و به هر زندانی که می‌رسد بخشی از حلقه‌های‌اش را در آن جا رها ساخته، ولی هر بار حلقه‌های تازه‌ای را باز می‌سازد؛ ساختارش را دایم به چپ و راست انداخته و تکه‌های جدا شده را بار دیگر در هم می‌تند. این کرم در هر زندان لانه‌ای به اسم ترانزیت دارد که ما در آن جا بین دو تا هشت روز توقف می‌کنیم. در این ترانزیت‌ها پلستی و فلاکت نسل‌ها تل‌انبار می‌شود. ما خسته و کثیف، با مچ‌هایی دردناک از فشار ساعت‌های طولانی در غل-و-زنجیر بودن، با ریشی بلند، مویی آشفته، و با چشمانی از بی‌خوابی گود افتاده از راه می‌رسیم. با همان لباسی که بر تن داریم خود

^۶ LC, pp. 5, 6

را بلافاصله بر تشک‌هایی از کاه افکنده، و هر چه را که در دسترس باشد بر خود می‌پیچیم، آن قدر که تا از سرما یخ نزنیم. سپس، کثیف‌تر و خسته‌تر، و مچ دست‌ها مان از فشار آهن سرد و سنگین دردآلوده‌تر به مقصد ترانزیت بعدی بار دیگر به راه می‌افتیم.^۷

سرانجام، گرامشی در هفتم فوریه در بند انفرادی زندان سان ویتوره^۸ زندانی شد. وی تا ماه مه سال بعد در همان جا ماند. تحقیقات مقدماتی به کندی پیش می‌رفت: پیدا کردن شواهد عینی مورد نیاز برای اثبات اتهام فعالیت براندازی کار ساده‌ای نبود. بر اساس یکی از گزارش‌ها، ژاندرمری میلان حتا حاضر شده بود که تا پرونده‌ای را بر علیه گرامشی به تاریخ نوامبر ۱۹۲۲ دست سازی کند که در آن ادعا می‌شده که گویا "وی با سلاح و مواد منفجره دستگیر شده است." نکته جالب در این جاست که رهبر حزب کمونیست ایتالیا در تاریخ مزبور در مسکو برای اقامت چند ماهه به سر می‌برده و اتفاقاً برای معالجه در درمانگاه بستری شده بود.

وی در ماه مارس در نامه‌ای^۹ طرح کار و مطالعات‌اش را به تاتیانا اطلاع داد:

زنده‌گی‌ام دائماً یک‌نواخت است. حتا مطالعه نیز از آن چه که باید باشد سخت‌تر به نظر می‌رسد. تعدادی کتاب به دست‌ام رسیده و در واقع خیلی زیاد می‌خوانم (بیش از یک کتاب در روز به علاوه روزنامه). مشکلی که راجع به آن حرف می‌زنم این نیست. مسئله من چیز دیگری است. این ایده که باید دست به کاری زد اصلاً از ذهن‌ام خارج نمی‌شود (پدیده‌ای که شاید در مورد تمامی زندانی‌ها صدق کند).^{۱۰}

دو سال طول دیگر کشید تا گرامشی نوشتن دفترها را آغاز نمود. افکار، ایده‌ها، و پروژه‌های‌اش پیش‌تر در نامه‌های‌اش تجلی نموده بود. در این جا، اما، خواندن مقاله‌ای در یک مجله یا کتاب، یا یک محاوره خودمانی با دیگر زندانی‌ها به فرصتی برای تأملی انگیزاننده و پربار تبدیل می‌شود. به عنوان نمونه، "بحث کوچکی در زندان" در فوریه ۱۹۲۸ یکی از آن مواردی است که به گرامشی برای پیش‌بینی پدیده‌ای کمک نمود که تا به امروز نیز بر سنن و فرهنگ بخش بزرگی از جامعه - به ویژه جوانان - تأثیر دارد.

^۷ LC, p. 42

^۸ San Vittore

^۹ به تاریخ نوزدهم مارس ۱۹۲۷

^{۱۰} LC, p. 55

در پاسخ به یکی از زندانی‌ها که در مورد نفوذ احتمالی مذاهب آسیایی بر فرهنگ اروپایی ابراز نگرانی کرده بود، گرامشی می‌گوید که "خطر" واقعی از جانب شرق نیست؛ در عوض باید توجه را بر نفوذ موسیقی سیاه پوستان آمریکا معطوف ساخت:

این موسیقی واقعاً یک لایه کامل از جمعیت تحصیل کرده اروپا را به خود جذب نموده است؛ یعنی، یک اشتیاق حقیقی را آفریده است. حال، امکان پذیر نیست که بتوان تصور نمود که تکرار دایمی حالات فیزیکی سیاهان در حالی که پیرامون اشیاء مورد علاقه‌شان می‌رقصند و یا شنیدن دایم ریتم موسیقی جاز نتایج ایدئولوژیک به همراه نداشته باشد: به این خاطر که: الف) این یک پدیده وسیعاً همگانی است که میلیون‌ها نفر، علی‌الخصوص جوانان را، تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ ب) تأثیری که به جا می‌گذارد بسیار قدرتمند است، یعنی ردی عمیق و دیرپا از خود به جا می‌نهد؛ پ) پدیده‌ای موسیقایی بوده، به این معنا که سخن به فراگیرترین زبان موجود بیان می‌شود، یعنی با زبانی که سریع‌تر از هر زبان دیگری قادر است که مجموعه‌ای از ایماژها و عبارات را انتقال دهد.¹¹

¹¹ LC, p. 162

۳- از سنگ خون چلاندن

در اواخر ماه آوریل به گرامشی گفته شد که دادگاه وی در ۲۸ مه ۱۹۲۸ در رم برگزار خواهد شد. وی در نامه‌ای به تاتيانا نوشت که: "این خبر به شکلی مسرت انگیز مایهء هیجان من می‌شود. احساس بیشتری از سر زنده بودن به من دست می‌دهد. تردیدی نیست که باید با برخی چالش‌ها روبرو شد. اما، حتا اگر برای چند روز هم که شده باشد، در محیطی متفاوت از محیط زندان به سر خواهم برد."^۱

گرامشی یک روز پیش از انتقال‌اش به رُم، در نامه‌ای به مادرش از وی خواست که تا وضعیت وی را به عنوان یک زندانی سیاسی درک کند: "من هرگز از این بابت شرمگین نخواهم بود."

واقعیت این است که دستگیری و محکومیت من به نحوی خواست خود من بوده است زیرا که به هیچ حاضر نبودم که نظرات خود را که به خاطر آن نه تنها رنج زندان را تحمل می‌کنم بلکه جانم را نیز فدا خواهم نمود، تغییر دهم.^۲

وی بعداً نیز این را به شکل دیگری تکرار می‌کند:

نمی‌خواهم که برای‌ام دل بسوزانند؛ من مبارزی بودم که در نبرد نخست‌اش موفق نبوده است، و نمی‌توان و نباید برای مبارزین دل سوزاند هنگامی که نه از سر اجبار بلکه به خواست خویش دست به مبارزه زدند.^۳

گرامشی این چنین عزم راسخ را در سراسر آزمون سختی که در انتظارش بود، حتا در لحظات مرارت‌های جسمی و روحی توان‌فرسا نیز حفظ نمود. پایداری وی در خودداری از امضاء توبه‌نامه و یا تقاضای ارفاق این نکته را به درستی اثبات می‌کند. با این وجود، وی بر رویکرد خویش در مورد برخورد با شرایط زندان به طور صریح تأکید نمود. بدون رجوع به هیچ گونه عامل خارجی، وی به جست‌و-جوی دقیق برای یافتن تمامی راه‌های قانونی جهت کاستن از شرایط سخت زندان دست زد. وی هرگز به دنبال این نبود که تبدیل به

^۱ LC, p. 185

^۲ LC, p. 190

^۳ LC, p. 448

"یک گاندی دیگر شود که گویا می‌خواهد که رنج مردم هند را در برابر دیده‌گان موجودات سماوی و ارضی به نمایش بگذارد."^۴

به اصطلاح "دادگاه بزرگی" که بر علیه رهبری حزب کمونیست ایتالیا به راه افتاده بود در چهارم ژوئن به کارش خاتمه داد. ترراچینی^۵، اسکوچی‌مارو^۶، جیووانی رویدا^۷، و ایتزیو ریبولدی^۸ از جمله در ردیف متهمین قرار داشتند. هنگامی که مورد پرسش قرار گرفت، گرامشی اعلام نمود که: "من یک کمونیست هستم و فعالیت‌های سیاسی من بر کسی پوشیده نیست زیرا که به عنوان عضو پارلمان و یکی از نویسندگان/ونیتا، تمامی فعالیت‌های من علنی بوده است ... اگر کمونیست بودن جرم محسوب می‌شود، من از آن باکی ندارم." و سپس در حالی که قضات دادگاه را مورد خطاب قرار می‌داد گفت: شماها ایتالیا را به ویرانی خواهید کشاند، و بر عهده ما کمونیست‌هاست که نجات‌اش دهیم." در جلسه دوم ژوئن، دادستان در ادعانامه سخیف‌اش این گونه اعلام نمود که: "باید به مدت بیست سال مانع از کار کردن این مغز شویم." و این چنین بود که گرامشی به جرم قیام، توطئه، ترویج نفرت طبقاتی، و اقدام به ایجاد جنگ داخلی به بیست سال و چهار ماه و پنج روز زندان محکوم گردید.

به خاطر بیماری مزمن اورده خون، وی به زندان مخصوص تورین انتقال یافت. پس از یک سفر هولناک دیگر، در نوزدهم ژوئیه به زندان تورین وارد شد.

به شکلی باور نکردنی بیمار بودم. دو شب و روز جهنمی را در بنی‌ونتو گذراندم. نه می‌توانستم بنشینم، و نه حتا دراز بکشم و یا به ایستم. دکتر به من گفت که مسمومیت قارچی است و از دست وی کاری ساخته نیست.^۹

گرامشی با شماره ۷۰۴۷ و به همراه پنج زندانی سیاسی دیگر در یک خوابگاه اسکان داده شد. وی دچار افسرده‌گی شده بود و از بی‌خوابی رنج می‌برد. در ماه اوت به یک سلول انفرادی انتقال یافت. در ژانویه ۱۹۲۹ اجازه نوشتن به او داده شد. "حال که می‌توانم یادداشت بردارم، می‌خواهم به جای بلعیدن کتاب‌ها،

⁴ LC, p. 331

⁵ Umberto Elia Terracini

⁶ Mauro Scoccimarro

⁷ Giovanni Roveda

⁸ Ezio Riboldi

⁹ LC, pp. 199-200

بر اساس یک برنامهء مشخص کتاب بخوانم و اصولاً موضوعات خاصی را مطالعه کنم." در هشتم فوریه شروع به یادداشت نویسی برای اولین دفترهای زندان نمود.

در نامه‌هایی که پس از این آمده و سیاههء بلندی از کتاب‌هایی که او خواسته، و ابراز نظر پیرامون مسایل و مشکلات فرهنگی، پیش‌رفت پروژهء تحقیقاتی گرامشی را به وضوح می‌توان دید. او افتخار می‌کرد که می‌تواند "حتا از سنگ خون بچکاند"، که منظورش پا نهادن مرتب به کتاب‌خانهء "درب-و-داغان" زندان بود. وی شرح می‌دهد که "در میلان تعداد زیادی کتاب از هر دست، به ویژه رمان‌های مشهور را خوانده‌ام." هنگامی که مطالعه بر اساس یک برنامه معین و سازمان یافته باشد، حتا خواندن کارهای بُجُل نیز می‌تواند مفید باشد.

به این نتیجه رسیده‌ام که حتا کتاب‌های امثال سیو^{۱۰}، زاویه مونته‌پان^{۱۱}، و پانسون دو ترای^{۱۲} می‌تواند بسنده باشد اگر که هنگام خواندن این کتاب‌ها پرسش‌های زیر در نظر گرفته شود: "چرا این اثر این همه خواننده داشته و به این تعداد تجدید چاپ شده است؟ پاسخ‌گوی کدام نیاز مشخص است؟ این کتاب‌های بی‌ارزش نمایندهء کدام مواضع و نقطه نظرات می‌باشند که قادرند این همه هواخواه داشته باشند؟"^{۱۳}

به واقع، این‌ها پرسش‌هایی است که وی سعی دارد در آن بخش از دفترها که به نقد ادبی اختصاص یافته پاسخ گوید.

¹⁰ Eugene Sue

¹¹ Xavier Henri Aymon Perrin, Count of Montépin

¹² Pierre Alexis du Terrail

¹³ LC, p. 254

۴- بدبینی خرد و خوش بینی اراده

در مقاله "خطاب به آنارشیست‌ها" که در آوریل ۱۹۲۰ در نشریه نظم نوین چاپ شد گرامشی می‌گوید که درک سوسیالیستی از پروسه انقلاب توسط "دو ویژه‌گی بنیادی" مشخص می‌شود که در شعار "بدبینی خرد و خوش بینی اراده" رومن رولان خلاصه می‌گردد.^۱ وی در نامه‌ای به برادرش کارلو در دسامبر ۱۹۲۹ نوشت: "وضعیت ذهنی من این احساس دوگانه را مرور نموده و درک می‌کند: من در اندیشه بدبین بوده، اما از نظر خواست و اراده خوش بین‌ام."^۲

در همین دوره، در دفتر اول این درخواست آمده است که "باید به مردم درس خرد و بردباری آموخت تا از هر دهشتی مایوس نگشته و از هر چیز پیش پا افتاده‌ای به وجد نیایند. بدبینی خرد و خوش بینی اراده."^۳

این رویکرد به بدبینی و خوش بینی بعداً در اظهار نظری در دفتر نهم این گونه خلاصه می‌شود:

باید توجه داشت که خوش بینی در موارد بسیاری چیزی جز محملی برای دفاع از تنبلی، مسئولیت ناپذیری، و عدم تمایل به دست زدن به کار نیست. در عین حال شکلی از سرنوشت-باوری و مکانیکی-انگاری است. فرد بر عواملی وراء اراده و همّت خویش حساب می‌کند؛ این-ها متعالی هستند. این گونه به نظر می‌رسد که اینان در محرابی مقدس از تعصب سوزانده شده باشند. تعصب، اما، چیزی جز پرستش صوری بت‌واره‌ها نیست، یعنی یک واکنش ضروری که خرد می‌بایستی نقطه آغاز آن بوده باشد. تنها تعصبی که با نیت آگاهانه، سعی و کوشش آگاهانه، و نوآوری‌های عینی در مسیر ایجاد تحول در واقعیت موجود همراه بوده قابل توجیه است.^۴

این اصل رولان که الهام‌بخش گرامشی در شیوه تفکر و نحوه زنده‌گی بوده است را می‌توان به عنوان الگویی از تحولاتی در نظر گرفت که ساز-و-کار زندان در گذر سال‌ها در شخصیت وی ایجاد نمود:

من تا همین چندی پیش، به عبارتی، از نظر عقلی بدبین، ولی در رابطه با اراده خوش بین بودم. یعنی، در حالی که تمامی شرایط نامطبوع و تمامی آن چه را که قویاً مانع از هر گونه بهبودی

¹ Speech to the Anarchists [Discorso agli anarchici], ON, p. 490

² LC, p. 298

³ Q, p. 75

⁴ Q, pp. 1191-1192

در وضعیت‌ام بود را به وضوح می‌دیدم ... به خود می‌گفتم که به رغم این همه، اما، با توسل به تلاشی منطقی، با به کار گرفتن دقت و حوصله، بدون نادیده گرفتن کمترین چیزی در سر-و-سامان دادن به معدود عناصر مطلوبی که در دسترس بوده و با خنثی نمودن عناصر نامساعدی که تعدادشان در شمارش نمی‌گنجد، همواره ممکن است که به نتایج ملموسی دست یافته و دست‌کم به لحاظ فیزیکی بتوان دوام آورد، و بتوان مانع از صرف بی‌رویه انرژی حیاتی شد که مرا به طور فزاینده‌ای داغان می‌کند. امروز، دیگر این گونه نمی‌اندیشم.^۵

این خطوط در ماه مه ۱۹۳۳ نوشته شد. گرامشی دو سال پیش‌تر از آن با اولین بحران در وضعیت سلامتی-اش رو-به-رو شده بود. "ماجرای این طور شروع شد: ساعت یک بامداد روز سوم ماه اوت به طور ناگهانی دچار خون‌ریزی شدم"^۶ بحران بعدی در هفتم ماه مارس ۱۹۳۳ رخ داد. همین سه‌شنبه‌ای که گذشت، دم-دمه‌های سحر وقتی که از تخت پایین می‌آمدم، بلافاصله به زمین افتادم و در آن حالت بدون کمک قادر نبودم که روی پا به ایستم.^۷ حالا وضعیت فیزیکی و روانی گرامشی به طور ترمیم-ناپذیری تخریب شده بود:

روزهای اول، علایم عجیبی از بیماری به من دست که بعضاً خود به یاد دارم و بعضاً نیز آن-هایی که حضور داشتند برای‌ام توضیح دادند. مثلاً، برای مدتی طولانی به زبانی صحبت می-کردم که کسی نمی‌فهمید چه می‌گویم، که قطعاً باید گویش ساردینی بوده باشد، چون که همین چند روز پیش دریافتم که ناآگاهانه کلمات و عبارات ساردینی را با ایتالیایی قاطی می-کنم. به نظرم می‌رسید که در و دیوار اتاق پُر از قیافه‌های جور-و-ناجور است؛ این قیافه‌ها به هیچ وجه ترسناک نبودند، بلکه، به شکل‌های گوناگونی لب‌خند می‌زدند، و غیره. گاه-گاهی، اما، این طور به نظر می‌رسید که مادهء سیال و فشرده‌ای که در هوا شکل گرفته بود، رفته-رفته انباشته می‌شد و آن وقت می‌افتاد روی من و با صدای خفیفی مرا به روی تخت خواب‌ام پرت می‌کرد.^۸

^۵ LC, p. 717

^۶ LC, p. 444

^۷ LC, p. 696

^۸ LC, p. 698

ضعف عمومی وی به اوج خود رسیده بود. در سوم ژوئیه، در نامه‌ای خطاب به تاتیانا با لحنی بسیار غم‌انگیز نوشت: "تاب-و-توان از من سلب شده است. از ژانویه به بعد دیگر در من رمقی از حیات باقی نمانده است."

زمان نیروی غول‌آسایی است؛ در زندان، زمان "نام مستعار ساده‌ای برای خود زنده‌گی است"^۹

گرامشی، اما، به خوبی به این نکته آگاه بود که پیش از آن که تن رنجورش وی را از پا در آورد، زمان هم چون آهن‌سایه وجودش را فرسوده خواهد ساخت. در نامه‌ای به تاتیانا به تاریخ بیستم اکتبر ۱۹۲۸، گرامشی می‌نویسد:

اگر چه میل دارم که وضعیت ذهنی‌ام را پس از گذران دو سال در زندان برای تو و جولیا توضیح بدهم، اما شاید اندکی زود باشد. در حال، شاید تنها بتوانم یک نکته را توضیح بدهم و آن این است که به تمام معنا احساس یک قربانی را دارم. برای توضیح بهتر این نکته ناچارم که دست به قدری مقایسه پیچیده بزنم: می‌گویند که آب دریا در عمق زیر سی متر ساکن است. فعلاً، من تا عمق بیست متری فرو رفته‌ام. یعنی، در آن عمقی از آب غوطه می‌خورم که تنها هنگامی به حرکت می‌افتد که طوفانی خارج از قاعده برخاسته باشد. احساس من، اما، این است که دارم ذره-ذره به اعماق فرو می‌روم، و با شفافیت تمام آن لحظه‌ای را در برابر دیده‌گان‌ام می‌بینم که از خطوط نامریی گذشته و به عمق سکون مطلق می‌رسم، عمقی که از آن جا حتا امکان دیدن حرکت لایه‌های بالاتر نیز نیست.^{۱۰}

از سوی دیگر، اراده، هر اندازه هم که قوی باشد، کافی نیست که بتواند "رشته‌های از هم گسسته" روابط عاطفی فرد را بار دیگر به هم ببافد. اگر که در گذشته "به انزوای خویش تقریباً افتخار می‌کردم، امروز، اما، تمامیت فرومایه‌گی، فقدان شورمندی، و تنگ‌نظری مستتر در آن حیاتی را که صرفاً با اراده زیسته شده احساس می‌کنم."^{۱۱}

حتا لب فرو بستن‌های دل‌سوزانه و دروغ‌های بی‌ضرر خانواده‌اش صرفاً به این منظور که بر اضطراب وی نیفزایند، در شرایط انزوای مطلق وی به مسئله‌ای بزرگ تبدیل می‌شد: در ذهن گرامشی، هر کدام از این

^۹ LC, p. 724-725

^{۱۰} LC, pp. 217-218

^{۱۱} LC, pp. 439-440

موارد به "دسیسه‌ای" برای لطمه زدن به وی تعبیر می‌گشت. وی در مورد مرگ مادرش که برای مدتی طولانی از وی مخفی نگاه داشته شده بود، در نامه‌ای به جولیا در سال ۱۹۳۶ نوشت:

آیا فکر کردی که من از سال ۱۹۳۲ تا کنون احساس نمی‌کردم که مادر شوربختام مرده است؟ در آن وقت بود که دردی عمیق، به طریقی حقیقتاً پراشوب، بر من عارض شد، اگرچه از نظر جسمی به طور جدی ضعیف شده بودم. چگونه می‌توانستم این تصور را به خود راه دهم که مادرم در حالی که زنده است نخواهد که برای‌ام نامه بنویسد و یا این که از کسی نیز نخواستہ باشد که از جانب او برای‌ام بنویسد، و در نامه‌های دیگران نیز از او یادی در میان نباشد؟ از نظر من این گونه دل‌سوزی دروغین چیزی جز حماقت نبوده و در شرایطی که یک زندانی در آن به سر می‌برد به بی‌رحمی واقعی بدل می‌شود، زیرا که فضای بی‌اعتمادی و بدگمانی بیمارگونه‌ای را می‌آفریند که زندانی در آن فضا دائماً می‌اندیشد که چه چیزهای دیگری است که از او مخفی نگاه داشته می‌شود.^{۱۲}

وی در فوریه ۱۹۳۳ از نظر ذهنی به وضعی دچار شده بود که می‌گفت که توسط یک "سازمان" بزرگ محکوم گشته که دادگاه ویژه صرفاً "صورت مادی و علنی" آن است.

[وی دچار این وهم شده بود که] در میان آن‌هایی که بر علیه او اعلام جرم نموده بودند، همسرش نیز، اگر چه ناآگاهانه، قرار گرفته بود، اما "هستند آن‌هایی که آگاهانه اعلام جرم نموده‌اند."^{۱۳}

در این میان رابطه وی با جولیا بود که در نتیجه سوءتفاهمات و ابهامات موجود به شدت آسیب دید. گرامشی در پایان سال ۱۹۳۳ پی برد که شرایط ذهنی بد همسرش به شدت رو به وخامت گذاشته است. "نامه‌های ما به یک رشته از "تک‌گویی‌ها" بدل شده که بسیاری اوقات با یک-دیگر ناسازگارند."^{۱۴} در عین حال، برقراری یک "گفت‌و-گوی" سازنده نیز میسر نیست. گرامشی تلاش نمود تا در نمایی که در مسکو در حال شکل گرفتن بود نقش بازی کند. وی از طریق نوشتن نامه‌های جالبی پیرامون تئوری روانکاوی، بهترین شیوه‌های درمانی برای بیماری جولیا را پیش‌نهاد نمود. اما، این لحظات همبستگی، دل-نگرانی، و محبت جای خود را دائماً با دوره‌های سختی از سردی و سوءتفاهم عوض می‌کرد. گرامشی حتا

¹² LC, pp. 792-793

¹³ LC, p. 690

¹⁴ LC, p. 358

به تاتیانا در نوامبر ۱۹۳۲ نوشت که می‌خواهد رابطه‌اش را با همسرش به طور کامل قطع کرده "و یک‌جانبه او را در برابر عمل انجام شده قرار دهد":

به نظر من جولیا، اگر چه دیگر دختر جوانی نیست، اما کماکان می‌تواند آزادانه زنده‌گی تازه‌ای را از سر گیرد ... من یک بار دیگر به پوسته "ساردینی" خود باز خواهم گشت. نمی‌گویم که از این بابت رنج نخواهم کشید، اما با گذشت ایام به تدریج حساسیت‌ام را از دست داده و با آن خو می‌گیرم. توان تحمل‌اش را دارم. می‌توانم به آن عادت کنم.^{۱۵}

در عین حال، گرامشی به این نکته واقف بود که شخصیت خود وی نیز در حال فروپاشی است. در واقع شخصیت وی در حال انشقاق بود: "در حالی که یک بخش آن در پروسه فروپاشی به اضمحلال می‌رفت، بخش دیگر آن ناظر بر آن روند بود." نقطه بی‌بازگشتی که در آن نقطه "منش شخص در تمامیت‌اش توسط یک فرد نوین با انگیزه‌ها، ابتکارها، و شیوه تفکری متفاوت بلعیده شده" نزدیک می‌شد. این احساس فروپاشی که به شکلی تهدیدآمیز جولان می‌داد در استعاره جان فرسای زیر تجسم شده است:

کشتی-شکسته‌ای را تصور کن که تعدادی از سرنشینان آن به یک قایق نجات پناه برده‌اند که تا خود را حفظ کنند بدون آن که بدانند کجا، کی، و به دنبال کدام دگرگشت‌هایی خود را به واقع حفظ خواهند نمود. امری کاملاً طبیعی است که هیچ کدام از سرنشینان این کشتی پیش از غرق شدن‌اش به این که فکر نکرده که قربانی یک چنین حادثه‌ای خواهد شد، ... و از این رو و به طریق اولی به این فکر نیفتاده بود که مجبور به دست زدن به عملی خواهد شد که برخی از بازمانده‌گان تحت شرایط معینی ممکن است که به آن دست بزنند؛ برای نمونه، عمل تبدیل شدن به ... یک آدم‌خوار. اگر از هر کدام از این افراد مفروضی که مرتکب آدم‌خواری شدند، در شرایطی متعارف و هنگامی که تمامی حواس فرد سر جاست، پرسیده می‌شد که میان دو گزینه رویارویی با مرگ و یا آدم‌خواری کدام را بر خواهد گزید، پاسخ وی در نهایت امانت این می‌بود که با توجه به بدیل موجود بدون هیچ تردید وی مردن را ترجیح خواهد داد. حال، یک کشتی غرق می‌شود و تعدادی در آن میان به یک قایق نجات پناه می‌برند و غیره. پس از چند روز گرسنگی مداوم، ایده آدم‌خواری در میان این افراد به نوعی شروع به رنگ گرفتن می‌کند، تا این که در یک نقطه معینی برخی از آن‌ها حقیقتاً آدم‌خوار می‌شوند. اما، آیا می‌توان گفت

¹⁵ LC, p. 638

که این افراد همان آدم‌های پیشین هستند؟ میان این دو مقطع، یکی هنگامی که بدیل صرفاً یک فرضیهء ناب تئوریک بوده، و دیگری که در آن بدیل در زیر فشار نیاز فوری انسانی ظاهر می‌گردد، یک روند دگرگشت "ملکولی" با سرعت اتفاق افتاده است، تحولی که انسان‌های پیش و پس از آن به هیچ روی یکی نیستند. نمی‌توان گفت ... که این‌ها همان آدم‌ها هستند.^{۱۶}

¹⁶ LC, pp. 692-693

۵- زندانی‌ها باید زنده از زندان بیرون بیایند، نه پس از مرگ‌شان

فرجامی که تاتیانا در سپتامبر ۱۹۳۲ به رییس حکومت داده بود، سرانجام در فوریه سال بعد مورد پذیرش قرار گرفت. پس از این موافقت بود که تقاضانامه‌ای پر شد تا به دکتر شخصی گرامشی اجازه داده شود که برای معاینه پزشکی به ملاقات وی برود. پروفسور اومبرتو آرکانجلی^۱، پس از معاینه پزشکی در بیستم مارس ۱۹۳۳ اعلام نمود:

آنتونیو گرامشی، زندانی زندان توری، مبتلا به بیماری سل ستون فقرات است؛ ناحیه بالای شش راست وی بر اثر سل تخریب شده که با خلط خونی همراه بوده که به خاطر شدت زیادش تب سنگینی را به مدت چندین روز به دنبال داشته است. وی به عارضه سخت-سرخ‌رگی و فشار خون دچار است. او بارها حواس‌اش را از دست داده و روزهای متوالی دچار نابجاگویی شده است. وی از اکتبر ۱۹۳۲ تا کنون هفت کیلو وزن از دست داده است. او از بی‌خوابی رنج برده و دیگر قادر نیست که مانند گذشته بنویسد.

با توجه به این چنین گزارش غم‌انگیز از وضعیت جسمی و سلامتی گرامشی، نمی‌توان عزم آهنین وی را که به رغم این همه، کار تحقیق را در زندان کماکان به پیش راند تحسین نکرد. در صفحات دفترها می‌توان به وضوح مشاهده نمود که ضمیر آگاه این انسان از تن رنجورش کاملاً فارغ بوده است. هیچ گونه اشاره‌ای به وضعیت جسمی آس‌بار وی را نمی‌توان در هیچ کجای این اثر دید. این یادداشت‌ها صرفاً می‌تواند در شرایط یک اراده و ضمیر آزاد نوشته شده باشد. گرامشی‌ی اندیشمند را منش نامه‌های استثنایی وی به کمال به نمایش می‌گذارد. این نکته را می‌توان هنگامی که وی از توصیف دقیق علایم بیماری خویش و مقدار دارویی که باید مصرف کند و آن گاه که هم زمان توجه‌اش را به بررسی منطقی دلایل تئوریک و تاریخی گسستن جنتیله از کروچه و پدیده سیاسی "دگرگشت-باوری"^۲ در ایتالیا معطوف می‌سازد، به روشنی دید.^۳

آرکانجلی گزارش پزشکی خویش را با این ارزیابی به پایان برد: "گرامشی در شرایط کنونی‌اش نمی‌تواند مدت زیادی دوام بیاورد. به نظر من وی باید فوراً به یک بیمارستان یا کلینیک غیرنظامی انتقال داده شود، در غیر این صورت باید به طور مشروط آزاد گردد." این گزارش در بهار آن سال در روزنامه‌های اومانیته^۴ و

^۱ Professor Umberto Arcangeli

^۲ Transformism

^۳ LC, pp. 584-587

^۴ L'Humanité

سوکورسو روسو^۵ در فرانسه منتشر شد. به دنبال انتشار این گزارش، در پاریس کمیته‌ای برای مبارزه جهت رهایی گرامشی و دیگر مبارزین ضد-فاشیست از زندان تشکیل شد. رولان و باربوس^۶ از جمله اعضای این کمیته بودند. در عین حال، مبارزه وسیعی برای همبستگی بین‌المللی نیز آغاز گردید. از گوشه-و-کنار، برخی بیم داشتند که این اقدام‌ها نتایج منفی به دنبال داشته باشد. تولیاتی و سرافا نیز نگران این بودند که رژیم دست به عمل تلافی-جویانه بزند. اما، نمی‌توان تأثیر افکار عمومی را در شکل‌گیری تحولات پی-در-پی در زمان اسارت گرامشی نادیده گرفت.

هم‌زمان، تاتیانا با فرستادن عریضه‌ای در ماه ژوئیه توانست حکم انتقال گرامشی به درمانگاه یک زندان دیگر را به دست آورد. عرض حال وی در ماه اکتبر پذیرفته شد. گرامشی در نوزدهم نوامبر از زندان توری به طور موقت به درمانگاه زندان چی‌ویتاوکیا^۷ منتقل گردید.

وی در نامه‌ای به جولیا در ژانویه ۱۹۳۶ این گونه درد دل نمود:

نمی‌دانی که چه احساس وحشت‌ناکی توی قطار به من دست داد هنگامی که پس از شش سال آژگار دیدن همان سقف، همان دیوارها، همان چهره‌های عبوس یک‌هوا متوجه شدم که در طول این مدت کُلّ این دنیای پهناور به همراه جگن‌زارهاش، جنگل‌هاش، مردم عادی‌اش، انبوه-انبوه از جوان‌هاش، درخت‌ها و باغ‌های سبزیجات به حیات‌اش ادامه می‌داده است. اما، به ویژه احساسی که پس از دیدن قیاقه^۸ خودم توی آینه به من دست داد بسیار تکان دهنده بود. بلافاصله روی‌ام از آینه برگرداندم.^۹

وی سرانجام در هفتم دسامبر ۱۹۳۳ در کلینیکی در فورمیا^۹ بستری شد. پنجره‌های اتاق‌اش با نرده‌های آهنی حفاظ شده بود. در حالی که اتاق‌اش دائماً از سوی پلیس تحت مراقبت قرار داشت، تعدادی پلیس نیز راهروها و حیاط درمانگاه را تحت نظر داشتند. تاتیانا در مورد وضعیت گرامشی نوشته بود که: "او به تدریج دارد روحیه از دست رفته‌اش را باز می‌یابد به این خاطر می‌توان به بهبودی شرایط فیزیکی‌اش امید داشت." واقعیت این است که تاتیانا دچار توهم غم‌انگیزی بود. در حقیقت، گرامشی در شرایط جسمی و روحی بسیار وخیمی به سر می‌برد. رسیده‌گی‌های پزشکی ناچیزی که در این درمانگاه به او اختصاص یافت قادر نبود که

^۵ Soccorso Rosso

^۶ Henri Barbusse

^۷ Civitavecchia

^۸ LC, p. 772

^۹ Formia

"تخریب فزاینده و شکنجه-آور وضعیت وخیم روحی و جسمی او"^{۱۰} را متوقف سازد. این عبارت متعلق به خود گرامشی است که در تقاضای آزادی مشروط که در اکتبر ۱۹۳۴ به موسولینی فرستاد آمده بود. زمان بسیاری از دست رفته بود. او بار دیگر مطالعاتش را از سر گرفته بود و گاهاً سعی می‌کرد که بنویسد. او هم چنین سعی نمود که بار دیگر نامه نگاری با جولیا و فرزندان‌اش را از سر گیرد، اما واقعیت در این جملهء کوتاه‌اش که در *آوانته!* منتشر شد به روشنی جای گرفته است: "از زندان باید زنده‌ها را بیرون آورد، نه مرده‌ها را."

پس از کسب آزادی مشروط، وی کلینیک کوسیمانو را در بیست و چهار اوت سال ۱۹۳۵ ترک نمود، و در کلینیک کویسیسانا در رُم بستری شد. گرامشی در آوریل ۱۹۳۷ آزادی کامل‌اش را بار دیگر به دست آورد. در بیست و پنج آوریل همان سال دچار خون‌ریزی مغزی شد و دو روز پس از آن جان باخت. او در هنگام مرگ چهل و شش ساله بود.

¹⁰ LC, p. 826

۶- رابطه با حزب در دروه سال‌های زندان

در نامه‌های زندان اثری از نامه نگاری‌های سیاسی نیست. در طول دادگاه در رُم، گرامشی به همراه دیگر متهمین خط واحدی را دنبال نمود. همگی عضویت در حزب کمونیست را پذیرفتند، اما، بودن در جایگاه رهبری و عمل‌کرد در آن ظرفیت را انکار نمودند. گرامشی به این دلیل که از کنترل دقیق زندان آگاهی داشت، منظم‌اً از نامه‌نگاری به رفقای حزبی، چه مستقیماً و چه با رمز، خودداری نمود. از این رو بسیار دشوار است که بتوان رابطه وی را با رهبری حزب کمونیست، که به خارج از کشور مهاجرت نموده بود، و با دیگر مبارزین و رهبرانی که دستگیر شده بودند به درستی دریافت. اما، در لابلای برخی از بخش‌های دفترها، و با مشاهده نحوه برخورد وی با آن دسته از مشکلات سیاسی‌ای که در طی یک دهه‌ای رخ داد که وی امکان مداخله مستقیم را نداشت، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که نوع این روابط اساساً تغییر کرده بود. از نوشته‌های افرادی که فرصت گفت‌و-شنود با وی را در دوران زندان داشته‌اند نیز نتیجه مشابهی حاصل می‌شود.

مخالفت گرامشی با "چرخش" در انترناسیونال کمونیستی، خطی که حزب کمونیست ایتالیا نیز پیروی نمود، محرز است. کمینترن در سال‌های ۱۹۲۸-۲۹ پس از رها کردن استراتژی "جبهه واحد" مطرح نمود که ثبات نسبی سرمایه‌داری به انتها رسیده و وضعیت نوین انقلابی از راه می‌رسد. تئوری "سوسیال-فاشیسم" سوسیال دموکراسی را به عنوان پیش‌رفته‌ترین عنصر ارتجاع، صرفاً گونه‌ای از فاشیسم، عنوان نمود. گرامشی در سال ۱۹۳۰ در زندان توری، هنگام بحث با یکی از هم-زندان‌هایش پیرامون سیاست، بر اهمیت فاز "دموکراتیک" میان-مرحله‌ای تأکید ورزید.

کاملاً درست است که نظرگاه سیاسی گرامشی، دست‌کم پس از "چرخش"، از نظرگاه رهبری حزب کمونیست دور گردید. اما، دلیلی برای این که گرامشی از حزب بریده و یا این که حزب وی را اخراج کرده باشد در دست نیست. در حقیقت، ارتباط وی با کمیته مرکزی در خارج، عمدتاً از طریق سرافا، هیچ‌گاه قطع نگردید. بر عکس، این گرامشی بود که به طور فزاینده‌ای نارضایتی سیاسی‌اش را بیان می‌کرد. بررسی نوشته‌های تاریخی و اسناد کلیدی به وضوح ایده وجود هر گونه "طرح توطئه‌ای" بر علیه وی را منتفی می‌سازد. این نکته به ویژه در ارتباط با نامه رُوجه‌رو گری‌یکو به تاریخ دهم فوریه ۱۹۲۸ دارای اهمیت بسیار است. نامه مزبور این بدگمانی را ایجاد نموده بود که برخی از رهبران تبعیدی سعی دارند که وضعیت وی را درست پیش از شروع دادگاه خراب‌تر کنند.

در سی‌ام آوریل [همان سال] گرامشی در این رابطه به جولیا نوشت:

چندی پیش ... نامهء عجیبی با امضاء رُوجرو به دستام رسید که خواسته بود به او پاسخ دهم. شاید بودن من در زندان مرا بیش از آن چه که عقل سلیم بطلبد دچار ظن و گمان نموده است. اما، حقیقت این است که این نامه، به رغم تمبر و مهر پستی روی آن، عصبانی‌ام کرد.^۱

وی بعداً در نامه‌ای که در دسامبر ۱۹۳۲ به تاتیانا نوشت، به شکلی مستقیم‌تر به این مسئله پرداخت:

به یاد داری که در سال ۱۹۲۸، هنگامی که من در زندان میلان [سان ویتوره] بودم، نامه‌ای از "دوستی" در خارج به دستام رسیده بود. و حتماً به یاد داری که من در مورد این نامهء عجیب برای شما نوشتم و گفتم که قاضی پس از آن که نامه را به دستام داد، دقیقاً با این کلمات اضافه نمود که: "عالی‌جناب گرامشی، بی‌تردید شما از لطف دوستانی برخوردار هستی که آرزومند زندانی درازمدت برای شما هستند." قضاوتی را که خود تو در ارتباط با این نامه برای من نوشته بودی با صفت "تبه‌کارانه" ختم می‌شد. خُب، در این نامه در حق من بسیار "دل‌سوزی" شده بود؛ این گونه به نظر می‌رسید که از سوی کسی نوشته شده که قصد "دل‌داری دادن به من" را دارد، و می‌خواهد که به من قوت قلب بدهد، و غیره. اما، هم نظر قاضی و هم نظری که در نامهء تو بدان اشاره شده بود عملاً درست بود ... در ارتباط با برخی از سطور نامه، قاضی (سواى مسایل دیگر) اشاره نمود که این نامه می‌توانسته فاجعه‌ای برای من باشد. آیا نوشتن این نامه از روی غرض‌ورزی بود و یا این که صرفاً یک ندانم کاری نامسئولانه؟ مشکل بتوان گفت که کدام بوده است. می‌تواند هر دو باشد؛ ممکن است که نویسندهء نامه احمقی بی مسئولیت بوده که فرد دیگری، کسی که آن قدرها هم احمق نبوده، وی را تحریک به نوشتن این نامه نموده بود.^۲

محتوای این نامهء "مشکوک" چه بود؟ گری‌یکو بر آن بود که تا گرامشی را از تحولات مبارزهء درونی در حزب روسی که به اخراج تروتسکی و زینوویف در نوامبر ۱۹۲۷ انجامیده بود آگاه ساخته، و در عین حال موضع ادارهء سیاسی حزب کمونیست ایتالیا را در موافقت با این تصمیم بلشویک‌ها به اطلاع برساند. محتوای حساس خبرهای مندرج و لحن محرمانهء نامه به ساده‌گی نشان می‌داد که مخاطب بایستی که از رهبران رده بالای کمونیستی باشد. اما، آیا واقعاً پلیس فاشیستی این را پیشاپیش نمی‌دانست؟ گرامشی به

^۱ LC, p. 186

^۲ LC, pp. 646-647

عنوان دبیر هیئت اجرایی حزب از ۱۹۲۴ برای پلیس مخفی فردی کاملاً شناخته شده بود. حتا، روشن نیست که دادستان واقعاً از این نامه در دادگاه بر علیه گرامشی استفاده کرده باشد.

برای بی‌اعتبار سازی تئوری "توطئه"، باید اشاره شود که دو نامه دیگر - و بسیار مشابه آن چه که به گرامشی نوشته شده بود - از سوی گری‌یکو در همان روز به اسکوچی‌مارو و ترراچینی نیز فرستاده شده بود. ترراچینی در ماه مارس به نامه‌ای که برای او فرستاده شده بود پاسخ داد بدون آن که برای وی هیچ گونه گرفتاری ایجاد شود. ترراچینی که خود نیز در شرایط مشابهی به سر می‌برد، در مورد این که گویا توطئه‌ای در کار بوده و یا دشمنی پنهانی در کار باشد ظنی نداشت.

تاتیانا، که بدگمانی و سوسه-مندانه گرامشی به وی نیز انتقال یافته بود، حتا پس از مرگ شوهر-خواهرش نیز کماکان به دنبال یافتن حقیقت پیرامون این به اصطلاح توطئه بود. نظر سرافا در این زمینه بسیار جالب و حساب شده است. وی در سپتامبر ۱۹۳۷ در نامه‌ای به دوست دخترش یک سوءتفاهم پیش پا افتاده را این گونه توضیح می‌دهد:

این موضوع روشن شده است. اما، فرض کنیم که نمی‌توانستیم آزادانه به یک-دیگر نامه بنویسیم، و این که تو به مدت ده سال در شرایط جسمی و فکری وحشتناکی قرار می‌گرفتی، تنها با افکار و ایده‌های خودت، آن وقت سوءتعبیرها در ذهنات شروع به رشد می‌کرد ... کاملاً اطمینان دارم که چیزی مشابه این (البته در شرایطی بسیار جدی‌تر) در مورد این نامه‌ها مورد بحث نینو نیز اتفاق افتاده است. هنگامی که بدون پیش‌داوری به این نامه نگاه می‌کنم، برای‌ام محرز است که صرفاً یک عمل غیر-مسئولانه از سوی نویسنده نامه بوده، اما، "عنادی" در کار نبوده و مهم‌تر این که هیچ گونه طرحی شیطانی در میان نبوده است. این حقیقت که نینو اظهار نظر قاضی را به عنوان دلیلی بر سوءظن خویش مطرح نمود، مرا بر نظرم استوارتر می‌سازد. کاملاً روشن است که ایجاد سوءظن از جمله کارهای تیپیک حرفه قضات است.^۳

در اولین سال‌گرد مرگ گرامشی، این گری‌یکو است که پیامی به نیابت از سوی کمیته مرکزی حزب به جولیا می‌فرستد:

^۳ LTG, pp. 187-188

اکنون بر عهدهء ماست که نوشته‌های رهبر ما را منتشر کنیم، و این امری است که ما تمام تلاش خویش را صرف آن خواهیم نمود. بدین ترتیب، آموزه‌های این کمونیست کبیر ایتالیایی در دسترس تمامی کارگران و انسان‌های ترقی‌خواه کشور ما قرار خواهد گرفت.^۴

^۴ “*Ruggero Grieco a Giulia Schucht*” [Ruggero Grieco to Julia Schucht], LN, p. 105

دفترهای زندان

۱- "آزمایش گاهی از ایده‌ها"

یکی از رفقای دوره زندان در مورد شبی که گرامشی قرار بود از زندان توری منتقل شود می‌گوید:

برای جمع‌و-جور کردن اثاثیه وی به همراه نگهبان مسئول به انبار رفتیم. بر اساس طرحی که از پیش چیده بودیم، هنگامی که او نگهبان را با صحبت‌های‌اش سرگرم کرده بود، من تعداد هژده جلد دفترهای دست‌نویس وی را در صندوق ماشین به همراه وسایل دیگر جا دادم.

در واقع، تعداد دفترها بیست‌و-یک جلد بود. از فوریه ۱۹۲۲ تا چند ماه آخر سال ۱۹۳۳، گرامشی یادداشت‌های‌اش در باره مقوله‌های مختلف را به شکلی بسیار مرتب در هفده دفتر جمع‌آوری نمود. چهار دفتر دیگر نیز ترجمه‌های آزمایشی وی از دو زبان آلمانی و روسی بود، زبان‌هایی که به نظر وی دارای اهمیت ویژه‌ای بودند. وی در دوره زندان در فورمیا (دسامبر ۱۹۳۳ – اوت ۱۹۳۵) تعداد دوازده دفتر دیگر را نیز کامل نمود.

بدین ترتیب، تعداد کل دفترها سی‌و-سه جلد و شامل بیش از دو-هزار یادداشت بوده است که هر کدام با شماره پاراگراف و غالباً با سر-تیتیر همراه بود.

خواست گرامشی این بود که دست‌نوشته‌های وی به جولیا سپرده شود. تاتیانا در دوازدهم مه ۱۹۳۷ این نکته را به سرافا یادآوری نموده، و به علاوه مسایل دیگر، از جمله از او پرسید که آیا قصد ندارد که این دفترها را به سر-و-سامان برساند: "تردیدی نیست که این کار از دست هر کسی بر نمی‌آید و باید به دست فردی توانا انجام شود."^۱ اما، سرافا ایده دیگری در سر داشت. از آن جا که وی به ارزشی که رهبران حزب کمونیست برای میراث ادبی گرامشی قایل بودند آگاه بود، از تاتیانا خواست که این دفترها را فوراً به مسکو بفرستد. وی در سپتامبر ۱۹۳۷ در نامه‌ای به تاتیانا نوشت که: "قویاً بر این باورم که این چیزها را باید به سرعت و بدون هیچ تأخیری بفرستی."^۲ اما، انتقال این دفترها با یک سال تأخیر در ژوئیه ۱۹۳۸ به اتحاد شوروی رسید. در آن جا، این دفترها به دست نماینده‌گان حزب کمونیست ایتالیا در کمیتن سپرد شد. در آن زمان، پالمیرو تولیاتی در اسپانیا، و در بحبوحه جنگ داخلی که در تابستان ۱۹۳۶ توسط گروهی از ژنرال‌ها تحت فرماندهی فرانسیسکو فرانکو، دیکتاتور آینده اسپانیا آغاز شده بود، به سر می‌برد. تولیاتی پس از دریافت اولین نسخه‌ها در بارسلون، بلافاصله کار ویراستاری آن‌ها را در زیر بمباران دائم هواپیماهای

^۱ LC, p. 260

^۲ LTG, p. 186

فاشیست‌ها با کمک برخی رفقای دیگر آغاز نمود. هدف این بود که این آثار را فوراً برای چاپ آماده سازند. روند کار، اما، بر اثر تراژدی اسپانیا، شروع جنگ دوم جهانی، و دستگیری تولیاتی دچار وقفه شد.

چاپ اول *دفترهای زندان* توسط انتشارات این‌آودی^۳ بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۱ منتشر گردید. ناشر یادداشت‌های گرامشی را بر اساس موضوع دسته‌بندی نموده و در شش مجلد با عنوان‌های زیر منتشر ساخت:

- ماتریالیسم تاریخی و فلسفه بنه‌دیتو کروچه (۱۹۴۸)
- روشنفکران و سازمان فرهنگی (۱۹۴۹)
- جنبش برای آزادی و وحدت (۱۹۴۹)
- یادداشت‌هایی پیرامون ماکیاولی، سیاست، و دولت مدرن (۱۹۴۹)
- حیات و فرهنگ ملی (۱۹۵۰)
- گذشته و حال (۱۹۵۱)

چاپ *دفترهای زندان* در شکل موضوعی در ابعاد وسیعی پخش گردید، اما، اختلاف نظر بر سر درستی و حقانیت معیارهای به کار گرفته شده در چاپ این آثار نیز کم نبود. با این وجود می‌توان گفت که گزینه‌های دیگر شانس چندانی در گسترش افکار گرامشیایی نداشتند. وضعیت پاره-پاره این یادداشت‌ها و تلاش فزاینده نویسنده در بازنویسی و باز-سازمان‌دهی آن‌ها در دسته‌بندی‌های همگن کار ناشر اولیه این آثار را توجیه می‌کند.

در طی سالیان، کشش وسیعی که نسبت به این متون ایجاد شد زمینه را برای تدارک چاپ سنجش‌گرانه‌ای از *دفترهای زندان* در سال ۱۹۷۵، این بار نیز توسط انتشارات این‌آودی، فراهم ساخت. این چاپ شامل سه جلد حجیم است که تقریباً یک-چهارم آن را یادداشت‌ها و ضمیمه‌ها تشکیل می‌دهد. در این چاپ، دفترها به ترتیب زمانی و دقیقاً به همان ترتیبی که گرامشی آن‌ها را گرد آورده بود، تنظیم شده‌اند.

این نسخه سنجش‌گرانه از دفترها به ابزاری گران‌بها در دست گرامشی-شناسان تبدیل گشته و محدودیت-های زبان‌شناسی تطبیقی محتوم در نشر موضوعی را زیر ذره-بین قرار داد. با این حال باید افزود که

³ Einaudi Editore

خواندن اش آسان نیست. چاپ قدیمی گزیده آثار گرامشی عملاً مفیدتر بوده، دست کم به این دلیل که مطالعه دفترهای زندان را برای عموم آسان تر می سازد.

قرار دادن یادداشت های زندان گرامشی به ترتیب زمانی روش کار گرامشی را به روشنی به نمایش می گذارد. اولاً، این نکته روشن می گردد که وی به طور هم زمان روی دفترهای مختلف کار می کرده و یا این که به دفتر قبلی برای افزودن یادداشت جدیدی مراجعه می کرد. بنابراین، اگر ممکن بود که تاریخ شروع هر دفتری را به طور قطع تعیین نمود، اما، در برخی موارد بسیار مشکل است که بتوان این کار را برای انتقال قطعه ای از یک دفتر به دفتر دیگر و یا رجوع دادن های پس و پیش انجام داد. این مشکل به ویژه در مورد دفترهای موسوم به "متفرقه"، یعنی دفترهایی که گرامشی یادداشت های اش را هنگام مطالعه و مشاهدات پراکنده اش را در آنها جمع آوری نموده و یا قطعاتی از نویسندگان دیگر را بازنویسی نموده، صدق می کند. این مطالب در خلال دور دوم ویرایش، بعضاً بر اساس عنوان هایی که گرامشی خود در دفترهای "ویژه" به کار برده بود، دسته بندی شدند. مطالب در نشر سنجش گرانه به شکل زیر طبقه بندی شده اند:

- متون A، آن هایی که از پیش نویس اول بار دیگر در یادداشت های دیگر استفاده شده، با تغییرات جزئی یا کلی، و بیش از همه در دفترهای "ویژه"؛
- متون B، آن هایی که در یک پیش نویس آمده اند؛
- متون C، آن هایی که در پیش نویس دوم آمده اند.

ممکن است این طور به نظر برسد که تمامی این عناصر جزییات تکنیکی کم-و-بیش غیر-ضروری باشد، اما، واقعیت این است که این جزییات برای شناساندن ویژه گی های بنیادین دفترهای زندان اجتناب ناپذیرند. به واقع، انگیزهء درونی یگانهء اثر گرامشی، یا به عبارتی تم/ اصلی آن که در مقدمهء این کتاب در مورد آن بحث شده، روشن نیست. تدوین یادداشت های زندان به طور عمده از طبیعت موقتی برخوردار بوده که حاکی از ناتمام بودن آن است. این یادداشت ها آزمایش گاه وسیعی از ایده های گوناگون را ارائه می دهد، آزمایش گاهی که در آن بر اساس طرحی که در چند مرحله تهیه شده، تمامی مواد پیش-زمینه و مورد نیاز برای نوشتن یک رشته از مقالات ذخیره شده اند. این مقاله ها، البته، هیچ گاه نوشته نشدند. خط سیر اندیشه گی گرامشی، که با انسانی گره خورده بوده که با استقامتی بی همتا زیست و رنج کشید، هیچ وجه مشترکی با خط سیر فکری یک "کرم کتاب که از صفحات چاپی کهنه تغذیه کرده و رساله های بی شماری

اندر باب استفادهٔ زمان ناقص در نوشته‌های سیکو پولنتن^۴ بیرون می‌دهد^۵ ندارد. خوانندهٔ دفترهای زندان این نکته را باید دائماً به خاطر بسپرد. خواننده با یک اثر نهایی سر-و-کار ندارد که شاید بتوان آن را به طور ناسنجیده پذیرفت. در این اثر تعداد پرسش‌هایی که بی‌پاسخ مانده‌اند بسا فراتر از حتمیت و حقیقت است. اما، این دقیقاً ویژه‌گی ضد-جزمیت و خصلت سنجش‌گرانهٔ دفترهای زندان است که درسی را در روش ارایه می‌کند که همواره مطرح است.

^۴ Sicco Ricci (1375-1447), nicknamed “Polenton” by his father, was a jurist and Renaissance humanist punctiliously dedicated to studying literature and history in its original Latin.

^۵ LC, p. 329

۲- ایدئولوژی و "فلسفه عمل"

گرامشی در *دفترهای زند/ن*، به دفعات به فعالیت‌های ژورنالیستی خویش اشاره می‌کند که از دوران جوانی تا زمان دستگیر شدن بدان اشتغال داشت. "ژورنالیسم" عنوان یکی از دفترهای "ویژه" است که در سال ۱۹۳۴ نوشته شد که یادداشت‌های پراکنده دیگری را نیز در بر دارد. گرامشی در یکی از این یادداشت‌ها "بررسی مختصری از کهکشان" را به مثابه "کاریکاتوری از یک عنوان برای فضل‌فروشی و خودنمایی"^۱ ذکر می‌کند. خوب است که این بذله‌گویی وی هنگام برخورد سرسری با منظومه تئوریک غنی و مدون گرامشی به یاد آورده شود.

علاوه بر اصطلاحات ساده، بسیاری از مقوله‌های تفسیری بیان گرامشی نیز به جزئی از زبان روزمره در ایتالیا تبدیل شده است. با استفاده از یکی از انگاشت‌های خاص گرامشی، می‌توان گفت که این اصطلاحات به "درک همگانی" تبدیل گشته‌اند.

گرامشی ایده درک همگانی را به مثابه "ایده‌ای مبهم، متناقض، و چند-پهلوی"^۲ می‌نگرد. با این حال، اما، به نظر وی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. "مفهوم دقیق این به اصطلاح 'درک همگانی' یا 'درک سلیم' چیست؟" نزدیک‌ترین پاسخ این است که "درک همگانی دلایل دقیق، ساده، و عملی را از طریق مجموعه‌ای از داوری‌ها مشخص ساخته، و راه را برای کشیده شدن به ورطه لفاظی‌ها و حرف‌های صد-تا-یک-غاز متافیزیکی، سطحی، و شبه-علمی باز نمی‌گذارد."^۳ اما، درک همگانی در عین حال "محافظه‌کار" و "نوگريزانه" است. به عبارت دیگر، مخالف نوآوری است. از آن نمی‌توان به عنوان "اثبات درستی" یک تئوری استفاده نمود. از سوی دیگر، اما، اگر یک تئوری توانست به عنوان یک درک همگانی پذیرفته شود به این معناست که "این تئوری از توان گسترش‌یابی و گواه‌آوری وسیعی برخوردار است."^۴ از این رو، هر فلسفه‌ای گرایش به تبدیل شدن به درک همگانی داشته و می‌خواهد که خود را نه تنها بر گروه‌های کوچکی از روشن‌فکران، بلکه بر لایه‌های مختلف مردم تحمیل نماید.

ایستار فکری یک انسان عامی چیست؟

¹ Q, pp. 1029-1030

² Q, p. 1399

³ Q, p. 1334

⁴ Q, p. 1400

وی به نقطه نظرات، باورها، معیارهای متمایزگر، و هنجارهای رفتاری خویش شکل داده است. حال، در نظر بگیریم که این انسان عامی رو-در-روی کسی قرار می‌گیرد که مدافع نقطه نظری متفاوت است، کسی که از نظر فکری بر او برتری داشته، و بهتر از یک انسان عادی می‌تواند در دفاع از نقطه نظرش دلیل بیاورد، و توانایی آن را دارد که با منطق خویش این فرد عامی را مقهور سازد، و غیره. حال اگر که این انسان عامی در گرما-گرم بحث نتوانسته باشد که حقانیت باورهای نظری خویش را اثبات نماید، بنابراین، آیا نباید که باورهایش را تغییر دهد؟ اما، اگر بناست که وی هر بار که با مخالفی با توان اندیشه‌ورزی برتر رو-به-رو شد بخواهد که باورهایش را تغییر دهد، آن گاه کار تغییر عقیده برای وی به امری روزانه تبدیل خواهد شد. اما می‌دانیم که چنین اتفاقی نمی‌افتد، پس باید دید که چه چیزی به چارچوب فلسفی وی استحکام می‌بخشد، به ویژه آن شکلی از فلسفه که از نظر وی مهم‌تر از استانداردهای رفتاری است؟ مهم‌ترین عنصر پایه‌ای در حفظ مجموعه باورهای این انسان، به واقع، ایمان اوست که عنصری غیر-عقلانی است. اما، ایمان به چه کسی و چه چیزی؟ ایمان وی، به ویژه، به آن گروه اجتماعی است که وی بدان تعلق دارد، البته مادامی که [آن گروه اجتماعی] در کل به همان شکلی بیندیشد که وی می‌اندیشد. انسان عادی به خود می‌گوید که بی‌شماران به خطا نمی‌تواند باشد، یعنی دقیقاً بر خلاف آن چه که مخالف وی می‌خواسته به او بقبولاند. حتا اگر که خود وی، در حقیقت، نتواند که نقطه نظرش را به طور مدون و مستدل در پاسخ به مخالفش مطرح نماید، اما، یقین دارد که فردی در گروه وی هست که می‌داند چگونه از پس این کار برآید، و بی‌تردید بسا بهتر از این مخالف نوعی. در واقع، او به یاد می‌آورد که در جایی شنیده بود که دلایل متقن در دفاع از ایمانش به طور دقیق و منسجمی بیان شده بود، آن گونه که وی را در ایمانش ثابت قدم ساخت.⁵

ارایه نقدی مستحکم از درک همگانی که از دیرباز به جای مانده امری مطلقاً ضروری در مسیر هدایت بخش‌های بزرگی از مردم به سمت ایده‌های نوین است، نقدی که هم چنین باید فلسفه‌های "فردی"، یعنی آن دستگاه‌های نظری را شامل شود که به دست متخصصینی ساخته شد که در مبدأ تاریخ فلسفه به مفهوم دقیق‌اش بودند. با تحلیل از درک همگانی، که گرامشی به این دلیل که "همواره در حد فاصل فرهنگ

⁵ Q, p. 1391

عامه در مفهوم درست کلمه " و "فلسفه، علم، و اقتصاد دانشمندان" ⁶ جای دارد "فولکلور فلسفه" نیز نامیده، می‌توان نتیجه گرفت که "که همه انسان‌ها فیلسوف‌اند." در این جا هدف مطرح ساختن شعاری عوام-فریبانه برای جلب رضایت توده‌ها نیست. بر عکس، گرامشی در فرق گذاشتن میان حوزه فرهنگ تخصصی و فرهنگ عامیانه و آماتور بسیار سخت‌گیر بود. قطعه زیر شاید شاهدهی درست بر این مدعا باشد:

اگر از کسی که هرگز زبان چینی را نیاموخته و تنها می‌تواند به گویش ولایت خودش [در ایتالیا] حرف بزند، خواسته شود که نوشته‌ای را به زبان چینی ترجمه کند، طبیعی است که دچار حیرت شود. این آدم در ابتدا فکر می‌کند که یک شوخی است. اما، اگر اصرار شود، آن وقت فکر می‌کند که وی را دست انداخته‌اند و به این خاطر ممکن است که دعوا راه بیندازد. همین فرد، اما، حتا بدون آن که از او خواسته شود، به خود اجازه می‌دهد که در مورد هر مطلبی که به نظر می‌رسد صحبت کند، اگر چه وی زبان فنی مورد نیاز برای سخن گفتن در آن موضوعات را نمی‌داند، فاقد هر گونه آگاهی در مورد پیش-زمینه‌های تاریخی آن موضوعات بوده، و به ارتباط آن‌ها با موضوعات دیگر آگاه نبوده و بعضاً از ویژگی‌های ممیزه آن‌ها نیز کاملاً بی‌خبر است.⁷

پس، این که هر کسی یک فیلسوف است دقیقاً به چه معناست؟ معنای این گفته بیش از آن نیست که بگوییم که در حیات عملی - یعنی در "فعالیت عملی" انسان - "یک برداشت ضمنی از جهان، به عبارتی یک فلسفه وجود دارد." فرق میان فلاسفه حرفه‌ای و آن‌هایی که دارای حرفه‌های دیگر هستند، یک فرق "کمی" است نه فرق "کیفی":

فیلسوف حرفه‌ای یا کارشناس نه تنها به روشی منطقی‌تر و منسجم‌تر از دیگران "می‌اندیشد"، بلکه وی به تمامی تاریخ تفکر آگاه بوده، یعنی می‌تواند رشد اندیشه‌گی را تا زمان خودش به خوبی دریابد.⁸

در حوزه اندیشه، فیلسوف همان کارکردی را دارد که متخصصین دیگر در زمینه‌های علمی مختص به خویش دارند. اما، یک تفاوت وجود دارد:

⁶ Q, p. 2271

⁷ Q, p. 1779

⁸ Q, p. 1342

فیلسوف متخصص در مقایسه با دیگر متخصصین به انسان‌ها نزدیک‌تر است ... نمی‌توان به هیچ انسانی اندیشید بدون آن که او را نیز یک فیلسوف دانست، کسی که می‌اندیشد، دقیقاً به این دلیل که اندیشیدن شایسته‌ء انسان است (مگر این که یک احمق بیمار باشد).^۹

یا، در اشکال کلی‌تر گفته شده است که، "نمی‌توان از غیر-روشن‌فکران سخن گفت، چون که چنین چیزی وجود ندارد ... نمی‌توان هیچ فعالیت انسانی را نام برد که از دخالت اندیشه بی‌نیاز باشد."^{۱۰} با این وجود، آیا می‌توان کسی را که بلد است تخم مرغ نیمرو کرده و یا این که جامه‌اش را وصله بزند، آشپز یا خیاط نامید؟ البته که نمی‌توان. به طور مشابهی، نقش روشنفکری در جامعه نیز از آن همه نیست. به طور تاریخی، "گروه‌هایی در جامعه تکوین یافته‌اند که نقش‌شان تخصص در کار بست خرد است."^{۱۱} این مقوله‌های اجتماعی به ویژه به گروه‌های اجتماعی مسلط گره خورده‌اند:

یکی از مهم‌ترین ویژه‌گی‌های هر گروهی که توانسته است توان درونی‌اش را افزایش دهد، پیکار برای هضم و جذب "ایدئولوژیکی" روشن‌فکران سنتی است. مادامی که این گروه بتواند به طور هم‌زمان روشنفکران نهادین خویش را بپرورد، پروسه مزبور بسا سریع‌تر و مؤثرتر به پیش خواهد رفت.^{۱۲}

گرامشی نقش تاریخی روشن‌فکران سنتی را دست‌کم نگرفت. از این روی، ضروری است که با فیلسوفان "منفردی" مانند بنه‌دیتو کروچه، به اصطلاح "پاپ غیرروحانی" فرهنگ ملی، کنار آمد. گرامشی، با به عاریت گرفتن اصطلاح آنتی-دورینگ انگلس، بر این باور بود که "نوشتن یک آنتی-کروچه به ده سال کار گروه بزرگی از اندیشمندان نیاز خواهد داشت."^{۱۳} ...

در این نقطه، گرامشی به جنبه‌های دیگر تاریخ فلسفه می‌پردازد: تفاوت در جهان‌بینی توده‌ها و محافل محدود روشن‌فکران، و ارتباط میان این نهادهای گوناگون فرهنگی و سنت فلسفی به معنای اخص‌اش:

فلسفه یک دوره معین تاریخی صرفاً فلسفه این یا آن فیلسوف، این یا آن گروه از روشن-فکران، و یا این یا آن بخش بزرگ از توده‌ها نیست. بلکه ترکیبی از همه این عناصر است که در راستای مشخصی به فراز می‌رسد. همین فراز آن است که تبدیل به هنجاری برای کردار

^۹ Q, pp. 1342-1343.

^{۱۰} Q, p. 1550

^{۱۱} Q, p. 1516

^{۱۲} Q, p. 1517

^{۱۳} Q, p. 1234

گروهی می‌گردد، یعنی، به تاریخ عینی و کامل بدل می‌شود. فلسفه یک دوره تاریخی چیزی بیش از "تاریخ" آن دوره نیست. بدین مفهوم، تاریخ و فلسفه از یک-دیگر جدا ناشدنی هستند. این دو یک "بلوک" را شکل می‌دهند.^{۱۴}

توده‌ها، یعنی قهرمانان حقیقی در "بلوک" فرهنگی و سیاسی حاضر، سوژه‌های تاریخ هستند. بنابراین، روشن‌فکر متعهد باید که "خود نیز وارد عمل شده، و برای سازمان‌دهی رخساره‌های عملی فرهنگ به پا خیزد ... وی باید خود را دموکراتیزه کند."^{۱۵} شخصیت تاریخی یک فیلسوف "منفرد" دیگر بر پایه یک سری بدیهیات تازه یا بر اساس اکتشافات کهن که به عنوان میراث پدری یک گروه کوچک باقی می‌ماند تعریف نمی‌شود. شخصیت یک فیلسوف دیگر "محدود به خود فیزیکی وی نبوده، بلکه یک رابطه فعال اجتماعی از محیط فرهنگی است که وی در آن قرار گرفته است."^{۱۶} گرامشی این نوع جدید از فیلسوف را که به طور تاریخی شکل گرفته است "فیلسوف دموکراتیک" می‌نامد. اصول مدرن آموزشی که بر اساس آن رابطه آموزگار و آموزنده دوطرفه است، یعنی، "هر آموزگاری خود یک آموزنده بوده، و هر آموزنده‌ای نیز خود یک آموزگار است"، تنها به محیط مدرسه محدود نمی‌ماند. تمامی عناصر اجتماعی به طور متقابل بر یک-دیگر تأثیر می‌گذارند، افراد در میان خود، روشن‌فکران و غیر-روشن‌فکران و همچنین فرمان‌روایان و فرمان‌گزاران. محیط فرهنگی‌ای که فیلسوف در چارچوب آن فعالیت می‌کند نیز بر او تأثیر می‌گذارد. محیط فرهنگی به مثابه "استاد" عمل کرده و فیلسوف را مجبور به "انتقاد از خود مستمر"^{۱۷} و می‌دارد.

تئوری مارکس، به ویژه سومین تز از یازده تز در باره لودویک فویرباخ فیلسوف آلمانی که در سال ۱۸۴۵ نوشته شد، منبع ساخت-و-پرداخت گرامشی بود. ترجمه تزهایی در باره فویرباخ که گرامشی آن را در زندان به انجام رساند، در ضمیمه چاپ سنجش‌گرانه دفترهای زندان جمع‌آوری شده است. در ارتباط با تز سوم می‌خوانیم که:

نظریه ماتریالیستی که انسان را محصول محیط و آموزش دانسته، و این که، بنابراین، تغییرات در انسان محصول محیطی دیگر و آموزشی متفاوت بوده، این واقعیت را که این دقیقاً محیط

¹⁴ Q, p. 1255

¹⁵ Q, p. 689

¹⁶ Q, p. 1332

¹⁷ Q, p. 1331

است که توسط انسان دگرگون شده و این که آموزگار خود باید آموزش ببیند را نادیده می-گیرد.^{۱۸}

تازهایی در باره فویرباخ حاوی یک شعار بسیار معروفی بوده که در اندیشه سوسیالیستی مدرن تقریباً همیشه-حاضر است. گرامشی آخرین تز از ترها را این گونه ترجمه نموده است: "فیلسوف‌ها تنها جهان را به اشکال مختلف تفسیر نموده‌اند؛ امروز اما مسئله بر سر تغییر آن است."^{۱۹} آیا هدف مارکس از این گفته "اشاره‌ای به نفی فلسفه از هر نوع است"؟ به نظر گرامشی:

حتا اگر بخواهیم این ایده ابلهانه را بپذیریم که مارکس می‌خواسته که فلسفه را در کل با فعالیت‌های عملی "جای‌گزین" سازد، باید که این استدلال لاجرم را بپذیریم که فلسفه را نمی‌توان بدون فلسفی-اندیشی رد نمود، یعنی تأیید آن چه که نفی شده است.

مارکس از نوعی از فلسفی-اندیشی که با طوطی‌واری خویشاوندی دارد ابراز انزجار نموده بود. اما، هدف واقعی وی "تأکید بر وحدت تئوری و عمل بود."^{۲۰}

وحدت تئوری و عمل در عبارت دیگری نیز تأکید شده بود که گرامشی غالباً در دفترهای زندان به آن اشاره نموده است. عبارت مزبور جمله پایانی مقاله انگلس با عنوان *لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان* است که در سال ۱۸۸۶ نوشته شد: "جنبش کارگران آلمان وارث فلسفه کلاسیک آلمان است."

گرامشی در دفتر دهم که عنوان‌اش "*فلسفه بنه‌دیتو کروچه*" است، می‌نویسد:

این گزاره که پرولتاریای آلمان وارث فلسفه کلاسیک آلمان است در حقیقت این‌همانی تاریخ و فلسفه را در بردارد؛ عین این معنا در مورد این گزاره که فیلسوف‌ها تا به امروز تنها به تفسیر جهان پرداخته‌اند ولی امروز مسئله بر سر تغییر آن است، نیز صادق است.^{۲۱}

کروچه نیز این‌همانی تاریخ و فلسفه، که "ذاتی ماتریالیسم تاریخی" است را تأیید می‌کرد. در درک کروچه، که در آن زمان هنوز در حال تکوین بود، این ایده‌ها به سرانجام منطقی‌شان رسانده نشدند. به این دلیل، شناخت وی از درک ماتریالیستی مارکس و انگلس متفاوت باقی ماند. از مجرای این‌همانی تاریخ و فلسفه است که ما به هویت تاریخ و سیاست، و در نتیجه، به هویت سیاست و فلسفه دست می‌یابیم:

¹⁸ Q, p. 2356

¹⁹ Q, p. 2357

²⁰ Q, p. 1270

²¹ Q, p. 1241

اما، اگر که ضروری است که این‌همانی را بپذیریم، آن گاه چگونه ممکن است که بتوان میان ایدئولوژی‌ها (که به گفته کروچه، ابزار فعالیت سیاسی هستند) و فلسفه تمیز قایل شد؟ به این معناست که، فرق گذاشتن میان این دو، نه به لحاظ کیفی، بلکه تنها به تدریج (به طور کمی) میسر خواهد بود. بر عکس، ایدئولوژی‌ها فلسفه "واقعی" خواهند شد زیرا که به "همه-فهم-کردن" فلسفه تبدیل می‌شوند، که به نوبه خود توده‌ها را به فعالیت مشخص و دگرگون ساختن واقعیت می‌کشانند. یعنی، از نقطه نظر توده‌ها، ایدئولوژی‌ها سیمای ایده‌های فلسفی خواهند بود، که در فیلسوف، سرشت همگانیت انتزاعی را، خارج از زمان و مکان، به خود می‌گیرد، سرشتی که ویژه خاستگاه‌های ادبی و ضد-تاریخی است.^{۲۲}

گرامشی در عین حال در دفتر دهم، اعتراف می‌کند که صرفاً به این دلیل که "ایده وحدت تئوری و عمل و وحدت فلسفه و سیاست برای من کاملاً روشن نشده بود" در طول سال‌هایی که گذشت وی "گرایشاً به طور عمده کروچه‌ای"^{۲۳} بوده است. گرامشی برای اثبات کروچه‌گرایی دوران جوانی خویش به یکی از نوشته‌های خویش در *آرمان‌شهر*^{۲۴} اشاره می‌کند که به عنوان مقدمه‌ای بر مقاله کروچه پیرامون مذهب آمده بود. سال ۱۹۳۷ بود. گذشت زمان به دیالوگ او با کروچه خاتمه نداد، اما، رفته-رفته نکات گسست تئوریک تکثیر شده و بارزتر گردید. به علاوه، نحوه برخورد فیلسوف ناپلی به فاشیسم نقاط تنافر را شدت بخشیده و راه را برای انتقاد بی‌امان وی از کروچه باز می‌نمود. برای نمونه، وی در دفترها به کنایه می‌گوید که ارتباط کروچه (و جنتیله) با "سناتور آگنلی"^{۲۵} و بنی "قوی‌تر از ارتباط آن‌ها با ارسطو و افلاطون است."^{۲۶}

اما، قطع نظر از این نکته، گرامشی هرگز نفوذ و کارکرد مترقی کروچه را بر فرهنگ ایتالیایی نفی ننمود. در عوض، می‌توان این را گفت که به موازات نزدیک شدن گرامشی به مارکس، مسیر روشن‌فکری وی از مسیر کروچه دور گردید.

مقاله وی با عنوان "انقلاب بر علیه 'سرمایه'"^{۲۷} در همان سالی منتشر گردید که مقاله *آرمان‌شهر* وی انتشار یافته بود. این مقاله پیش‌تر به عنوان یک نمونه تیپیک در نظر گرفته می‌شد که تفاوت اندیشه

^{۲۲} Q, pp. 1241, 1242

^{۲۳} Q, p. 1233

^{۲۴} Città futura

^{۲۵} سناتور Giovanni Agnelli مدیر کارخانه ماشین‌سازی فیات و سناتور Benni مدیر کارخانه محصولات شیمیایی مانتی کاتینی بودند. این هر دو فاشیست بودند و توسط خود موسولینی به مجلس سنا برگزیده شده بودند. (م)

^{۲۶} Q, p. 1515

اشاره گرامشی به این نکته است که گویا کروچه دائماً می‌گفته که احساس ارتباطی خاص با ارسطو و افلاطون دارد. (م)

^{۲۷} La rivoluzione contro il 'Capitale' [The Revolution against "Capital"]

گرامشی را با مارکس نشان می‌دهد. این تفاوت در قطعه‌ای از مقدمه‌اش بر "برای نقدی بر اقتصاد سیاسی"^{۲۸} آشکار است. گرامشی در دفتر سیزدهم، هنگام بحث پیرامون مسئله سیاسی "روابط قدرت"، دو نکته بنیادین در تحلیل خویش در ارتباط با قطعه‌ای دیگر از همان مقدمه را توضیح می‌دهد که واجد اهمیت است:

برای این که بتوان نیروهای فعال در یک دوره معین تاریخی را به درستی تحلیل نموده و روابط مابین آن‌ها را تعیین نمود، لازم است که مسئله رابطه میان زیربنا و روبنا فرمول‌بندی شده و حل گردد. برای این کار باید در چارچوب دو اصل عمل نمود: (۱) هیچ جامعه‌ای وظایف معینی را عهده‌دار نخواهد شد مگر آن که شرایط لازم و کافی برای انجام آن‌ها مهیا بوده، و یا این که دست کم در شرف تکوین باشد؛ (۲) هیچ جامعه‌ای را، مادامی که تمامی اشکال حیات نهفته در روابط اجتماعی‌اش به طور کامل رشد نکرده باشد، نمی‌توان متلاشی نموده و با جامعه دیگری جای‌گزین ساخت.^{۲۹}

شرایطی که وی بدان اشاره می‌کند تقریباً بر گفته‌های مارکس منطبق است. بازاندیشی وی در مقایسه با "اراده گرایی"، و در کل، نسبت به مواضع ایده‌آلیستی وی در سال‌های اولیه درگیری‌های سیاسی‌اش بسیار رادیکال است. بازاندیشی گرامشی حاصل مطالعه عمیق کلاسیک‌های مارکسیستی، و فراتر از آن، تجربه سیاسی‌ای بود که وی در طی سال‌های تعیین کننده برای تاریخ جنبش سوسیالیستی کسب نمود. بخش بزرگی از وقت گرامشی در زندان به مسئله شکست طبقه کارگر در غرب و موفقیت‌اش در شرق پرداخته شد. حضور در سطح رهبری حزب کمونیست و هم چنین شرکت فعال‌اش در جنبش وسیع پرولتری در تورین، گرامشی را در جمع اندیش‌مندان مارکسیست در موقعیتی ویژه در جهت ایجاد وحدت در تئوری و عمل، در اندیشه و کردار، قرار داد. مجموعه این تجارب بی‌تردید نقش تعیین کننده‌ای در مایه‌گذاری گرامشی به تئوری مارکسیستی داشته است. کسی یک "فیلسوف عینی" است که خود را به بحث صرف پیرامون جهان محدود نساخته بلکه با توسل به فعالیت سیاسی دست به تغییر آن می‌زند. در این مفهوم، وی بی چون و -چرا از مارکس پیروی می‌کند. اما، آیا به واقع او یک مارکسیست اُرتدکس بود؟

²⁸ *Per la critica dell' economia politica* [For a Critique of Political Economy]

²⁹ Q, pp. 1578-1579

وی در دفتر یازدهم در باره ایده ارتدکسی در رابطه با "فلسفه عمل"^{۳۰} نوشت:

ارتدکسی را نباید در این یا آن هوادار فلسفه عمل، و یا در این یا آن گرایش به ایده‌هایی که از ایده آغازین دور گشته‌اند جست-و-جو نمود، بلکه باید آن را در ایده بنیادین "خودکفا" بودن فلسفه عمل جست. این فلسفه تمامی عناصر بنیادی لازم را نه تنها برای ساختن یک جهان-بینی کامل و منسجم، یک فلسفه و تئوری کامل از علوم طبیعی را داراست، بلکه در عین حال می‌تواند سازمان عملی منسجمی از جامعه را بیافریند، یعنی، به یک تمدن کامل و منسجم تبدیل شود.^{۳۱}

این حقیقت که مارکسیسم یک فلسفه بدیع و خودکفاست یکی از نتایج تحقیقات تئوریک آنتونیو لاپریولا بود. گرامشی تصریح نمود که "لازم است که در راستای دنبال نمودن و تکوین موضع لاپریولا فعالیت نمود."^{۳۲}

یکی از جنبه‌های مهم ارتدکسی گرامشی، دفاع وی از قائم به ذات بودن شناخت مارکسیستی از جهان است. از نظر وی مقایسه این تئوری با ایده‌های علمی دیگر با سمت-گیری‌های متفاوت فایده چندانی نداشته و حتا بی‌فایده و زیان‌بار می‌تواند باشد. برخی از تلاش‌هایی که برای انضمام مارکسیسم و ترکیب نمودن اصول آن با اصول فلسفه‌های دیگر صورت گرفت، چیزی جز "فرصت-طلبی پست و رذیلانه"^{۳۳} نبوده که از عدم توانایی در بریدن از شیوه‌های اندیشه و کردار کهن ناشی می‌شود. با این حال، طرز تفکر یک مارکسیست باید "همواره نقادانه و به دور از جزم-اندیشی"^{۳۴} باشد. این البته آموزه واقعی خود مارکس بوده است. جدل گرامشی بر علیه آن دسته از محققانی که سرگرم تبدیل ماتریالیسم تاریخی به حقیقتی ابدی و مطلق بودند بسیار سرسختانه بود. کتاب نیکلای بوخارین با عنوان *ماتریالیسم تاریخی: یک سیستم جامعه-شناسی*، که در سال ۱۹۲۱ در مسکو چاپ شده بود آماج اصلی وی در دفترها بود. مخالفت گرامشی با تره‌های بوخارین تزلزل‌ناپذیر بود، اگرچه خود وی در سال ۱۹۲۵ از این کتاب برای تهیه جزوه‌های آموزشی حزبی و ظاهراً بدون هیچ گونه ملاحظات نقادانه استفاده کرده بود. گرامشی بر پایه دلایل فلسفی موضع "ماتریالیستی افراطی" بوخارین را رد نمود:

^{۳۰} 'Philosophy of praxis' اصطلاحی است که وی معمولاً در اشاره به ماتریالیسم تاریخی، و بعضاً در اشاره به مارکسیسم به طور کلی، و به منظور حفاظت از

آسیب سانسور زندان، به کار می‌برد.

^{۳۱} Q, p. 1434

^{۳۲} Q, p. 422

^{۳۳} Q, p. 1435

^{۳۴} Q, p. 425

شناخت از "ماده" در فلسفه عمل نه بر اساس مفهومی است که از علوم طبیعی (فیزیک، شیمی، مکانیک، غیره) برخاسته، و نه بر اساس مفهوم آن در ماتریالیسم متافیزیکی است. خصوصیات فیزیکی متفاوت (شیمیایی، مکانیکی، غیره) که در مجموع به ماده شکل می‌دهند، تنها مادامی به حساب می‌آیند که به یک "عنصر اقتصادی" مولد تبدیل گردند. از این رو، ماده را نمی‌توان به جز این که به طور تاریخی و اجتماعی برای پروسه تولید سازمان‌دهی شده در نظر گرفت.^{۳۵}

در دستگاه فکری بوخارین، ماتریالیسم فلسفی به مثابه فلسفه حقیقی و فلسفه عمل صرفاً به عنوان جامعه-شناسی در نظر گرفته شده است. گرامشی از خود پرسید که "مفهوم حقیقی این چنین حکمی چیست؟":

اگر چنین چیزی درست بود، آن گاه تئوری فلسفه عمل می‌شد ماتریالیسم فلسفی. پس در آن صورت، این که گفته می‌شود که فلسفه عمل جامعه-شناسی است، به چه معناست؟ و این جامعه-شناسی چه می‌باشد؟ علوم سیاسی و تاریخ-نگاری؟ یا، این که کلکسیون از مشاهدات صرفاً تجربی سیاست و تحقیقات تاریخی که به طور سیستماتیک و به ترتیب معینی طبقه-بندی شده‌اند؟^{۳۶}

تنزل فلسفه عمل به درجه جامعه-شناسی در واقع به این معناست که شناخت از جهان را به "اشکال مکانیکی تنزل دهیم که این گونه القاء می‌کند که گویا تمامیت تاریخ در اختیار یک نفر قرار دارد."^{۳۷} مکانیکی کردن، فقدان روح دیالکتیکی، و جبر-باوری تاریخی و سیاسی از نتایج مارکسیسم جزمی بوخارین است. در اصطلاح "ماتریالیسم تاریخی" وزن بیشتر به "ماتریالیسم" داده شده است، در حالی که به نظر گرامشی باید برعکس باشد، چون که مارکس خود در اساس یک "تاریخ-باور"^{۳۸} بوده است. رابطه ساختار اقتصادی جامعه و روبنای ایدئولوژیک و حقوقی خود-به-خودی و یک‌سویه نیست: روبناها بازتاب صاف-و-ساده روابط مادی نیستند. گرامشی بر علیه به اصطلاح "اکنونیسم"، کژبینشی که زیربنا را به مثابه یک "خدای پنهان" می‌پندارد که تمامی کار-و-سازهای اجتماعی را آفریده و بر آن حاکم است، به سختی مبارزه کرد.

³⁵ Q, p. 1442

³⁶ Q, pp. 1431-1432

³⁷ Q, p. 1428

³⁸ Q, p. 433

دلیل این که آموزه‌ای نقدگرا نظیر دکترین مارکس نیز می‌تواند خود به دستگاهی لغزش ناپذیر، دستگاهی تقریباً مذهبی، تغییر داده شود چیست؟ پنداشت تئوریکی فلسفه عمل، که بر اساس آن هر حقیقت مطلق و ابدی دارای منشاء عملی است، معرف یک ارزش فرا-گذر است که مورد قضاوت تاریخ قرار خواهد گرفت که در مورد مارکسیسم نیز صدق می‌کند. اما با این حال، توضیح این نکته "بدون لرزاندن آن اعتقادات" کار دشواری است. از این دشواری‌ها روشن شد که "فلسفه عمل نیز گرایش به تبدیل شدن به /ایدئولوژی به مفهوم منفی آن، یعنی، یک سیستم جزمی از حقایق مطلق و ابدی، را داراست."³⁹

اما، ایدئولوژی چیست؟ کارکرد روبنای ایدئولوژیک در انکشاف تاریخی بشر چیست؟ در این جا شاید مفید باشد که یک پاراگراف کامل از دفتر هفتم را با عنوان "ایدئولوژی‌ها" بخوانیم:

به نظر من خطایی که در هنگام ارزیابی اهمیت یک ایدئولوژی رخ می‌دهد، ناشی از این واقعیت است (نه از روی تصادف) که این اصطلاح هم به روبنایی که لازمه زیربنای معینی است اطلاق شده و هم برای بیان مجموعه آراء دلخواهی افراد معینی به کار برده می‌شود. مفهوم غلط این واژه آن چنان گسترش یافته که در حال به نقطه‌ای رسیده که مفهوم تئوریک ایده ایدئولوژی از آن سلب شده و سرشت آن تغییر یافته است. روندی را که این خطا در آن صورت می‌پذیرد به آسانی می‌توان بازسازی نمود:

(۱) ابتدا ایدئولوژی به مثابه امری مجزا از زیربنا شناسایی شده و این حکم صادر می‌شود که ایدئولوژی‌ها زیربنا را تغییر نمی‌دهند، بلکه بر عکس آن صادق است؛

(۲) سپس این حکم صادر می‌شود که هر راه حل سیاسی مشخص "ایدئولوژیک" بوده، به این معنا که برای تغییر در زیربنا ناتوان است، و کاملاً بی‌فایده و احمقانه خواهد بود اگر که فکر کنیم که چنین چیزی ممکن است اتفاق بیفتد؛

(۳) و سرانجام، این حکم صادر می‌شود که ایدئولوژی‌ها فرم "صرف" بوده و بی‌فایده و احمقانه‌اند و غیره.

در این جا، باید میان ایدئولوژی‌های تاریخاً آلی، یعنی آن‌هایی که لازمه یک زیربنای معین بوده، و ایدئولوژی‌های دیمی، خواه عقلانی یا 'ارادی'، فرق قایل شد. مادامی که ایدئولوژی‌ها

³⁹ Q, p. 1489

ضرورت تاریخی داشته باشند از اعتباری برخوردارند که 'روان‌شناختی' است؛ توده‌های انسانی را سازمان داده، به مسیری شکل می‌دهد که انسان‌ها در آن مسیر حرکت کرده، به وضعیت خویش آگاهی یافته، به مبارزه برمی‌خیزند، و غیره. از سوی دیگر، مادامی که ایدئولوژی‌ها 'دلبخواهی' باشند، تنها 'جنبش‌های' منفرد، مجادلات سیاسی و غیره می‌آفرینند (هرچند که این‌ها نیز کاملاً عاری از فایده نیستند، زیرا که به مثابه خطایی عمل می‌کنند که هنگامی که در مقابله با درستی قرار می‌گیرد، آن را برجسته می‌سازد).^{۴۰}

در جای دیگری در دفتر هفتم، گرامشی در اظهار نظری که "اعتبار/ایدئولوژی‌ها"^{۴۱} نام‌گذاری شده، این گفته مارکس را به یاد می‌آورد که "باور رایج غالباً هم‌چون یک نیروی مادی قدرتمند است."^{۴۲} بدیهی است که اشاره وی به یکی از نوشته‌های اولیه مارکس با عنوان *ادای سهمی بر نقد فلسفه حق هگل*^{۴۳} بوده که مارکس در آن جا می‌گوید که "حتا تئوری نیز پس از آن که به میان توده‌ها نفوذ نمود خود به یک نیروی مادی تبدیل می‌گردد." بنابراین، گرامشی اساس بحث خویش پیرامون ایده "بلوک تاریخی"، یعنی مجموعه زیربنای اقتصادی و روبنای ایدئولوژیک، را از مارکس گرفته است:

نیروهای مادی محتوا بوده و ایدئولوژی‌ها شکل هستند، صرفاً یک تمایز نظری میان شکل و محتوا، زیرا که نیروهای مادی را نمی‌توان به طور تاریخی بدون شکل درک نمود، و ایدئولوژی‌ها بدون نیروی مادی چیز جز اوهام نخواهند بود.^{۴۴}

در نهایت، تحلیل تئوریک همه‌جانبه گرامشی بر اساس "دو-سویه‌گی ضروری میان زیربنا و روبناست (یک دو-سویه‌گی که همانا روند واقعی دیالکتیکی است)."^{۴۵}

اهمیت سیاسی و تاریخی‌ای را که گرامشی آن را متعلق به کارکرد روشن‌فکران و سازمان‌های فرهنگی می‌دانست، به تداوم موءلفه‌های آرمانی در اندیشه‌اش بستگی نداشت. وی انکار نمی‌کند که "در تحلیل نهایی" زیربنا عنصر تعیین کننده در شکل‌گیری ایدئولوژی‌ها و تضادهای اجتماعی است. اما، همان گونه که مارکس نیز اشاره نموده است، انسان‌ها از این "تضادهای ساختاری در حوزه ایدئولوژی"^{۴۶} آگاه می‌گردند.

^{۴۰} Q, pp. 868-869

^{۴۱} Validità della ideologie

^{۴۲} Q, p. 869

^{۴۳} A contribution to the Critique of Hegel's Philosophy of Right

^{۴۴} Q, p. 869

^{۴۵} Q, p. 1052

^{۴۶} Q, p. 1249

تنها بر پایه جزمیت و از مواضع اکونومیستی است که می‌توان ایدئولوژی‌ها را شکل‌بندی‌های واهی پنداشت که فاقد هر گونه کارکرد مثبتی هستند.

از نظر فلسفه عمل، ایدئولوژی‌ها، علاوه بر این که حقایق مسلم تاریخی هستند، ابزار قدرت‌مندی برای حاکمیت سیاسی نیز به شمار می‌روند. به دلایل مشخص سیاسی، باید آن‌ها را شناخته، درک کرده و در برابرشان مقاومت نمود تا بتوان "مردم را به لحاظ فکری از حاکمان جدا ساخته، و یک نهاد هژمونیک را نابود کرده و به جای آن نهاد دیگری را خلق نمود."^{۴۷} فلسفه عمل به روبنا به مثابه یک واقعیت "عینی و کارآمد" می‌نگرد. ایده ماتریالیستی از تاریخ نیز مانند هر فلسفه دیگری یک روبناست، اما، با یک تفاوت بنیادی:

ایدئولوژی‌های دیگر به دلیل منش متناقض‌شان، و به این دلیل که می‌خواهند منافع ضد-و-نقیض را آشتی دهند، موجوداتی غیر-ارگانیک هستند. "تاریخ-باوری" این ایدئولوژی‌ها زود گذر است، زیرا که پس از هر رخدادی که آن‌ها وسیله بوده‌اند، تضاد بلافاصله بروز می‌کند. در عوض، فلسفه عمل بر آن نیست که تضادهای موجود در تاریخ و جامعه را به شکلی صلح-آمیز حل کند. [فلسفه عمل] ابزار حاکمیت طبقات مسلط برای خاموش نگاه داشتن طبقات فرو دست و اعمال هژمونی بر آن‌ها نیست. برعکس، [فلسفه عمل] زبان این طبقات زیر دست است که می‌خواهند هنر حاکمیت را آموخته و مشتاق دانستن تمامی حقایق، حتا تلخ، بوده و دیگر نمی‌خواهند که از سوی طبقات فرادست فریب داده شوند.^{۴۸}

⁴⁷ Q, p. 1319

⁴⁸ Q, pp. 1319-1320

۳- هژمونی و حزب

ایده گرامشیایی هژمونی از تحلیل بلوک تاریخی، جایی که تأثیرات دو-سویه میان زیربنا و روبنا رخ می-نماید، و از نقد علم اقتصاد، مکانیکی-انگاری سیاسی و جزم-اندیشی تئوریک ریشه می-گیرد. قرائت گرامشی از مارکس به وضوح از ساده‌سازی‌های عامیانه رایج در انترناسیونال کمونیستی قابل تشخیص است. گذار از "جامعه سیاسی" به "جامعه بسامان"، یعنی، غلبه "ایده آزادی" بر "ایده ضرورت" بر پایه فلسفه مارکس قرار دارد. درک مارکس از جهان پس از تبدیل شدن به "تئوری یک طبقه"، در نهایت به "دولت تبدیل می‌گردد." این پروسه از طریق لنین به انجام رسید که گرامشی در آن باره بر اهمیت "مفهوم و واقعیت هژمونی"^۱ تأکید می‌ورزد. این انقلابی روس توانست مارکسیسم را نه تنها در تئوری سیاسی‌اش، بلکه در فلسفه‌اش نیز به پیش برد. لنین، از یک سو، امکان "تحقق" فلسفه مارکس را به نمایش گذاشته، و از سوی دیگر، نخستین کسی بود که پی برد که این تحقق، یعنی به قدرت رسیدن طبقات فرودست، باید مبارزه فرهنگی و نظری را بپذیرد.

برای ایجاد یک "جامعه بسامان" که با هویت فرد و دولت مشخص می‌گردد، داشتن یک پروژه فرهنگی ژرف امری ضروری است. محو روابط اجتماعی کهن به اندازه برقراری روابط نوین دشوار است. در حقیقت، مسئله بر سر "از میان بردن چیزهای مادی نیست، بلکه در این جا سخن بر سر 'روابط' نامرئی و ناملموس است، حتا اگر که در میان اشیاء مخفی شده باشند."^۲ برای درک این نکته به ظرفیت لازم برای تکوین تفسیری پیچیده و رسا از تاریخ نیاز است. هیچ چیزی به اندازه فرمولی که تاریخ بشر را به روند تیپیک و معمولی تاریخ طبیعی ربط می‌دهد به دور از حقیقت نیست. علوم طبیعی، شاید که امکان پیش‌بینی تکامل پروسه‌های طبیعی را داشته باشند، اما به هیچ روی توانایی پیش‌بینی فردای جامعه را ندارند. "به آن چه که بوده و هست آگاهی داریم، اما به آن چه که در آینده وجود خواهد داشت، یعنی 'ناموجود' بوده، و پس بنا به تعریف ناشناختنی، نمی‌توان آگاهی داشت."^۳ اشتباه بزرگی است اگر که فکر کنیم که کمونیسم نتیجه‌گریز ناپذیر مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریاست. تنها خود مبارزه را می‌توان به طور علمی پیش‌بینی نمود، اما اشکال مبارزه و نتایج آن قابل پیش‌بینی نیست. طبقات تحت ستم دستیابی به قدرت سیاسی را هدف قرار می‌دهند، اما نیروی رانش‌گری که از ضرورت اقتصادی برمی‌آید به خودی خود برای برآوردن این "رسالت تاریخی" کافی نیست:

^۱ Q, p. 882

^۲ Q, p. 708

^۳ Q, p. 1404

به جز با "اراده جمعی" نمی‌توان به هیچ‌گُش تاریخی دست یافت. به این معنا که، دست-یابی به یک وحدت "فرهنگی-اجتماعی" پیش‌انگاشته می‌شود که در چارچوب آن مجموعه‌ای از خواسته‌های گوناگون، و با اهداف نامتجانس، جملگی پیرامون یک هدف و بر پایه نظرگاهی برابر و مشترک از جهان در هم می‌آمیزد.^۴

در تغییر و تحولات اخیر، فلسفه عمل "لحظه هژمونی" را مطالبه می‌کند.

اذعان به این واقعیت که "جبهه فرهنگی به همان میزانی مورد نیاز است که جبهه‌های صرفاً اقتصادی و سیاسی"^۵ یک امر کاملاً اساسی است.

صرف این که یک طبقه یا گروه اجتماعی دارای برتری است، به خودی خود به معنای اعمال "سلطه" نیست. در وضعیتی که طبقه مسلط تنها متکی بر "ابزار سرکوب" باشد، با "بحران حاکمیت" رو-به-رو هستیم؛ به عبارت دیگر، به این معناست که توده‌ها راه خویش را از ایدئولوژی‌های سنتی جدا ساخته‌اند. در حقیقت، از میان رفتن "هم‌رایی" نشان دهنده دوره‌ای بحرانی با پی‌آمدهای غیرقابل پیش‌بینی است، دوره‌ای که در آن "کهنه می‌میرد و نو نمی‌تواند برخیزد."^۶ بنابراین، "رهنمود معقول و معنوی" عامل تعیین‌کننده در کسب هژمونی است:

پیش از آن که یک گروه اجتماعی به تصرف قدرت حکومتی دست یازد، می‌تواند و در حقیقت باید که رهبر باشد؛ پس از آن، و هنگامی که این گروه اجتماعی اعمال قدرت نموده و حتا پس از این که کنترل را به طور کامل به دست گرفته، یعنی پس از آن که به قدرت مسلط تبدیل شد، کماکان باید موضع 'رهبری' را حفظ کند.^۷

نوآوری بزرگ گرامشی، حتا در مقایسه با لنین، عبارت از مطرح ساختن نیاز به کسب "هم‌رایی"، حتا پیش از فتح عملی قدرت سیاسی است. در مورد لنین، اصل هژمونی به طور مستقیم در ارتباط با شرایط ویژه‌ای قرار داشت که وی در آن فعالیت می‌کرد. پرولتاریا که پیروز انقلاب اکبر بود، موظف است که هدایت دیگر گروه‌های اجتماعی را به عهده گرفته، ابزار فرهنگی را به کنترل خویش در آورده، و افزون بر رهبری سیاسی جامعه، رهبری ایدئولوژیک آن را نیز به دست بگیرد. از نظر گرامشی اصلاحات در اندیشه و اخلاق منوط به

^۴ Q, p. 1331

^۵ Q, p. 1224

^۶ Q, p. 311

^۷ Q, pp. 2010-11

یک برنامه جامع رفرم اقتصادی و رهایی طبقه کارگر است. اما، برای این که زمان مناسب را به منظور تغییر در ساختار اجتماعی تعیین نمود، مطلقاً ضروری است که بورژوازی را در پهنه ایدئولوژیک تضعیف نمود. اما، "تحول در نحوه اندیشیدن، باورها و نقطه نظرات، به سرعت و به صورت 'انفجاری' به دست نمی آید؛ این گونه تغییرات غالباً به صورت "هم آمیزه های بعدی" و بر اساس "فرمول های" متفاوتی صورت تحقق می یابند. بنابراین، روشن فکران به مثابه سازمان دهنده گان هژمونی راه درازی را، به ویژه در دوره "جنگ موضعی" در پیش رو دارند.

بیش از یک دهه از انقلاب روسیه گذشته بود. به علاوه، تحقیقات گرامشی گذار به سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته صنعتی را در بر داشت. در دفتر ششم در اظهار نظری با عنوان *گذار از جنگ رویاروی (و از تهاجم سراسری)* به یک جنگ موضعی هم چنین در پهنه سیاسی^۹ می خوانیم که این "مهم ترین مسئله سیاسی دوران پس از جنگ و مشکل ترین مسئله ای بود که باید به روشی درست حل می شد."^{۱۰} گرامشی در اعتراض به تروتسکی، تئورسین سیاسی تهاجم سراسری، در مورد زمان وقوع جنگ رویاروی می گوید:

هنگامی است که هدف تسخیر مواضع غیر-بنیادی بوده، و از این رو، بسیج تمامی منابع هژمونی و دولت ضروری نیست. اما، هنگامی که به این یا آن دلیل، این مواضع ارزش خود را از دست داده و تنها مواضع بنیادی حائز اهمیت بوده، آن گاه به جنگ فرسایشی، فشرده، و دشواری روی می آوریم که نیازمند بردباری فوق العاده و روحیه ای خلاق است.^{۱۱}

جنگ موضعی نیازمند از خود گذشتگی های کلان از سوی توده های وسیعی از مردم است. این نبرد به "تمرکز بی سابقه نیروی هژمونی" نیاز دارد. در سیاست، هنگامی که جنگ موضعی "به پیروزی برسد، به یقین تعیین کننده خواهد بود." در دفتر هفتم، گرامشی با "تئوری انقلاب دایم" تروتسکی به عنوان بازتاب جنگ رویاروی مخالفت می کند. در تحلیل نهایی، این نوع از مبارزه به مثابه بازتاب "شرایط عمومی،

⁸ Q, p. 34

⁹ *Passaggio dalla Guerra manovrata (e dall'attacco frontale) alla Guerra di posizione anche nel campo politico*

گرامشی اصطلاحات "War of Manoeuvre" و "War of Position" را در مورد دو فاز مختلف در مسیر مبارزه طبقاتی استفاده نمود. مراد از جنگ رزم آشی یا جنگ رویاروی اشاره به فاز نبرد آشکار میان طبقات است که نتیجه آن در پی برخورد مستقیم میان انقلابیون و دولت تعیین می گردد. در حالی که جنگ موضعی عبارت است از نبردی تدریجی و برخوردهای پنهان که در طی آن نیروهای درگیر به دنبال کسب قدرت و گسترش حیطه نفوذ خویش هستند. (م)

¹⁰ Q, p. 801

¹¹ Q, p. 802

اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی کشوری که در آن چارچوب‌های حیات ملی جنینی است"^{۱۲} در نظر گرفته شده است. گرامشی بر این باور بود که لنین، اگر چه این فرصت را نیافت که فرمول‌اش را کامل کند:

ضرورت تغییر از جنگ رویاروی را که با موفقیت در سال ۱۹۱۷ در شرق به کار بسته شده بود، به جنگ موضعی که تنها گزینه ممکن در غرب بود، درک می‌نمود. در شرق، دولت همه‌کاره بود؛ و جامعه مدنی در مرحله بدوی و ژلاتینی به سر می‌برد. در غرب، اما، رابطه‌ای متوازن میان دولت و جامعه مدنی وجود داشت، و آن هنگام هم که پایه‌های دولت به لرزه افتاد، قدرت جامعه مدنی کاملاً مشهود بود. دولت [در غرب] تنها سنگر اول بود، سنگری که در پشت جبهه به توسط سلسله‌ای از دژها و استحکامات پشتیبانی می‌شد.^{۱۳}

این ایماژ از به اصطلاح "دولت سنگری" که از سوی برج-و-باروهای پشت جبهه پشتیبانی می‌شود، ایماژ بسیار موثری است. مسیر دستیابی به قدرت صرفاً در انتقال آن در ماشین دولتی از یک گروه مسلط به گروه دیگر نیست. "کنترل مستقیم" به دست دولت و حکومت "قانونی" اعمال می‌گردد. در عوض، وظیفه‌ای که به دوش جامعه مدنی قرار می‌گیرد عبارت از "اعمال 'هژمونی' طبقه مسلط بر تمام جامعه است."^{۱۴} گرامشی جامعه مدنی را در مابین ساختار اقتصادی و دولت قرار می‌دهد که "نه فقط بر یک برگه قانونی یا در کتاب‌های محققین، بلکه باید از ریشه به شکلی عینی دگرگون شود."^{۱۵} حزب سیاسی به مثابه "خِرَد جمعی" ابزار اصلی در این دگرگونی ضروری در مسیر برپایی سیستم هژمونیک نوین است.

گرامشی برای ارایه تعریفی از ویژه‌گی‌های حزب، از یکی از رساله‌های ماکیاولی به نام شاهزاده، که در سال ۱۵۳۲ منتشر شده بود، الهام گرفت. این اثر، به واقع، آغاز علوم سیاسی مدرن و جدا ساختن آن از مذهب و اخلاقیات را رقم می‌زند. گرامشی نوشت که در این اثر "زنده"، قهرمان کتاب، یعنی شاهزاده:

در واقعیت تاریخی وجود نداشت؛ [این قهرمان] به مردم ایتالیا با رخساره‌هایی از بستگی عینی معرفی نشد، بلکه وی محصول یک تجرید نظری محض، سمبلی از یک رهبر، و یک فرمانده ایده‌آل بود.^{۱۶}

"شاهزاده مدرن" امروز نمی‌تواند چیزی جز یک "ارگانیزم" باشد:

¹² Q, p. 865

¹³ Q, p. 866

¹⁴ Q, pp. 1518-19

¹⁵ Q, pp. 1253-54

¹⁶ Q, p. 1556

ارگانیزم مورد نظر پیشاپیش توسط تاریخ ارزانی شده است، یعنی حزب سیاسی که نخستین سلولی است که بذر ارادهء جمعی در آن نهاده شده و رو به سوی جامعیت و همگانی شدن دارد.^{۱۷}

قدرتی را که گرامشی به طبقهء کارگر نسبت می‌دهد چشم‌گیر است:

شاهزادهء مدرن، هم‌زمانی که تکوین می‌یابد، در تمامیت سیستم روابط نظری و اخلاقی اختلال ایجاد می‌کند، زیرا که تکوین وی دقیقاً به این معناست که فایده یا ضرر، تأثیر یا نابکاری هر اقدامی تنها در رابطه با نقطهء مرجعی که همان شاهزاده بوده و این که آیا در راستای افزایش قدرت وی بوده و یا این که در تقابل با آن قرار دارد ارزیابی می‌شود. در ذهن مردم، شاهزاده جای‌گزین الوهیت یا فریضهء مطلق شده، و به عنوان مبنایی برای گیتی-باوری مدرن و دین-زدایی کامل از تمامی جنبه‌های زنده‌گی واقع می‌شود.^{۱۸}

این چنین درکی فراگیر از حزب از شرایط تاریخی نشأت می‌گیرد که اندیشهء گرامشی در آن تکوین یافت. این درک در تقابل با یک رژیم توتالیتار و سرکوب‌گر قرار دارد که تنها به دنبال درگیری رویاروی بوده، و خواهان رقابت میان هژمونی‌ها "با سلاح زور" است. برای تسخیر دموکراسی، "وجود یک حزب متمرکز می‌تواند مورد نیاز باشد - در حقیقت، تقریباً همیشه مورد نیاز است."^{۱۹} با این حال، این چنین باوری مانع از آن نگردید که گرامشی نسبت به وجود خطر بروز و رشد گرایش‌های بوروکراتیک و فرمان-بری-خواهی در درون حزبی کاملاً سازمان یافته هشدار ندهد. گزارهء پیشین مبنی بر این که ملاک مفید یا مضر بودن هر عملی این است که آیا به قدرت حزب می‌افزاید یا از آن می‌کاهد، به درستی گواهی بر این هشدار است. به عنوان نمونه، گرامشی از جاه-طلبی حزبی بیزار بود: "هر کسی که اتفاقات مهم را با نخوت جای‌گزین ساخته، و یا این که به دنبال سیاست‌های خود-بزرگ‌بینانه است، قطعاً باید که نسبت به جدی بودن او تردید نمود."^{۲۰} افزون بر این، وی می‌گوید که برای دستیابی به اهداف سیاسی فوری، می‌توان در مورد یک فرد رازداری نمود، اما هرگز نباید از گفتن حقیقت طفره رفت، زیرا که "در سیاست توده‌ای، گفتن حقیقت دقیقاً یک ضرورت سیاسی است."^{۲۱}

¹⁷ Q, p. 1558

¹⁸ Q, p. 1561

¹⁹ Q, p. 236

²⁰ Q, p. 1735

²¹ Q, p. 700

گرمایشی در پایان سده‌ی بیستم

۱- پس از ۱۹۸۹

کتاب‌شناسی بین‌المللی گرامشیایی که توسط تاریخ‌نگار آمریکایی، جان کمت، گردآوری شده، افزون بر ده هزار عنوان را به زبان‌های مختلف دنیا در بر دارد. وجود این چنین حجمی از مجموعه‌های کارهایی که در مورد گرامشی نوشته شده شاید این سوال را در ذهن بیافریند که آیا ممکن است که بتوان کماکان چیز تازه‌ای در مورد زنده‌گی و آراء گرامشی مطرح ساخت؟ اما، چنین تردیدی تنها لحظه‌ای بیش نپاییده پیش از آن که با واکنشی خود-انگیخته جایگزین گردد. در حالی که به پایان سده‌ی گرامشی می‌رسیم، باید که چیز تازه‌ای در باره او گفته شود. این کار نه به خاطر این است که نیاز برای نوآوری را به هر قیمتی که شده ارضاء کرده باشیم، یا این که تغییرات مهمی در تفسیر تاریخ-نگارانه‌ی آثار وی صورت گرفته باشد، و یا این که نوشته‌ها تا کنون ناشناخته مانده‌ای از وی پیدا شده باشد. در عوض، به احتمال بسیار قوی، انتشار ویرایش نقادانه‌ی *دفترهای زندان* در سال ۱۹۷۵ به عنوان آخرین نوآوری مهم در تحقیقات گرامشیایی باقی خواهد ماند، که در واقع راه را به طور مؤثر برای شیوه‌های غیر-مترقبه‌ی تحقیق و کند-و-کاو تئوریک گشود. این نیز درست است که هم‌زمان با افزایش دست‌رسی به متون جامع‌تر و معتبرتر زبان‌شناسی تطبیقی، برخی از روی‌دادهایی که تعبیرشان دشوار بود روشن گردید. جدای از بازسازی زنده‌گی و آثار گرامشی، دلایل دیگری نیز برای مطرح ساختن وی از زاویه‌ای متفاوت وجود دارد.

شرایطی که بر زمینه‌ی آن مایه‌گذاری گرامشی به رخ‌دادهای سیاسی در سطح ملی و هم چنین به اندیشه‌ی مارکسیستی معاصر به طور سنتی ارزیابی می‌گردید، عمیقاً تحت تأثیر دو رویداد ویژه قرار گرفته است: نخست، بحران در کمونیسم تاریخی، و دیگری ناپدید شدن حزب کمونیست ایتالیا از صحنه‌ی سیاسی است.

"کمونیسم، آینده‌ی نزدیک در تاریخ بشر است، آینده‌ای که جهان در آن به وحدت دست خواهد یافت، وحدتی که نه با زور و انحصار طلبی، بلکه به طریقی خودجوش به دست آمده و ملت‌ها به طور ارگانیک به آن می‌پیوندند."^۱ چندین دهه از بیان این ایده‌های گرامشی در مورد آینده گذشته است. در این مدت ما شاهد حرکت ضد-استبدادی دانش‌جویان چینی بوده‌ایم که در میدان تیان‌آنمن به خون کشیده شد. با وحشت نیروهای امنیتی نیکلای چائوشسکو^۲ را نظاره کردیم هنگامی که در تیمی شوآرا^۳ و دیگر شهرهای رومانی دست به کشتار می‌زدند. دیدیم که در لهستان اولین نخست وزیر غیر کمونیست انتخاب شد. و در

^۱ Vita politica internazionale, ON, p. 20

^۲ Nicolae Ceaușescu

^۳ Timișoara

پی آن در چک اسلاوکی یک لیبرال-دموکرات به ریاست جمهوری رسید. پس از قریب بیست-و-هشت سال دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ فرو ریخت. اگر فرو ریختن دیوار برلین کافی نبود، با حیرت تمام شاهد بودیم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دو سال بعد از آن فرو پاشید و به کنفدراسیونی آشفته از کشورهای به اصطلاح مستقل بدل شده و لاجرم ناتوانی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌اش را به نمایش گذارد.

گرامشی پیش از آن که روشن فکر، محقق، و نویسنده باشد، در وهله نخست به حزب تعلق داشت. "مسئله حزب ... مسئله مرکزی را در کل فعالیت، حیات و اندیشه گرامشی تشکیل می‌داد." این را پالمیرو تولیاتی، نزدیک‌ترین رفیق و همراه گرامشی گفته است. حزبی که دبیرکل آن در سال ۱۹۸۹ "نقطه چرخش" دیگری را [در برنامه حزب] اعلام می‌کند. به دنبال کنگره فوق‌العاده نوزدهم حزب، تشکیلات حزبی به پیش-درآمدی برای برپایی یک شکل‌بندی پسا-کمونیستی در سال ۱۹۹۱ بدل می‌شود،^۴ یعنی تشکیلاتی که امروز حزب دموکراتیک چپ^۵ نامیده می‌شود.^۶

^۴ این فصل از کتاب در سال ۱۹۹۶ نوشته شد، و به همین دلیل وقایع تاریخی و سیاسی که بدان‌ها اشاره شده تماماً مربوط به دوره ۱۹۸۹-۱۹۹۶ است. (م)

^۵ *Partito Democratico della sinistra*

^۶ حزب دموکراتیک چپ سپس در سال ۱۹۹۸ پس از ادغام با برخی احزاب و جریان‌های چپ میانه، به حزب دموکرات‌های چپ (*Democratici di sinistra*) تغییر نام داد. در سال ۲۰۰۷ و زیر نفوذ جریان‌های میانه و احزاب موءتلف، این حزب بار دیگر تغییر نام داده و به عنوان بخشی از آن چه که امروز به نام حزب دموکراتیک (*Partito Democratico*) نامیده می‌شود تبدیل شد. (م)

۲- حال و آینده

در این مفهوم، به نظر می‌رسد که تجربه گرامشایی به همراه فاز تاریخی‌اش به تمامی، و مهم‌تر این که با شکست به پایان خود رسیده باشد. در واقع، دشوار است که چنین شکستی را به عنوان یک شکست لحظه-ای تصور نمود، آن هم برای جنبشی که قرار بوده که خود را برای چالش‌ها و نبردهای آینده جهت "اتحاد" جهانی در چارچوب کمونیسم آماده سازد. از سوی دیگر، پرچم‌های سرخ از فراز برج‌های کرم‌لین به دست نیروهای اشغال‌گر یک ارتش ارتجاعی به زیر کشیده نشد؛ بلکه این کار به دست کسانی صورت گرفت که آن‌ها را به اهتزاز درآورده بودند. حزب کمونیست ایتالیا به واسطه اعمال برخی قوانین فوق‌العاده، نظیر آن چه که از سوی رژیم فاشیستی اعلام شده بود، منحل نگردید. بلکه انحلال حزب با تصمیم مستقل اکثریت رهبران و اعضاء تحقق یافت. سرکوب روشن‌فکران چپ نیز، نظیر وقایع دوران مک‌کارتیسم در ایالات متحده، از سر گرفته نشد. بسیاری از این چپ‌ها، حال یا به حساب خویش و یا از روی فرصت‌طلبی صرف، به رد آراء و نظرات مارکس و لنین پرداختند.

از دوره ایتالیای پس از جنگ زمان درازی گذشته است، از آن دوره‌ای که کشور تازه به آزادی و دموکراسی چشم می‌گشود، به از-خود-گذشتگی گرامشی در زندان‌های موسولینی درود می‌فرستاد و کارهای ادبی و علمی متفکری را می‌ستود که ال دوچه^۱ به مدت بیست سال سعی نموده بود تا فکرش را از پویش بازدارد. [این گونه رفتار اجتماعی] به نوعی استهزاء رژیم استبدادی است. در حقیقت، هنوز یاد آوری آموزه‌های اخلاقی و انسانی گرامشی امری کاملاً طبیعی است، به ویژه در بحبوحه بحث‌های جاری که به خاطر گرایش‌های رویزیونیستی افراطی در بررسی تاریخ فاشیسم در اروپا تشدید شده، و به دلیل وجود این خطر که بخواهند صفحات درخشان مبارزات مردم برای دموکراسی را از حافظه عمومی پاک کنند. اما، آزمون رشد یابنده‌گی اندیشه سیاسی وی پس از جدا افتادن‌اش از دورنمای کمونیستی که رهنمای‌اش بود، امر کاملاً متفاوتی است.

در نگاه نخست، نوع رویکرد به گرامشی مفروض به نظر می‌رسد. گویا که تنها خواندن آثار وی بسنده خواهد بود البته با این تبصره که این آثار متعلق به دوران دیگری بوده، ولی به رغم این همه، ارزش آشنایی و مطالعه را دارند. واقعیت، اما، این است که دنبال نمودن حیات پُر تنش یکی از قهرمانان جنبش ملی و بین‌المللی کارگران سفری حیرت‌انگیز در تاریخ فرهنگی معاصر است، سفری که از بحران جنگ اول

^۱ Il Duce به معنای قائد، لقبی که موسولینی به خود داده بود.

تا پی‌ریزی حزب کمونیست ایتالیا و به قدرت رسیدن فاشیسم آغاز گشته؛ سپس در یافتن خطوط تلاشی خلاقانه در جهت بهبود و توسعه نقدانه تئوری‌های مارکس در مقایسه منظم و دایمی با تئوری اندیش‌مندان بزرگ دیگر ادامه یافته؛ و سرانجام با درک تأثیر آراء گرامشی بر گفتمان سیاسی و ایدئولوژیک در نیمه دوم سده بیستم خاتمه می‌یابد. اما، آیا گرامشی می‌تواند برای آن‌هایی که می‌خواهند زمان حاضر را درک نموده و شاید که قادر به پیش‌نگری آینده باشند، هم‌سفر مناسبی باشد؟ پاسخ به این پرسش، احتمالاً و با قید برخی شروط، می‌تواند مثبت باشد.

۳- چرا دو گرامشی؟

تولیاتی در سال ۱۹۳۷، سالی که گرامشی درگذشت، از وی با عنوان "عنصر حزبی" سرنوشت‌ساز یاد نمود. و چه به درستی، زیرا که گرامشی بهترین روزهای عمرش را صرف ساختمان حزب کمونیست ایتالیا نموده، و بعداً نیز وقف نوسازی و سازمان‌دهی آن نمود. او دبیر کل حزب و نماینده پارلمان بود. به خاطر قرار داشتن در جایگاه رهبری حزب، حکم زندان وی آن چنان بود که به مرگ‌اش منتهی شد. تولیاتی در آخرین اثرش^۱ در گرامی‌داشت رفیق دیرباز خویش این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا سزاوار نیست که آنتونیو گرامشی را "به عنوان مشعلی نورانی که تاریخ پر فراز-و-نشیب حزب ما را متعالی می‌سازد." در پیشاپیش حزب قرار داد.

این یک تغییر نظر ساده نبود. در سال‌های دهه‌هشت، کاملاً آشکار شده بود که یک گرامشی "دومی" در صحنه سیاسی حضور دارد که جلب توجه به وی بسا فراتر از فعالیت‌های‌اش به عنوان یک ژورنالیست و سوسیالیست مبارز، رهبر سیاسی، و ضد-فاشیست است. پس از آن که نامه‌های زندان برای نخستین بار در سال ۱۹۴۷ انتشار یافت، و سپس با چاپ *دفترهای زندان*، ایتالیا و جهان با اثری آشنا شد که بی‌تردید دارای ارزشی فراگیر بود؛ اثری که مقدر بود که بسا فراتر از حیات کوتاه نویسنده‌اش بزی‌د. برای اثبات این سخن، بسنده است که به کتاب‌شناسی بین‌المللی عظیم، به توجه وسیعی که در سراسر جهان به آثار وی پس از مرگ‌اش جلب شده، به تحقیقات بی‌شمار سیاسی، تاریخی، فلسفی، ادبی، و انسان‌شناسی که از ایده‌های گرامشیایی مانند هژمونی، فلسفه عمل، خلقی-ملی، رفرم فکری و اخلاقی، انقلاب آرام، جنگ موضعی، بلوک تاریخی، و غیره الهام گرفته و یا در هم آمیخته، یاد کنیم.

مطرح ساختن دو گرامشی نه به این معناست که بخواهیم انسان کنش‌گر را در برابر انسان اندیشه‌مند قرار داده باشیم، و نه دال بر هیچ گونه پنداری پیرامون، مثلاً، تغییر نظر رادیکال و یا وابستگی سیاسی از جانب اوست. تئوری و نظرات گرامشی رشته مشترکی را در مبارزه برای رهایی طبقات زیردست به عنوان نقطه مرکزی یک حیات پندآموز می‌یابد. اما، پی‌آمدهای دستگیری وی عملاً تجارب گرامشی را به دو بخش متمایز تقسیم می‌سازد. حکم زندان از سوی دادگاه فاشیستی یک دهه از فعالیت سیاسی-اجتماعی وی در ایتالیا و شرکت او در جنبش انترناسیونال کمونیستی را دچار وقفه نمود. پی‌آمد این گسست در روی آوردن گرامشی به تأمل در انزوای خویش (*دفترهای زندان*) و در نوشتن دفتر خاطرات لبریز از رنج (*نامه‌های زندان*)

¹ Gramsci, un uomo [Gramsci, A Man], 1964

آشکار می‌شود. بنابراین، اگر که گرامشی نخست در واقع به دوره‌ای کاملاً مشخص و از بسیاری جهات به گذشته تعلق داشت، "گرامشی مهم‌تر، ... اما، یک نویسنده پسا‌مرگ است که آثارش به بخشی از فرهنگ ایتالیایی و بین‌المللی تبدیل شده است، آن هم در زمانه‌ای کاملاً متفاوت از دوران حیات‌اش که امکان انتشار آثار وی تنها هنگامی ممکن شد که دوره‌ای که این آثار نوشته شده بودند – یعنی دوران ظفرمندی فاشیسم – پایان یافته بود."² کوتاه سخن این که وی به کلاسیکی در اندیشه سیاسی معاصر، و در پرتو نامه‌های-اش، در ادبیات سده بیستم ایتالیا تبدیل شده است. و به عنوان یک کلاسیک اصیل باقی مانده، و کماکان مبنایی برای گفت‌و شنود نسل‌های آینده خواهد بود.

² V. Gerratana, "Sulla 'classicita' di Gramsci" [On Gramsci's 'Classicism'] in *Bollettino filosofico*, Department of Philosophy of the University of Calabria, no. 10, 1992, p. 181.

۴- سیاست و حقیقت

در مورد نسبتی که تولیاتی به گرامشی در وهله اول به عنوان "عنصر حزبی" به جای "خرد ورز" و "نویسنده" داده بود، می‌توان گفت که اکنون آن ترتیب باید واژگونه گردد. در واقع امر، این موضع غالب منتقدین در ایتالیا و در سطح بین‌المللی است. دقیقاً برعکس، گرایش گاه و بی‌گاهی که سعی در کم اهمیت جلوه دادن کارهای "قانونی" و نوشته‌های سیاسی گرامشی داشته غالباً باعث از میان رفتن اهمیت این کارها به میزانی باور نکردنی شده و یا حتا آن‌ها را از نظر انداخته است. اما، وراء آن مواردی که اندیشه گرامشی آشکارا تحریف شده، در حالی که وانمود می‌گردد که به دور از "غرض ورزی"^۱ سیاسی است، باید پذیرفت که تمامی وقایع مهم [حیات سیاسی و اجتماعی وی] به دقت تاریخ بندی شده و از بوته نقد و بازسازی تاریخی گذشته است؛ وقایعی مانند مشارکت وی در جنبش شوراهای کارگری در تورین، مدیریت نشریه *نظم نوین*، و یا مداخله وی در بحث‌های درونی حزب پیش از برگزاری کنگره لیون. تفسیرهای دقیق وی از جُستارهای پایدار و عامی نظیر معضل سیاسی نقش روشن‌فکران، روابط فی‌مابین فلسفه، فرهنگ عامه، و درک مشترک، یا میان دولت و جامعه مدنی کماکان معتبر مانده است. با این حال، مسئله بسیار ظریفی که با آن رو به رو هستیم عنوان نمودن گرامشی در وهله نخست و پیش از هر چیز به عنوان یک اندیشمند کبیر است، که نیاز به بصیرت دارد، زیرا که رابطه روشن‌فکران و سیاست معمولاً امر بسیار پیچیده‌ای است.

ژولیان باندا، نویسنده فرانسوی که گرامشی در *دفترهای زندان* بارها در باره او بحث نموده، بر این باور است که روشن‌فکران (این به اصطلاح "دفتری‌ها")، که فعالیت علمی، هنری، و فلسفی خویش را در خدمت منافع عملی و سیاسی قرار می‌دهند، از نقش‌شان به عنوان نگهبانان عدالت و حقیقت عریان دور گشته‌اند.^۲ این مقوله، که گرامشی را نیز به خود مشغول ساخته بود، بار دیگر در گفتمان معاصر ظاهر می‌گردد.

میشل فوکو بر این باور است که "به مشکل سیاسی روشن‌فکران نباید در ارتباط با 'علم/ایدئولوژی' برخورد نمود، بلکه به این مشکل باید از زاویه 'حقیقت/قدرت' نگریست." مشکل واقعی سیاسی، در حقیقت "مسئله اشتباه، توهم، ضمیر ناآگاه، و یا حتا ایدئولوژی نیست، بلکه مسئله بر سر خود حقیقت است."^۳ ادوارد سعید می‌گوید که وظیفه عاجل روشن‌فکر "گفتن حقیقت به قدرت"^۴ است. حتا سارتر نیز که از

^۱ H. Stuart Hughes, *Coscienza e società* [Conscience and Society], Turin, 1979, p. 105.

^۲ Julien Benda, *Il Tradimento dei Chierici* [The Clerics' Betrayal], Turin, 1976

^۳ M. Foucault, *Microfisica del potere* [Microphysics of Power], Turin, 1982, pp. 27-28.

^۴ E. W. Said, *Dire la verità: Gli intellettuali e il potere* [Telling the Truth: Intellectuals and Power], Milan, 1995, p. 104.

مدافعان سرشناس "تعهد" انسان فرهنگی بود، بر این باور است که "طبقات استثمار شده نیاز به ایدئولوژی ندارند، بلکه نیازشان به حقیقت واضحی در باره جامعه است."⁵

حنا آرنست آن چه را که وی یک امر "معمولی" می‌نامد این گونه خلاصه می‌کند:

هیچ کس این واقعیت را انکار نمی‌کند که میان سیاست و حقیقت رابطه خوبی وجود ندارد، و در میان تمامی آن‌هایی که من می‌شناسم کسی را سراغ ندارم که صداقت را به عنوان یکی از ویژه‌گی‌های سیاست عنوان کرده باشد. سیاست‌مداران حرفه‌ای یا عوام‌فریب‌ها و دولت‌مردان همواره دروغ را به عنوان ابزاری ضروری و مشروع در نظر گرفته‌اند. علت این امر چیست؟ و برای منش و اعتبار محیط سیاسی از یک سو، و از سوی دیگر برای منش و اعتبار حقیقت و صداقت چه پی‌آمدی دارد؟ آیا ممکن است که ناتوانی از ویژه‌گی‌های ذاتی این حقیقت بوده، و این که نیرنگ-بازی از ویژه‌گی‌های ذاتی قدرت باشد؟⁶

گرامشی با "معمولی" بودن این قضیه موافقت می‌نمود. در واقع، وی در *دفترهای زندان* در این باره نوشته است که:

در بسیاری از محافل این نقطه‌نظر به طور وسیعی پذیرفته شده که گویا دروغ گویی از ضروریات هنر سیاست است (که البته سطح نازل فرهنگی و سیاسی این محافل را نشان می‌دهد)، یعنی این که بتوان نقطه‌نظرهای حقیقی و اهداف واقعی خود را مخفی نموده، تا بدین طریق بتوان خلاف نیت اصلی خود را به دیگران القاء نمود. این نقطه‌نظر آن چنان ریشه دوانده و به آن چنان میزانی پذیرفته شده که هنگامی هم که حقیقت گفته می‌شود، کسی باورش نمی‌کند.⁷

با این وجود، از نظر گرامشی "در سیاست، از صلاح‌دید می‌توان سخن گفت، اما از ناراستی در معنای اخص-اش آن گونه که از سوی بسیاری درک می‌شود دم زدن امری نارواست: در سیاست توده‌ای، گفتن حقیقت یک نیاز مبرم سیاسی است."⁸

⁵ J. P. Sartre, "In difesa degli intellettuali" [In Defense of Intellectuals], in *L'universale singolare* [Singular Universal], Millan, 1980, p. 53.

⁶ H. Arendt, *Verità e politica* [Truth and Politics], Turin, 1995, pp. 29-30.

⁷ Q, p. 699.

⁸ Q, pp. 699-700.

۵- حقیقت و هژمونی

این نکته را باید در نظر داشت که مفهوم حقیقت تک-معنا نیست. بر اساس وجه تمایز ساده، اما، عموماً پذیرفته شده‌ای که حنا آرنست مطرح نموده، دو حقیقت متمایز وجود دارد: "حقایق مستدل" و "حقایق موضوعی". حقایق ریاضی، علمی، و فلسفی، یعنی اصول کلی و انتزاعی، به عبارتی معیار ویژه جهت تحلیل‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناختی به اولی تعلق دارند. در حالی که در پهنه سیاست با داده‌ها و وقایع سر-و-کار داریم. بنابراین، به حقایق موضوعی ساده‌تر است که باید توجه نمود، مثلاً به "نقش فردی به نام تروتسکی در انقلاب روسیه که در هیچ کتاب تاریخ روسیه شوروی اثری از اسم او نیست." این مثال دقیقاً مسئله مورد نظر را با عنوان نمودن دو نکته پیرامون حقایق موضوعی نشان می‌دهد. نخست این که "این حقایق از مجموع تمامی انواع حقایق مستدل آسیب-پذیرتر هستند." (بسیار آسان‌تر است که مخالفی را بدنام نمود تا این که دو-تا چهار تا را نفی نمود). دوم این که، به راستی "حقایق موضوعی شانس چندانی در جان به در بردن از یورش قدرت را ندارند."¹

اما، گرامشی به عنوان یک روشن‌فکر، نه تنها علاقه‌ای به حقایق مستدل فرضیه پردازانه نداشت، بلکه حتا بر آن نبود که به دفاع از حقایق موضوعی برخیزد که از سوی قدرت سیاسی تحریف شده یا بر آن سرپوش گذاشته می‌شد. این وظیفه سنتی روشن‌فکری به وی تعلق نداشت. از نظر وی "گفتن حقیقت" اولین و مهم‌ترین ضرورت اخلاقی یک انسان صادق فرهنگی به شمار نمی‌رفت. بلکه، این یک "ضرورت سیاسی" بود که به طور تنگاتنگ با ایده محوری در گستره تئوریک وی، یعنی هژمونی، پیوند خورده بود.

گرامشی از موضع یک مبارز کمونیست بر علیه هژمونی رژیم‌های بورژوایی و زورمدار بود که قدرت خویش را بر پرولتاریا اعمال می‌کردند. وی به عنوان یک اندیشمند مارکسیست تلاش می‌ورزید تا تئوری هژمونیک بدیلی را ارایه دهد که طبقات استثمار شده را در هدایت تمامیت ابزار اجتماعی و دستگاه تولید اقتصادی توانا سازد. برای مبارزه بر علیه مخالف سیاسی، در وهله نخست باید کار-و-سازی را که از طریق آن پایه‌های قدرت تحکیم می‌گردد شناخته و آن را به درستی درک نمود. در مورد رژیم‌های آشکارا استبدادی، مسئله مربوط به حقیقت به امری ثانوی تبدیل می‌گردد. در واقع، بنا به تعریف، دیکتاتورها و چندک-سالاری‌ها (اولیگارش‌ها) برای کسب رضایت طبقات زیردست اهمیتی قایل نیستند. زیرا که این گونه رژیم‌ها عموماً دروغ نمی‌گویند، و در عین حال علاقه چندانی نیز به مخفی ساختن نیت و منافع واقعی

¹ H. Arendt, *Verità e politica* [Truth and Politics], Turin, 1995, pp. 34-35.

خویش نشان نمی‌دهند. این رژیم‌ها حتا ممکن است که سوء استفاده از قدرت و نیت سرکوب‌گرانه خویش را صریحاً به رخ بکشند - عمدتاً به عنوان هشدار به اپوزسیون - چون که سرکوب خشن بخشی جداناپذیر از حاکمیت آنهاست. در عوض، قدرت‌های بورژوا-دموکراتیک گرایش به پنهان ساختن منش واقعی منافع اقتصادی و اجتماعی خویش دارند. هدف این گونه رژیم‌ها از پرده‌پوشی حقیقت به دست آوردن هم‌رأیی منفعل مردم بوده، که تا سپس بتوانند آن را به عنوان موافقت آزادانه و یا حتا حمایت فعال مردم جا بزنند. اما، ماهیت آن چه که از توده‌های انقلابی به عنوان هم‌رأیی انتظار می‌رود، یعنی سوژه‌های حاکمیت مردم، از اساس متفاوت است. در واقع این موضوعات "سازواره‌هایی" هستند که از نظر گرامشی "هم‌رأیی مستقیم و فعال [توده‌ها برای آن‌ها دارای] اهمیت حیاتی است."² برای دستیابی به این مهم باید از روش "حقیقت‌گویی" سود جست، که نه "کار روشن‌گری از بالا" (مثلاً گروهی از نخبه‌گان روشن‌فکر نافاسد) بوده، و نه "چیزی است که یک باره ظاهر شده و یا به طور مسالمت‌آمیز به دست بیاید."³

² Q, p. 1771.

³ V. Gerratana, "Il concetto di egemonia nell'opera di Gramsci" [The Concept of Hegemony in Gramsci's Work], in *Antonio Gramsci e il "progresso intellettuale di massa"* [Antonio Gramsci and the "Intellectual Progress of Masses"], Milan, 1995, p.147.

۶- اصلاح سیاست

اما، آیا واقعاً این امکان وجود دارد که بتوان ناسازگاری تاریخی میان حقیقت و سیاست را حل نمود؟ گرامشی به این نکته اشاره نموده که "در ایتالیا هرگز رفرم اخلاقی و اندیشه‌گی در مشارکت با توده‌ها وجود نداشته است." این پدیده با دین‌پیرایی پروتستان در قرن شانزدهم و تأثیر آن بر "رفاه عمومی" قابل مقایسه نیست. به علاوه، "رنسانس، رفرم فلسفی در قرن هژدهم در فرانسه، و رفرم قرن نوزدهم در فلسفه آلمان جملگی رفرم‌هایی بودند که تنها بر طبقات بالای جامعه و آن هم غالباً روشن‌فکران تأثیر داشتند." در نهایت، گرامشی به این نتیجه رسید که بازسازی و پیش‌رفت حقیقی، آن گونه که "تمامی جامعه را تا اعماق آن" بپوشاند، از طریق "ماتریالیسم تاریخی"، یعنی تئوری مارکس بر پایه نقد اقتصاد و با در نظر داشتن ناپایدار بودن تمامی شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی، می‌تواند رخ بدهد. حتا "رفرم فرهنگی"، به معنای "فراز-آوری مدنی لایه‌های سرکوب شده جامعه"، نیز تحت تأثیر ساختار اقتصادی قرار دارد. "بنابراین، رفرم اخلاقی و نظری تنها در پیوند با یک برنامه رفرم اقتصادی میسر است. این تنها مسیر عینی در ارایه برنامه‌ای برای رفرم اخلاقی و نظری است."^۱

این مسئله، آن گاه، به پایه‌ای‌ترین واحد سیاسی، یعنی حزب، بسط می‌یابد، که به نوبه خود، "باید ارایه‌گر و ترتیب دهنده این رفرم اخلاقی و نظری باشد. به طور خلاصه، یعنی فراهم ساختن زمینه برای تکوین یک اراده جمعی توده‌ای در سطح ملی در راستای دستیابی به رفرم فراتر و کامل تمدن مدرن است."^۲

"نظری و اخلاقی" صفاتی هستند که بر مفاهیم انگاره گرامشی پیرامون رفرم اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی اشاره دارند. بدین ترتیب، شناخت حقیقت به عنوان هدف تحقیقات نظری و اساس تمامی مفاهیم اخلاقی تبدیل می‌شود. به هر حال، هنگام بررسی تاریخ سوسیالیسم مدرن و خطاهای آن، به ساده‌گی می‌توان ملاحظه نمود که هیچ گاه تلاشی جهت انجام رفرمی همه‌جانبه در راستای درک گرامشی صورت نگرفته است. بدین ترتیب، در شرق، هر آن جایی که تغییراتی در روابط تولید صورت گرفت، احزابی که قدرت را در دست داشتند حقیقت را مُثله کرده و روشن‌فکران را از بیان آن باز داشتند. در لیبرال دموکراسی-های غرب، نیز، بیان حقیقت از سوی روشن‌فکران مخالف نتوانست چیزی جز جریان‌های بسیار فرعی بیافریند، جریان‌هایی که در رابطه با ایجاد هر گونه رفرم واقعی در سیستم اقتصادی چنان نابسنده و بی‌اثر بودند که در نهایت دست یازیدن به چنین مهمی را برای همیشه به دست فراموشی سپردند. حزب

^۱ Q, p. 1561

^۲ Q, p. 1560

کمونیست ایتالیا نیز که دستِ کم بر روی کاغذ از همه گرامشیایی تر بود، نتوانست خود را از اتهام کاربست "حقیقت دوگانه"^۳ مصون دارد. این مسئله آن چنان تداوم داشته که شاید بی‌مورد نباشد که دلیل این را دریافت که چرا تولیاتی، که به طور جدلی قهرمان "دورویی" کمونیستی لقب گرفته بود، آخرین اثرش را که چند ماهی پیش از مرگ‌اش نوشته، با یادآوری "حقیقت بی‌رحمی" خاتمه می‌دهد که کوشش گرامشی را "در مبارزه‌اش نه تنها برای درک جهان بلکه همچنین برای تغییر آن" رقم زده بود.

^۳ "حقیقت دوگانه" باوری (یا دوگانه دانستن حقیقت) نظریه‌ای است منسوب به ابن رشد، فیلسوف اسلامی قرن دوازدهم میلادی، که بر اساس آن چیزی می‌تواند در علم کلام (دین) حقیقت باشد، در حالی که ممکن است که نقیض آن در فلسفه حقیقت داشته باشد، یا به عبارت دیگر آن چیز در فلسفه، معنایی نقیض آن حقیقت دینی را داشته باشد. (م)

۷- پیروزی‌های گذرا و شکست‌های آشکار

آن چه که در این جا گفته شده تنها یکی از خوانش‌های ممکن است که می‌تواند به تعیین این که آیا و به چه میزان گرامشی توانسته است که از شکست تجربه تاریخی کمونیستی سالم به در آید. البته، خوانش‌های دیگری، و شاید بسا پیچیده‌تر و بغرنج‌تر، نیز ممکن باشد. اما، در هر صورت، احیاء حقیقت در سیاست به راستی به عنوان جُستاری بهنگام باقی می‌ماند. همان طور که می‌دانیم، آخرین تلاش جدی که برای به اصطلاح ترمیم سوسیالیسم واقعاً موجود پیش از فروپاشی آن صورت گرفت، برنامهء بازسازی^۱ گورباچف بود که به علنیّت^۲ در تمامی بخش‌های حیات جامعه پیوند زده شده بود. رییس جمهور وقت شوروی گفته بود که "آن چه که اهمیت دارد حقیقت است."^۳ در این جا شاید نیازی به ذکر این نکته نباشد که آزمایش‌گاه‌های پر قدرتی از حقه‌بازی‌های سیاسی در چند سال گذشته در غرب (ایتالیا در صف مقدم آن) به منظور کنترل دستگاه‌های اطلاع-رسانی و رسانه‌های همگانی در همه جا تعبیه شده است. می‌توان گفت که اکنون بیش از همیشه کنترل اطلاع-رسانی و رسانه‌های همگانی به فاکتوری تعیین کننده در اعمال هژ-مونی و اکتساب هم‌رأیی تبدیل شده است. آن چه که باید به این افزود رمیده‌گی گسترده‌ای است که به خاطر رسوایی‌های سیاسی بی‌شمار، موارد بی‌پایان از فساد و تبعیضات نژادی، و دست داشتن شخصیت‌های سیاسی و حکومتی در آلوده‌گی‌های جنایی ایجاد شده است.

افزون بر آن، مشارکت مردم در روند تصمیم‌گیری به طور فزاینده‌ای به حاشیه رانده شده، و پروسه‌های کاملاً مجازی به پدیده‌هایی نظیر جنگ و جهانی شدن بازار مالی چنان پیوند خورده‌اند که واقعیات عینی زنده‌گی میلیون‌ها انسان را غیر قابل فهم می‌سازد. از این رو کاملاً طبیعی است که پهنهء سیاسی در پایان هزارهء دوم هم‌چون موجودی بیگانه و خصم‌آمیز به نظر رسیده که چیزی جز سرخورده‌گی و انفعال نمی‌آفریند. به رغم این همه، نه راه حلی برای مسایل جاری ارایه شده، و نه هیچ گونه چشم‌اندازی در بیرون از چارچوب بازی‌های سیاسی و روابط سیاسی قدرت وجود دارد.

آنتونیو گرامشی در بحث‌های مدرن غالباً به عنوان انسانی شکست خورده و یک "بازنده" تلقی شده است. با توجه به حیات پُرمشقت وی از یک سو، و از سوی دیگر با توجه به سرنوشت جریانی که وی تمامی کارهای فکری‌اش را صرف آن نموده، ادعای مزبور شاید که پُر بی‌راه نباشد. اما، ضروری است که چارچوب این

^۱ Perestroika [restructuring]

^۲ Glasnost [openness]

^۳ M. Gorbachev, *Perestroika, Il nuovo pensiero per il nostro paese e per il mondo* [Perestroika: A New Way of Thinking for Our Country and the World], Milan, 1987, p.92.

ایده ابلهانه در سیاست را که گویا قدرت حقانیت می‌آفریند به کنار نهاد. به ساده‌گی می‌توان کوتاه‌بینی سیاسی مستتر در این ایده را نشان داد. در واقع، آیا می‌توان برنده‌های دیروز را به عنوان فاتحان امروز نیز در نظر گرفت؟ آیا آن‌ها واقعاً برنده بودند؟

موسولینی را در نظر بگیریم که تمام قدرت استبدادی خویش را برای کوبیدن و نهایتاً خاموش ساختن یکی از پُربارترین اندیشه‌هایی که مخالف رژیم‌اش بود به کار گرفت. یا این که رهبریت استالینیست روسیه را مجسم کنیم که یک "گوژپشت ساردینی" گمنام به خود این جرأت را داده بود که بر علیه آن اتهامیه صادر کرده و نسبت به مسیر بوروکراتیک و زورمدارانه‌ای که حزب بالشویک در سرایش آن قرار گرفته بود هشدار دهد. سپس، ایتالیا، این کشور زخم-خورده، جنایت‌های فاشیستی را بلاشرط محکوم کرده، و به صفحات *نامه‌های زندان* به عنوان شهادتی بر یک تراژدی شخصی روی می‌آورد که آماده است تا به گوش جهانیان رسانده شود. انبوه جمعیت در خیابان‌های مسکو و لنینگراد تندیس‌های قهرمانان و نشانه‌های کمونیسم کاغذی را به زیر می‌کشیدند؛ بر پنج قاره، روشن‌فکران و مبارزینی که در کنار کارگران استثمار شده و خلق‌های تحت ستم ایستاده بودند، این بار در جست‌و-جوی راه‌های نوینی به سمت ترقی مدنی، صلح، و هم-زیستی دموکراتیک شروع به مطالعه دفترها نمودند.

گرامشی "سیاست کلان" را، در مقابل "سیاست خرد" (سیاست‌های روزمره، پارلمانی، لابی‌گری و دسیسه-چینی) این گونه تعریف نموده است:

سیاست کلان با مسایل مربوط به پایه‌ریزی دولت جدید، و مبارزه برای انهدام [ساختارهای کهن]، دفاع، و حفظ ساختارهای ارگانیک اجتماعی-اقتصادی معینی سر-و-کار دارد. در عوض، سیاست خرد به مسایل جزئی و روزانه در درون یک ساختار از پیش برپاشده و در راستای مبارزه برای کسب تقدم در میان دسته‌بندی‌های مختلف در درون یک طبقه سیاسی می‌پردازد.⁴

تنها کافی است که به صفحات روزنامه‌ها نگاهی بیفکنیم تا به روشنی دریابیم که عمده روندهای موجود سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی از ابعاد بسیار ناچیزی برخوردارند. گرامشی در مورد سیاست‌های کوتاه-نظرانه که اکثریت به آن پشت کرده‌اند چیز زیادی برای گفتن ندارد. اگر گرامشی در این موارد مطرح نیست، به این خاطر است که "سیاست کلان"، که به وراء امور ساده اداری پرداخته و از زیر بار مسایل و

⁴ Q, pp. 1563-64.

تحولات بزرگ شانه خالی نمی‌کند، نیز موضوعیت خود را از دست داده است. عدالت، آزادی، برابری – حتا حق بنیادین زیستن، در واقع، موءلفه‌های صرفاً فلسفهء اخلاق نبوده، بلکه هدف‌های ویژهء دموکراسی سیاسی هستند که تا کنون در هیچ کجا تحقق نیافته است. اگر این حقوق کماکان در حاشیه بمانند، آن گاه به واقع می‌توان گفت که آراء گرامشی به طور قطع شکست خواهند خورد. اما، شکست آراء گرامشی چیزی جز به مفهوم شکست همگانی نخواهد بود. البته، اگر که قرار است که مقاله‌های مندرج در *آوانته!* و *نظم نوین*، همین طور هم نوشته‌های *دفترها و نامه‌ها*، در رویارویی با مسایل جاری کماکان معتبر باقی بمانند، به مطالعه‌ی همگانی نیاز دارند.

ضمیمه ۱

(گاه‌شمارِ حیاتِ آنتونیو گرامشی)

- ۱۸۹۱ در بیست-و-دوم ژانویه در آلس (Ales)، نزدیک کالیاری (Cagliari) به دنیا آمد.
- ۱۹۱۱ دوره دبیرستان را در کالیاری به پایان رساند؛ در نوامبر همین سال در رشته ادبیات دانشگاه تورین پذیرفته شد.
- ۱۹۱۳ به سوسیالیست‌های بخش تورین پیوست.
- ۱۹۱۵ در دهم دسامبر به تیم سردبیری *آوانته!* (*Avanti!*) در تورین ملحق شد.
- ۱۹۱۷ در ادامه فعالیت‌های ژورنالیستی‌اش به مدیریت نشریه *فریاد خلق* (*Grido del Popolo*) برگزیده شد. به عنوان دبیر کمیته اجرایی موقت حزب سوسیالیست، شاخه تورین، انتخاب گردید.
- ۱۹۱۸ انتشار *فریاد خلق* متوقف شد.
- ۱۹۱۹ وی به همراه تاسکا، تراسینی، و تولیاتی نشریه *نظم نوین* را بنیان نهاد. اولین شماره این نشریه در اول ماه مه منتشر شد.
- ۱۹۲۰ در ماه سپتامبر در جنبش اشغال کارخانه شرکت نمود. آخرین شماره نشریه *نظم نوین* در ۲۴ دسامبر منتشر گردید.
- ۱۹۲۱ اولین شماره روزنامه *نظم نوین*، ارگان کمونیست‌های تورین، در اول ژانویه منتشر شد. وی در ۲۱ ژانویه به عضویت کمیته اجرایی حزب کمونیست ایتالیا، که در همان روز در لی‌ورنو تشکیل شده بود، انتخاب گردید.
- ۱۹۲۲ در ماه مارس به سمت نماینده حزب کمونیست ایتالیا در کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی انتخاب شد. در بیست-و-ششم مارس عازم مسکو گردید. در ماه ژوئن، در کنگره دوم انترناسیونال شرکت نمود. در ماه سپتامبر به خاطر کسالت در کلینیکی در مسکو بستری شد و در همان جا بود که با همسر آینده‌اش، جولیا شوخت (Julia Schucht)، آشنایی به هم رساند.

- ۱۹۲۳ هنگام اقامت‌اش در مسکو، پلیس ایتالیا حکم دستگیری وی را در غیاب‌اش صادر نمود. در سوم دسامبر، پس از آن که از سوی کمیته اجرایی انترناسیونال به عنوان رابط حزب کمونیست ایتالیا با دیگر احزاب کمونیست اروپا انتخاب شد، وارد وین گردید.
- ۱۹۲۴ اولین شماره نشریه وحدت (*l'Unità*) در میلان منتشر شد. انتشار سومین دوره نظم نوین، این بار هر دو-هفته یک بار از اول ماه مارس در رم آغاز گردید. گرامشی در ششم آوریل به عنوان نماینده مجلس از ونیتو (Veneto) انتخاب شد. در دوازدهم ماه مه به ایتالیا بازگشت. پسرش، دلیو (Delio)، در ماه اوت در مسکو به دنیا آمد.
- ۱۹۲۵ وی در ژانویه با تاتیانا شوخت (Tatiana Schucht)، خواهر جولیا، در رم ملاقات نمود. در مارس و آوریل در نشست پنجم کمیته اجرایی انترناسیونال در مسکو شرکت نمود.
- ۱۹۲۶ در ماه ژانویه، در کنگره سوم حزب کمونیست ایتالیا در لیون (Lyon) شرکت نمود. در ماه اوت، پسر دوم او، جولیانو (Giuliano)، در مسکو به دنیا آمد. وی در هشتم نوامبر و به‌رغم مصونیت پارلمانی، دستگیر و در رجینا کوئلی (Regina Coeli) زندانی شد. در هژدهم نوامبر به پنج سال زندان انفرادی محکوم گشته، و در هفتم دسامبر به جزیره اوستیکا (Ustica) انتقال یافت.
- ۱۹۲۷ در چهاردهم ژانویه، حکم جلب وی از سوی دادگاه نظامی میلان صادر می‌شود. به این سبب، در بیستم ژانویه از جزیره اوستیکا منتقل شده و در هفتم نوامبر به زندان سان ویتوره (San Vittore) سپرده شد.
- ۱۹۲۸ در نوزدهم مارس در دادگاه ویژه محاکمه شد. یازدهم ماه مه به رم فرستاده شده و روز بعد وارد زندان رجینا کوئلی می‌شود. محاکمه رهبری حزب کمونیست ایتالیا در بیست-و-هشتم ماه مه آغاز گردید. وی در چهارم ژوئن به بیست سال و چهار ماه و پنج روز زندان محکوم شد. در نوزدهم ژوئیه به زندان ویژه در توری (Turi)، نزدیک باری (Bari)، منتقل گشت.
- ۱۹۲۹ در هشتم فوریه، نوشتن دفترهای زندان (*Prison Notebooks*) را آغاز نمود.
- ۱۹۳۱ در ماه اوت، در بحبوحه بیماری شدیدش، دچار یک بحران جدی جسمی شد.
- ۱۹۳۲ به دنبال اعلام عفو، حکم زندان وی به دوازده سال و چهار ماه کاهش یافت.

۱۹۳۳ در هفتم ماه مارس، بحران جسمی بار دیگر به وی دست داد. در ماه ژوئیه، از تاتیانا خواست که برای انتقال وی به درمانگاه یک زندان دیگر تقاضانامه بفرستد. این تقاضانامه در ماه اکتبر پذیرفته شد. وی در نوزدهم نوامبر از زندان توری به طور موقت به زندان چیویتاوکیا (Civitavecchia) منتقل شد. در هفتم دسامبر، با اجازه مقامات زندان در کلینیک دکتر کوسومانو (Doctor Cusumano) در فورمیا (Formia) بستری شد.

۱۹۳۴ وی از مقامات تقاضای آزادی مشروط نمود که در ۲۵ اکتبر مورد پذیرش قرار گرفت.

۱۹۳۵ در ماه آوریل می‌خواهد که وی را به کلینیک خصوصی فیازوله (Fiesole) نزدیک فلورنس منتقل کنند. در ماه ژوئن بیماری وی بار دیگر به طور جدی اوج یافت. در بیست-و-چهارم ماه اوت در کلینیک کویی‌زیزانا (Quisisana) در رُم بستری شد.

۱۹۳۷ دوران آزادی مشروط وی در ماه آوریل به پایان رسیده و وی آزادی کامل‌اش را به دست آورد. در بیست-و-پنجم آوریل دچار خون‌ریزی مغزی شده و دو روز بعد، در بیست-و-هفتم آوریل جان باخت. خاکستر پیکر وی پس از فروپاشی فاشیسم در گورستان پروتستان‌ها در رُم به خاک سپرده شد.

(فهرست و شرح کوتاه-نوشته‌ها در متن اصلی)

- AP A. Natoli, *Antigone e il prigioniero. Tania Schucht lotta per la vita di Antonio Gramsci* [Antigone and the Prisoner: Tania Schucht's Struggle to Save Antonio Gramsci's Life], Second Edition, Rome, 1991.
- CF *La Città Futura 1917-1918* [The Future City 1917-1918], edited by S. Caprioglio, Turin, 1982.
- CPC *La costruzione del Partito comunista 1923-1926* [The Formation of the Communist Party 1923-1936], Turin, 1971 (1978).
- CT *Cronache torinesi 1913-1917* [Turin Chronichles 1913-1917], edited bt S. Caprioglio, Turin, 1980.
- D *2000 pagine di Gramsci* [2000 Pages by Gramsci], 2 volumes, edited by N. Gallo and G. Ferrata, Milan, 1964.
- FGD P. Togliatti, *La formazione del gruppo dirigente del Partito comunista italiano nel 1923-1924* [The Formation of the Italian Communist Party Leadership in 1923-1924], Rome, 1962 (1982).
- L *Lettere 1908-1926* [Letters 1908-1926], edited by Antonio A. Santucci, Turin, 1992.
- LC *Lettere del carcere* [Letters from Prison], 2 volumes, edited by A. A. Santucci, Palermo, 1996.
- LTG P. Sraffa, *Lettere a Tania per Gramsci* [Letters to Tania on Behalf of Gramsci], introduced and edited by B. Gerratana, Rome, 1991.

- NL *Nuove lettere di Antonio Gramsci con alter lettere di Piero Sraffa* [New Letters by Antonio Gramsci with Other Letters from Piero Sraffa], edited by A. A. Santucci, Rome, 1986.
- NM *Il nostro Marx* [Our Marx], edited by S. Caprioglio, Turin, 1984.
- ON *L'Ordine Nuovo 1919-1920* [The New Order 1919-1920], edited by V. Gerratana and A. A. Santucci, Turin, 1987.
- Q *Quaderni del carcere* [Prison Notebooks], edited by V. Gerratana, Turin, 1975.
- SF *Socialismo e fascismo, L'Ordine Nuovo 1921-1922* [Socialism and Fascism: The New Order 1921-1922], Turin, 1966 (1974).
- SP *Scritti politici 1916-1926* [Political Writings 1916-1926], 3 volumes, edited by P. Spriano, Editori Riuniti, Rome, 1973.

N.B.: Santucci's 1987 citations of the *Prison Notebooks* are from the version edited by Sergio Caprioglio and Elsa Fubini (Einaudi Editore, Turin, 1965).